

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_190015

UNIVERSAL
LIBRARY

بِتَقْوَى اللَّهِ وَبِذِكْرِ اللَّهِ اسْتَمْسِكُوا الْعُرْوَةَ
الْوَحِيدَةَ

بموت عنایات ایزد ارمان و آرزو مکن گمان نشوید و لذت بر حقیقت ماوی عنایات حقیقه



با اهتمام ستودع آية الله العظمى السيد محمد باقر المجلسي

مطبع شيخ الكرم واقع بمبئی مطبوعه كرده

بیت

۲۹۷۵۲



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيد المرسلين واهل بيته الطيبين الطاهرين محمد وآله واصحابه واتباعه اجمعين ۵ اما بعد سلكو بديقه حقير صنعت عباد الله القوي المني
عبدالحق بن سيف الدين الترك الدهلوي البخاري که این رساله است مسمی بحجیل الايمان وقوية الايقان
در بیان عقاید اسلام و قواعدی بر طریق سنیه اهل سنت و جماعت مشتمل بر فواید شریفه و معانی
لطیفه و توضیح کلام و تبیین مرام به بیانی که اگر خدا خواهد در دلها کارگر آید و در بواطن نوریتین بنفیر آید
نوشتمه آنرا برای هر مومن طالب و طالب صادق و اقتضای کردم در وی بر اثبات مذسب
حق و بیان قول صحیح و تمسک نمودم بذکر مذاهب زائیه و ایراد اقوال باطله و زرفتم بر ابحاث حدیث و
وطریقیه قبیل و قال و تجزید کردم از دلایل کلامیه و دقیقیات فلسفیه تا طالب را در ورطه حیرت و تذبذب
نیقلند و از وصول مقصد و حصول مطلب باز ندارد و انذولی التوفیق و بیاید که ائمه التحقیق حقایق
الانسیاء را ثابت نماید و احکام برین اعتقاد است که هر چیز را حقیقتی است و نفس الامر
که با قطع نظر از علم و اعتقاد مردم ثابت و دو است و مجرد و وهم و خیال نیست و تابع علم و اعتقاد آنرا

یعنی آب است و آتش آتش و نفس لام و حقیقت نه آنکه اگر آتش را مثلاً آب اعتقاد کنیم آب بود و آب را
 اگر آتش گوئیم آتش باشد و گرم را اگر سرد گوئیم سرد است و سرد را گرم اعتقاد کنیم گرم است این فرقه را
 که آئینین اعتقاد کنند سوسفطای گویند و این سخن به حکم عقل و شریع یاده و باطل است پنج عاقل نگویید
 که حقیقت آب و آتش مجرد و هم و خیال است و اگر است تابع اعتقاد است و جمع دیگر را ایشان
 در هر چیز شک کنند که هست یا نیست تا آنکه در شک نیز شک دارند و این نیز مکاره و نامعقول
 است و با ایشان محبت و مناظره پس نتوان آمدن را از ایشان آن بود که با ایشان سوخت
 اگر حقیقت آتش در می آن معرفت آمدن لزوم شده و اگر سوختند دوم نزدند فوالمراد و العالم حادثات
 هر چه با سوامی ذات حق و صفات اوست حادث است یعنی از عدم بوجود آمده و قدیم نیست بلیل خبر
 رسول الله علیه السلام کان الله ولم یکن معه شیء خدا بود و نبود با وی چیزی و بدلیل آنکه عالم متغیر و مثل
 حوا و گشت و هر چه آئینین باشد قدیم بود و هر چه قدیم بود متغیر نشود و او ایم بر یک پنج باشد و آن ذات
 و صفات حق است که تغیر و تبدیل را بدان راه نیست تعالی شانه و عظم برهانه و هو قابل للفناء و
 عالم بعد از وجودش فانی و مالک شدنی است قال الله تعالی کل شیء بالآب الا وجهه پس ملائکه و
 و دروخ و امثال آن که خبر دیدم آنها و در یافته است نیز فانی شوند اگر چه مقدر لرحمه باشد بعد
 از آن باقی مانند وفاتشوند بلکه صانع و م عالم را پروردگار است که از عدم بوجودش آورده زیرا که چون
 عالم گشت و منی حواش آنکه نبود بعد از آن شد و هر چه آئینین بود او را کسی باید که از نا بود وجود او و در دیگر
 از خود بودی همیشه بودی و چون همیشه نبود از خود نباشد بلکه از دیگری باشد فکد فیئ پروردگار عالم قدیم
 باید اگر قدیم نبود حواش بود و از جمله عالم بودند پروردگار عالم واجب الوجود یعنی وجودی از ذات
 وی بودند زغیر و الاحتیاج بغیر بود و هر چه آئینین بود خدای را شاید و منی لفظ خدا و آئینه است
 یعنی خود بخود موجود شونده اوست البته باید که منتهای سلسله وجودات بیکه ذاتی بود که از خود باشد
 و الا آئینین تانی نهایت رود و این معقول نباشد و احداً، انا الله لا واحد و حقیقت ایجاد عالم
 و نظام وی جز بیک صانع و یک حاکم راست نیاید حتی عالم تکاد میسرید پروردگار عالم زنده است

و درونی با یکی منافات دارد و در آمدن در غیر این صفت جهل است مثل آب در گل و آتش در سنگ
و روشنائی در خانه و شخص در سرای اینجا مذموب حلول و اتحاد باطل گردد و مقتضای مجموع
صِفَاتِ الْكَمَالِ مُتَرَكَ عَنْ سِمَاتِ النِّقْصِ وَالزَّوَالِ حَالِ جَمَلِ عَمَلِ نَسِيتِ كِهَرِ چاره جنس بقا
و کمالات او این است و از هر چه نشان نقص و زوال دارد منزه بل جلاله و تعالی شان
وَهُوَ مَرْبِي لِمُؤْمِنِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ اعتقاد باید کرد که خدا تعالی روز قیامت خود را به بنده گان
مؤمن بنماید پیغمبر فرموده صلی الله علیه و آله و سلم إِنَّكُمْ كُنتُمْ رُكُونَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَمَا تَرُونَ الْقَمَرَ
كَيْلَةَ الْبُكَدِ میفرماید که زو و باشد که بنید پروردگار خود را روز قیامت بشک شب پنا پنجم می بینید
ماه شب چاره را مقصود تشبیه رویت برودیت است نه مرئی برئی و در دیدار و تعالی روز قیامت
مقابله و مواجهه و قرب و بعد نبود بصرف قوت بصیرت دهند آنچه امروز بیده دل بنید فردا گشتم
سزنگرند و با جمله روز او را بی کیفیت میداند فردا شبی کیفیت به بنید و عالم آخرت محل ظهور
حقیقت است آنچه امروز باطن است فردا ظاهر میشود و آنچه غیب است شهادت گردد چون
شایخ خبر بدان داده است اعتقاد بدان کردن واجب بود و کیفیت آنرا جز حجت را کس نداند
و در بعضی کتب مذکور شده و شهرت یافته است که ملائکه را دیدار نباشد الا جبرئیل علیه السلام
در تمام عمرش یکبار پیش نبود و چون را نیز دیدار نبود و شیخ جلال الدین سیوطی در رسائل خود تحقیق کرده
است که این سخن صحیح نیست زیرا که شیخ ابوالحسن شعری که امام و رئیس اهل سنت و جماعت
است در کتاب خود توضیح کرده است که ملائکه در بهشت دیدار بود و امام بیهقی نیز بدان تصریح
کرده و احادیث نقل نموده است و بعضی از ائمه متاخرین نیز ذکر کرده اند و اما جن را اگر منع کنند
جای آنرا در چه امام ابوحنیفه و جماعه ایزد اینه برانند که ایشانرا ثواب نبود و در بهشت نه در آیند
غایت کار و نهایت جزای ایشان آن بود که از آتش دوزخ نجات یابند و با وجود آن فضل خدا
واسع است تواند کرد و وقتی از اوقات باین نعمت فایز گردانند هر چه هر روز هر جمعه بود چنانکه
آدمیانرا باشد و در رویت زنان نیز اختلاف کرده اند و حق آنست که ایشان را گاه گاهی مثل ایام

عبید در دنیا که ایام بارعام و تحلی تمام باشد دیدار بود نه چنانکه خواص مومنان از صبح و شام و عموم ایشان را
 در روزهای جمعه چنانچه نادیدنی و در مخفی و رود یافته است این حال کلام سیوطی است گفته
 من توفیق از خداست که نسا و در عموم مومنین داخل اند چنانکه ملائکه و جن پس همه داخل این بشارت
 باشند نهایت آنکه تواند که این که است مخصوص آدمیان باشند و جن و ملائکه را نبود اگر دیسلی
 برین بگذرد که محمد و فرید و لیکن اخرج نسا، بنا نیز نباشد چگونه تجویز توان کرد که فاطمه
 زهرا و خدیجه الکبری و عاتشه صدیق و دیگر نسا، اهل بیت رسول الصلی الله علیه و آله و سلم و مریم و آسیه
 که سیدت نسا، عالم اند و کما تر و عارفانند از بسیاری مردان از دیدار حق تعالی ممنوع و محجوب
 باشند یا از عوام مردان درین لعنت و کرامت کمتر باشند بلکه اگر ایشانرا از عموم مومنان
 که در احادیث توفیق ایشان با عباد و واقع شده است مخصوص و متمنی دارند صوت
 وارد چنانکه سیوطی خود نیز مردان اشارت کرده است و آنکه گویند که نسا، مقصود است در خیام
 باشند سخن صغیف است چه در آنجا خیام حجاب نبود چنانکه بیوت دنیا و در و صنیعه جمع
 نکر در راه المومنین و کلم سترون رگم بطریق تعلیق شایع است و الداعلم و نیز سیوطی
 گفته که این تخصیصات و تفصیل در رویت بعد از دخول بهشت است و الا در موقف
 مخصوص کسی نبود بلکه کافرانرا و منافقانرا نیز بود و لیکن بعصفت قهر و جلال و کفار بعد از آن
 محجوب شوند تا حسرت و عذاب زیاده شود و الله اعلم و در رویت وی سجانه در نام نیز خلقت
 و صحیح جواز است و از سلف نقل آن بسیار آمده از امام احمد مقولست که گفت رب لعنت را
 در خواب دیدم و پرسیدم که یارب افضل عبادت و اقرب طرق بجناب تو چیست فرمود ملاوت
 قرآن مجید و از امام عظم نقلست که صد بار رب العزت را بخواب دید و این سیرین از اکابر
 تابعین و قدوه علماء تعبیر خواست میگوید که هر که پروردگار تعالی را در خواب دید در بهشت
 و از هر غم و اندوه نجات یابد و این در حقیقت مشابه قلبی است نه رویت بصبری و اگر چه
 بیندیشالی از وی دیده باشد و حق تعالی را مثل نیست و لیکن شال است مثل دیگر است

و مثال دیگر مثل مساوی در جمیع صفات را گویند و در مثال مساوات در جمیع صفات شرط نیست
مثلاً عقل با آفتاب در جمیع صفات مثل نیست و با وجود آن آفتاب را مثال عقل می آرند
بنا سبب آنکه چنانکه محسوسات منکشف نوراً آفتاب است آنکشان معقولات لعقل بود و نه مقدر
مناسبت در مثال بودن کفایت کند چنانکه با دوشاه را تمثیل با آفتاب کنند و وزیر را با ماه کنند
اگر یکی آفتاب را در خواب ببیند تعبیرش آن بود که با دوشاه را در یاد اگر ماه را ببیند تعبیرش در فیت
وزیر با شاه و حق سبحانه و تعالی فرموده مثل نوره مشکوٰۃ فیها مصلح المصلح فی نجاته و وی تعالی
نزهت برکت مصلح در حاجه و مشکوٰۃ و شجره و زیت مثل وی بودست آن را بجزل متین تمثیل کرده و شک
نست که جبل مثل قرآن نیست بلکه مثالی از دست و عالم منام عالم مثال است و کیفیت رویت
پیغمبر صلی اللہ علیہ و آله وسلم نیز همین طریق بود و تمام تحقیق این کلام از بعضی رسائل امام
حجة الاسلام با طلبید و الله الموفق و در جواز رویت وی سبحانه تعالی در دنیا به بصرد در بیدری
دو قولست او ستا و ابو القاسم قشیری صاحب رساله فرموده است که قول صحیح عدم جواز است
و این سخن در جواز و امکان او ست و لیکن عدم وقوع و تحقیق آن مر غیر آنحضرت را در شب
معراج متفق علیہ است و اجماع محدثین و فقها و متکلمین و مشایخ طریقت است که اولیا حاصل
نست و تعرف میگوید پیشگی از مشایخ را ندانیم که ادعای آن کرده باشد و از هیچ کی حکایت
آن بصحت رسیده مگر طائفه مجاهیل که ایشان را کسی نشناسد و مشایخ اتفاق دارند بر تبذیر
دعوی آن و تکذیب وی و گفته اند که ادعای آن علامت عدم معرفت حق است و هر که این
دعوی کند حقیقت خدا را شناخت باشد و شیخ علاء الدین قونوی در شرح تعرف
میگوید که اگر از کسی معتبر نقل آن بصحت رسد تا ولش باید کرد و در تفسیر کوشی مذکور است
که معتقد رویت آلهی بچشم غیر آنحضرت راصلی اللہ علیہ و آله وسلم غیر مسلم است و از دلی در کتاب
انوار در وفقه شافعی میگوید که هر که گوید من خدا را در دنیا عیاناً نمی بینم و بشافیه با وی کلام
میکنم کارگرد و در عقیده منطومه میگوید بیست و من قال فی الدنیا یراه بعینه ۱۰

فذلک زندقه طغی و تمردا و مخالفت کتب الله و اکرسل کلماته و زلغ عن الشرح الشریف و ابعاده
 و ذالک من قال فیه النہایہ پیری و جہہ یوم اقیبہ اسودا و ہد لتسال اللہ العاقبۃ و لا حول و لا قوۃ
 الا باللہ العلی العظیم خالق جمیع الائنیا کما یکنذہ ہم چیزیا اوست تعالی و تقدس از آسمان زمین
 و آسمانیاں و زمینیاں و ذات و فعل ایشان ہم بخاق و قدرت اوست و مدبرها و مقدرها
 و تدبیرکنندہ تمام امور و تقدیرکنندہ جمیع اشیاء اوست تدبیر عبارتست از علم بعواقب امور
 و اتقان در ایجاد آن ہا و تقدیر ایجاد اشیاء بر قدر مخصوص و اندازه معین در ازل خیر و شر
 و نفع و ضرر و حسن و قبح ہمہ بقضا و قدرت اوست عالم طلیح المعلومات و انما است بہر معلبات
 جزوی و کلی و بیچ وزہ از ذرات از علم وی بیرون نیست و نزود و از وی غایب نبود و هو
 بکل شیء علیم و لا یجیب علیہ شیء بیچ چیز بر پروردگار تعالی شانہ واجب و لازم نبود
 از لطف و قہر و ثواب و عقاب بیت کردگار آن گشت کہ خود خواهد بہر حکم بر کردگار
 نتوان کرد و بہ ثواب مطیعان بفضل اوست و عقاب عاصیان بعدل او وی سبحانہ و
 ہر دو حالت محمود است ہم در عدل و قہر و ہم در فضل و کرم و بیکس برابر وی حقی و استحقاقی نیست
 الا آنکہ وی خیر داده است کہ مطیعان را ثواب دہم و عاصیان را عقاب کم این چنین خواهد بود
 کہ وی گفته است و لیکن بروی واجب نیست و اگر فرضاً خلک آن کند و گیرد بر مجال فی کہ گوید چہ را
 چنین کردی و لا عرض لفعله کارہی پروردگار را عرض نبود چہ صاحب عرض محتاج بود تکمیل نفس
 و با وجود آن در کارسی او را حکمتها است کہ دیگر بہ تحقیقت دریافت آن راہ نبود و فو اند او در
 حکمت راجع بخلق است و او را بدان احتیاج نہ و وجود و عدم خلق و منافع و مصالح ایشان است
 بذات وی تعالی یکسان است و لیکن وی بقتضای وجود حقیقی و ارادت خود میکند ہر چہ می خواهد و حال
 آنکہ رعایت حکمت و مصلحت نیز بروی لازم و واجب نیست جل جلالہ و عظم سلطانہ و کلاھا لہ سواہ
 حکم حکم اوست و بکمال و فعل واجب و خرام و حسن و قبح و سبب ثواب و عقاب گردد فعل حسن آنکہ وی
 تعالی بدان امر کرده و بقیح آنکہ از وی نہی فرمودہ پس حسن و قبح راجع بامر نہی شارع باشد

عقل را در نیاجای نیست تا حکم کند که این فعل حسن موجب ثواب است و این فعل قبیح موجب عقاب پس شایسته حق
 جیل یعنی آنکه بوسی دعوت شایع تر سیده و در کوهستان پیداشده و همانجا از عالم رفته و با مردم اختلاط
 نکرده و در آخرت ما خود و معاقب نکرده و الا از جهت ایمان و توحید نزد بعضی از مشایخ که گویند این قدر
 معرفت که عالم را صانع است و مصالح عالم کی است و موصوف بصفت کمال است بر شرح موقوف
 نبود و عقل نظر تجزیه عالم و انتظام وی حکم بدان کند و هم حکم عقل واجب گرد و نفس قرآن مجید که فرموده است
 و ما لکننا معذبین حتی نبعث دسوکا حجت فرق اول است میفرماید که ما عذاب کننده نیستیم تجلیس را
 تا آنکه اول پیغمبری بفرستیم که دعوت کند چون قبول دعوت وی کنند و بگفته وی نروند و مخالفت
 ورزند مستحق عذاب گردند و قول بآنکه مراد بر رسول در نیاج عقل است از زبان اناست و شیخ کمال الدین
 ابن الهمام که از محققین حنفیه است گفته که فخر از هر سب اولست و ابوالبشر برودی نیز بر آن است
 و از امام ابوحنیفه نیز روایت کرده اند فالحسن ما حسنه الشرع و البقیح ما قبیح الشرع پس لازم آمد
 که فعل حسن و کار نیک همان است که شرع آن امر کرده و فعل قبیح و کار بد همانست که شرع از آن نهی
 فرموده و فعل در ذات خود نه حسن است و نه قبیح و حسن و قبیح بآن معنی که سبب ثواب و عقاب آخرت
 گرد و این را عقل در نتوان یافت و الا تعلق مع و ذم بفعل چنانکه عدل و ظلم بودن وی صفت کمال
 و نقصان مثل علم و جهل در معرفت آن عقل سخن نیست و الله ملائکه و اعتقاد بایر کرد که خدای تعالی
 را فرشتگانند و فرشتگان اجسام لطیفه نورانیه اند که بهر شکل که خواهند برآیند و حقیقت شان همان
 ارواح مجردة است و ابدان نسبت با ایشان حکم لباس دارند و ایشان را توالد و تناسل نبود و ذکور
 و انوثت نه و فرشتگان برآسمانند و بر زمین و با هر جزوی از اجزای عالم فرشته مموکل است
 که ربی و مدبر و حافظ است خصوصاً باومی زاد چندین فرشته مموکل اند بعضی بکتابت اعمال و
 بعضی بحسبت محافظت وی از شیاطین جن و انس و در عالم علوی و سفلی سیح مکانی نیست که مموکل
 بلا که نبود و در صورت آمده است که خلق همه در جزو اند نه جزو از ان ملائکه و کیمیز و باقی خلایق بحسب
 ذُوْا حِجَّتٍ مَّتَّئِنِیْ وَ تَلَذَّتْ وَ مَرَّ بَاعٍ و در قرآن مجید فرشتگان را باز و ناماست کرده لاجرم اعتقاد

عظمت اجرام جلال الهی

بلان بایر کرد و حقیقت مراد از ان مفوض بعلم وی تعالی شانزده است یا تاویل بقوای ملکی بایر کرد چنانکه مسک
متشابهات قرآنی است و الله اعلم و مانا که مراد بعد مذکور تقدیر است نه مصدر و حدیث آمده است که آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم در شب معراج جبرئیل علیه السلام را بششصد شبح دیدند و منهم جبرائیل و از جمله ششگان
چهار فرشته مقرب تر اند که عظیم امور عالم و دعایم جهام ملک و ملوکت با ایشان مفوض است یکی جبرئیل است
که تقای علوم و تبلیغ وحی با نبیا علیهم السلام مفوض بدوست میکائیل که تعیین ارزاق مخلوقات و مقادیر
آن بدست اوست و اسرافیل که نفع صور برای بشت و نشو و نشانی با دست و عزرائیل که بر قبض ارواح مالکین
سلطاست و اکثر بر آنند که جبرئیل افضل است از تمامی ملائکه و بعضی گویند که این چهار فرشته در فضل
متساوی اند و غیر ایشان دیگر فرشتگان نیز عظیم و مقرب اند هشت فرشته حاملان عرش اند
و عظمت اجرام ایشان بحدی است که مسافت سیان زمین و گوش و سر و دوش ایشان هفتصد ساله راه است
که اجانی احدیث و لکل واحد منهم مقام معلوم و هر یکی ازین فرشتگان را بدرگاه خداوندی جانی
متعین در جناب قرب و معرفت مقامی معلوم و مرتبه خاص است که تجا و زودترتی از ان نکنند و هر کمالی
که لائق بحال هر یکی از ایشان بود با فعل محال باشد و در ایشان شوق و تحسین کمال و اخراج از قوت
بفعل نبود چه شوق بر امر مقفود و غیر محال بود و این معنی بود آنرا که گویند که در ملائکه عشق نبود نه آنکه
مولی و معرفت مبتدیانند که **لَیْصِفُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَلَیَعْلَمُونَ مَا لَیْقُ مَرُونَ** صفت فرشتگان
نیست که بی فرمانی پروردگار تعالی نکنند و معصیت نورزند و براه مخالفت وی نروند و هر چه فرماید
بها کنند و ابلیس که بی فرمانی کرد و خفیفیت از ملائکه نبود چنانچه بود در طاعت و عبادت بصفت ملائکه برآمده
بود و یکی از ایشان شده در آخر هم باصل خود رجوع کرد و نزد بعضی ملائکه و جن و خلقت حقیقت
قریب یکدیگر اند چنانکه نار نوری دارد و دخانی اگر و خانش بر رود همان نورمانند و الله اعلم و که **لَکُنْ أَنْزَلَهَا**
عَلَىٰ رُسُلِهِمْ سخن و تعالی را کتابهاست که بعضی پیغمبران فرستاده و دیگر از ابتدا بعثت آن
فرموده و مجزئ عدد و کتب سماویه یکصد و چهار است و از میان کتابها نیز چهار کتاب عظیم و اشهر است
صنها التوریه یکی از ان کتابهای آسمانی تورات است که بر موسی علیه السلام منزل شده و انبیاء

نبی اسرائیل همتا بجان آن کتاب اندوختن و چون دیگر زبور است که بر داؤد علیه السلام نازل یافته و لاخیل
 آخیل که بر عیسی علیه السلام فرود آمده و جمیع این کتب بعد از ذکر آیهی در میان احکام شرعی مملو مشحون
 اند بذكر احوال و صفات محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب و است خاصه وی و خلاصه
 اوقات مجالس انبیا سابق صلوات الله علیهم جمیعین ذکر محامد و مناقب آنحضرت بود که بدان تقرب
 و توسل میکردند بجناب کبریا عز اسمه و القرآن العظیم و زبیره و خلاصه جمیع کتب سماوی قرآن مجید
 و فرقان عظیم است که بر سبیل و خاتم الانبیا علیهم السلام نازل و افضلها و التیات اکلها تنزیل
 یافته و اعجاز نظم خاصه اوست که در کتب دیگر نبوده است اگر چه توریت بعضی است و عظمت بندی بود
 که حفظ آن اعجاز داشت و غیر غیر این را میسر نمود و لیکن قرآن مجید با وجود اعجاز و اختصار اعظم و اکمل
 تمامه کتب است ذلک الکتب لادیب فیده هدی للمتقین و تمامه کتب الهی ازین حیثیت که کلام حق
 اند بر ابراز اگر چه بوجه دیگر بعضی از آنها افضل اند از بعضی چنانچه انبیا لانفرق بین احدین رسوله
 با وجود آن تکلم لرسول فضلنا بعضهم علی بعض و اسماء اوله توفیقینا کما همای خداوند نشان تو قینی است
 یعنی موقوفست بر سماع و نقل از شریع و او را جز بنامی که بر لسان شریع خود را خوانده متوان خواند و از
 پیش خود بروی تعالی نامی نتوان نهاد اگر چه عقل حکم کند بصحت اطلاق آن نام بر روی تعالی و هر چند
 که در معنی یکی بود آن نام که در شریع آمده است مثلا او را شافی گویند بطیب وجود خوانند نه سخن و عالم
 گویند نه عاقل باید دانست که منع از تشبیه است نه توصیف چه تشبیه تصرف است که جز روی را برسد
 و سخن در آن اسما است که ما خود انداز صفات و افعال و الادراسما اعلام که در هر لغتی موضوع
 اند سخن نیست الا آنچه مخصوص بزبان کافران است بنا بر خوانند که در انجا میگویند و نیز باید دانست
 که اسمای الهی مخصر درین نوز و نه نام نیست او را اسما است که خلق زنده و انا بنده و اسمای دیگر که خلق را
 بمعرفت آن راه نبود و بر لسان شریع نیز بیشتر از آن آمده است و لیکن شهرت این اسما بجهت
 خاصیتی مخصوص است که در آن تماده اند چنانچه فرماید ان الله شفعه و لیسعیان اسماء
 من احصها داخل الجنة بدان مشعر است مثالش آنکه پادشاهی گوید که مرا هزار سوار است

که هر که از ایشان مددجویی بدو گروی شوند و هر چه که گروی آرند فتح کنند از نیجا لازم نیاید که او را غیر ازین خبر
 سوار و دیگر نمود بلکه بسیار سوار و پیشمار و اردمانه را از ان میان باین صفت اندک یاد کرده آمد و لابد احصاء
 ذکر این نود و نه نام آبی را در اسمعیتی در در آمدن بهشت باشد که مخصوص بدانهاست و ادا علم
 و هو خالق الافعال العباد فالکفر والمعصية تباد اذ تده و تقدیر و کلا بوضاه چون ثابت شد که خالق
 همه اشیا اوست تعالی و تقدیر پس افعال بندگان نیز مخلوق و تقدیر او باشد که آن نیز در ظل اشیا
 است عموما و بخصوص نیز فرموده و الله خلقکم و ما تعلمون شما و افعال شما همه مخلوق آبی است جل شان
 و عظم بر ما نیست کفر و ایمان و طاعت و عیبیان و نیکی و بدی از بندگان بارادت و ششیت و حکم و
 تقدیر او صادر گردد و لیکن وی تعالی شانه از ایمان و طاعت و نیکی راضی بود و از کفر و معصیت
 ناراضی چنانچه فرموده و لا یرضی العباد الا الکفر خو استن و پیدا کردن دیگر است و راضی بود
 دیگر رضا بداشت که امر کند و بفرماید که کس و بسا باشد که امر کند و نخواهد که بوقوع آید از جهت حکمتی که جزوی
 تعالی کس نماد و مثال اند برای تخلت ارادت از امر خپان نیاماید که اگر خواج خواهد که اثبات و اظهار عیبیان
 بنده خود کند و او را گامی فرماید و نخواهد که بنده آن کار کند تا عیبیان او بر مردم نما هر کرد و در تحقیق
 فایده حکمت در امر و نهی اظهار حقیقت بندگان و ایراد مکتون علم ازلی است تا پیدا گردد که مطیع است
 و عاصی که و ادا علم بحقیقه الحال و للعباد افعال اختیاریه یتفاوت بها و یعاقبون علیها و با وجود آنکه
 همه بارادت و تقدیر آبی است بنده فاعل مختار است و ویرادر کار خود اختیار دارد و ارادتی است و
 افعالی که از وی صادر گردد و بجز و مضطر از نبود و ثواب و عقاب نظا هر مترتب برین اختیار است
 که وی وارد اول باید که معنی جبر و اختیار را بدانند تا حقیقت این مسئله ظاهر گردد که حکمت بدانکه
 صد و افعال از آدمی بدو نوع باشد یکی آنکه چیزی القصور کند پس اگر آنچه مطلوب و ملازم طبع اوست
 از باطن وی خواهشی و شهوتی پیدا گردد و در پی آن شهوت رود و بجانب وی حرکت کند
 و اگر مخالفت و منافی طبع او بود و نفرتی در گراستی از ان چیز در دل وی افتد و از وی حرکت کند
 بعد از آنکه نسبت وی پیش از پیدا شدن شهوت و نفرت بغفل و ترک آن چیز برابر بود و ممکن بود

الانسان خالق افعاله

مندی جبر و اختیار

که کند یا نیکند خواه در مرتبه تصور که قوت تریب فعل دارد یا پیش از تصور که از مرتبه فعل دورتر است و این حرکت آدمی را حرکت اختیاری گویند آن فعلی که برین حرکت ترتیب گردد فعل اختیاری نامند نوع دیگر آنست که این تصور و انبعاش شوق و خواهش در اینجا نباشد حرکت صادر گردد ولی بی خواهش چنانکه حرکت مرتعش و این حرکت را جبری و اضطراری گویند اگر مراد از اختیار و اینجا یعنی است که گفته آمد پس نکار آن حکم آن دارد که کسی گوید آدمی تسخ ندارد و بعد از آن دو آفرینش آدمی بر خستیا واقع شده است طهینیت وی چنین سرشته اند کسی گوید یکم حرکت آدمی و فعال وی از قبیل نوع دوم است این حکار حس است هیچ ساقی این را قبول ندارد ولیکن اشکال در آنست که آیا بعد از شمول و احاطه علم و ادب ازلی و قضا و تقدیر آلهی متصور باشد که این فعل از آدمی بوجود نیاید و وی آن را نکند نباشد زیرا که خدا تعالی اگر در ازل دانسته و خواسته که از بنده این فعل بوجود آید البته باید که آن فعل بوجود آید خواه بی اختیار چنانچه در حرکت اضطراری و خواه با اختیار اگر فعل اختیاری است پس او را در اختیار کردن و بوجود آوردن آن فعل اختیاری نباشد مگر همان که اول تصور کرده باشد و نیز آدمی را اگر چه در فعل اختیاری هست ولیکن در مبادی آن اختیار ندارد چنانچه اگر کسی چشم کشاده باشد نه بنده صورت ندارد و بعد از دیدن و ادراک کردن اگر آن مرئی مطلوب اوست انبعاش شوق و خواهش لازم است و وجود حرکت بعد از وی واجب هر چند با اختیار او باشد ما این اختیار او واجب و لازم گردد و وجود و لزوم منافی حقیقت اختیار است پس آدمی اختیار دارد ولیکن در اختیار خود اختیار ندارد و همان سخن آمد که گفته اند مختار فی فعله و محجوب فی اختیاره و بعد از آن دیگر اختیار بالصورة و جبر بالمعنی و بحقیقت این مسئله یعنی مسئله قضا و قدر باقول با اختیار بنده مقام حیرت و اعتراف بجزر و سکوت است و مرجع و مال کلام ایشان در مقام بیان آیت است که لایسأل عما فی فعل و هم لیسألون و هنوز درین موقف نباید استناد کرد و ولی آن سری نامضی است حضرت امام جعفر صادق که استواء اول طریقت و قده اول حقیقت است می فرماید که لاجبر و لا قدر و لکن اصرارین امرین فرمود حقیقت کار امری متوسط است میان

جبر و قدر جبر مذنب جبریه است که میگویند آدمی را اصلاً اختیار نیست و حرکت او مثل حرکت جمادات است
 و قدر مذنب قدریه است که گویند همه در اختیار آدمی است و آدمی در کار و بار خود مستقل است و افعال او
 مخلوق اوست پس منیر مایه که این هر دو مذنب باطل است و افراط و تفریط است مذنب بحق تو مطاعت
 میان این و آن ولیکن عقل در دریافت این امر متوسط جبران و سرگردان است و فی الحقیقت اینجانی
 و سرگردانی اهل بحث و جدال را باشد که خواهند که مستقداً از العقل ثابت کنند و تا چیزی که بعقل ایشان
 راست نیاید و معقول ایشان نیستند تصدیق آن نکنند و ایمان به آن نیارند و ما ایمان را دلیل
 قطعی بر ثبوت این مدعا شریعت و قرآنت است که ناطق است باین که همه بقدرت و ارادت اوست
 و با وجود آن طامات و معاصی را بنندگان نسبت میکنند و میگویند که خدا هرگز ظلم نکند ایشان خود
 بر خود ظلم کردند و ما کان الله لیطلهم ولكن كانوا انفسهم يظلمون و فرمود و الله خلقكم وما تعلمون
 در این آیت هر دو را اثبات کرد نسبت خالق بخود کرد و نسبت عمل با ایشان پس ناچار ارا ایمان باید آورد
 که هر دو حق است و اعتقاد کرد که خلق از خدا است و عمل از بنده اگر چه بکند آن نیز سیم و نیز ثبوت شریعت
 و امر و نهی فرع اختیار است پس قائل شدن بآن ضروری است و ما را مسئله قضا و قدر
 بجز شریع معلوم شده و سلا اختیار نیز از وی چون هر دو از شریع معلوم شده چنین نزاع
 و جدال صحت ایمان هر دو باید آورد اینجا اعتقاد متوسط سلازم آمد و فی الحقیقه نومن درین سله
 از علامات لطالت و جهالت است هیچ عمل در هیچ حقیقت بر بحث آن موقوف نیست کار باید کرد
 حقیقت امر همان است که نزد خداست اعمال و فعل میسر با مخلوق له اگر بعد از شنیدن خبر شریع
 تردد و تعلجانی در باطن هست فکر ایمان به ازین باید کرد حقیقت ایمان خود همین است که هر چه از شریع
 بشنوی تصدیق کنی و اگر ایمان را موقوف حکم عقل خود داشته پس در حقیقت ایمان بخود آورده
 نه با و ما را در اثبات این سله از اول همین سله می بایست رفت و موافق وضع رساله
 نیز همین بود ولیکن در طبیعت قلم طبعانی هست چه توان کرد حق تعالی ما را از خطا و خلل نگه دارد
 و ما را بگذارد و الله یضیل من یشاء و یهدی من یشاء پیدا کننده هدایت و ضلالت در بنده

خداست سبحانه و تقالی هر که خواهد گمراه کند و هر که خواهد بر راه راست آورد و هر که او گمراه کند بچسب بر راه راست
 نتوان آورد و هر که بر راه راست آورد کسی نتواند گمراه کرد کتاب و سنت با این ناطق است و با وجود
 آن نسبت به ایت بقرآن و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت ضلالت شیطان و هضم واقع
 شده پس ما با بهره و ایمان باید آورد و معتقاد باید کرد و بحقیقت هدایت و معنی دارد راه راست
 نمودن و بر راه راست بودن و مقصد رسانیدن این معنی دوم مخصوص بجناب کبریا الهی است از دیگری
 نیاید و هدایت معنی اول قرآن را و رسول را ثابت باشد که بیان طریق مستقیم میکند و راه راست
 ینماید ولیکن بر راه راست بودن و مقصد رسانیدن از خداست پس انك لا هدی و انانك
 لتندی هر دو راست آمد پیغمبر را سبب هدایت ساخته آمد و شیطان را سبب ضلالت و در حقیقت
 هر از خداست و الله الهادی و منه التوفیق و عذاب القبر للکافر و الفاسق و تبعیم اهل الطغیان
 بیاعلم الله و یونیدک و سوال منکر و نکیحی یکی از معتقادات اهل سنت و جماعت عذاب قبر است
 و او بقبر عالم برزخ است که واسطه است میان دارد دنیا و دار آخرت کافران و مومنان فاسق و نجیالم
 در محنت و عذاب و طبعان در ناز و نعمت باشند چنانچه وی تعالی خواهد و بد آنچه داده و منکر و فیکیر
 و فرشته این عظیم و مهیب و سیاه و کبود چشم که در قبر آیند و بنده را از پروردگار روی و رسول و
 و دین وی سوال کنند که توفیق و تعلیم الهی جواب و سوال ایشان را مطابق و حق گفت در
 ناز و نعمت بود و چون نوعوس در خواب راحت رود و قبر در حق او روضه از ریاض جننت
 بود و اگر گفت در محنت و عذاب بود و قبر بروی کوهی از کوهی دو رخ بود آیات و احادیث
 بحقیقت اینها ناطق است ایمان بدان باید آورد و کیفیت آن مفوض بعلم الهی جل شانهاست
 خواه با عاده حیات یا مقابله روح یا بغیر آن بوجهی از وجوه که قادر مطلق دانند خواهد و بحقیقت
 نزد اهل سنت و جماعت بنیت شرط ادراک نیست و بعضی علماء گفته اند که منکر و فیکیر دو فرشته استگان
 گمراهکاران را باشند و فرشتهای مطیعان را مبشر و تشبیر نام بود و این سخن خالی از غرابت نیست
 در احادیث ذکر آن کم توان یافت و نیز گفته اند که ملائکه سوال جماعه کثیر باشند که بعضی را منکر

براهت و معنی اول

سبب هدایت

نام بود و بعضی را کبیر بر هریتی و بعضی از ان جماعت مبعوث شوند چنانچه در کتاب اعمال هر بنده و ملوک
 موکل اند و تواند که دو شخص باشند که در مکنه متعده در زمان واحد مثل منی شده باشند و الله اعلم و صاحب
 خلاصه و بزازی در فتاوی خود تصریح کرده اند که سوال بعد از وفات کردن میت نیست بلکه بعد از غیبت
 مردم و چون میت را در تابوتی بپند بر میت نقل دی بگانی دیگر مسؤل نگردد و اگر درنده خوردده است
 هم در شکم او مسؤل شود انتهی واضح آن است که انبیا رسوال نبود و اگر بود از تو سید و احوال است
 بود بطریق تشریف و تعظیم و رسوال اطفال مومنین نیز اختلاف است اکثر بر آنند که مسؤل شوند لیکن
 ملائکه بعد از سوال تلقین شان کنند و بگویند که بگو الله ربی و ذمی الاسلام و نبی محمدی پروردگار تعالی
 الهام شان کند چنانچه عیسی را در عهد کرد و در اطفال مشرکین با او بنحیفه توقف کرده است از
 جهت تقاض اول و در ثواب و عقاب ایشان نیز توقف کرده اند و بعضی بر آنند که در نار باشند
 و بعضی گویند که پیشتر روند و محمد بن حسین گوید که من یقین دارم که حق تعالی هیچکس را بیگناه عذاب نکند
 و جن را نیز سوالی بود از جهت عدم اول و امام ابوحنیفه در کیفیت ثواب مسلمانان جن توقف کرده و کافران
 ایشان با اتفاق معذب باشند و ابن عبدالبر گوید که کافر نماز رسوال نبود ولی سابقه سوال عذاب ایشان کنند
 و منافق رسوال بود و بعضی از مشایخین گفته اند که احادیث با استننا و شهید و مرابطی سبیل الله و آنکه روز جمعه
 یا شب دی مرده و آنکه شب سوئه ملک خوانده و آنکه لعنت استستقا یا اسمال مرده و رود یافته
 است و نیز ترندی و ابن عبدالبر ذکر کرده اند که سوال قبر از خصائص این است عظمی است و گفته اند
 که حکمت و تعجیل عذاب ایشان در برنخ تمیض ذنوب است تا در قیامت پاک از جمیع گناهان
 بر خیزند و در شرح عقیده طحاوی نیز مثل آن گفته و تعمیر و توقف نیز نقل کرده است و الله اعلم و دیگر بگویم
 در احادیث آمده است که در قبر عاصی مهتاد گزوم و اثر دها بود که اگر کسی از آنها دم زند تا مده دنیا بود
 بسوزد و بحقیقت آن مار گزوم همه صورت های صفات ذمیه و افعال تعجیر و تعلقات دنیا است که در
 عالم بار گزوم تمثیل ساخته اند و در عهد و مهتاد یا از برای کثرت است یا بحجبت اطلاع شارع بر عسدر
 اصول صفات در ایمان و اعتقاد بدان و مثال آن از امور آخرت که مخیر صادق بدان خبر داده

انبیا رسوال نبود
 رسوال اطفال مشرکین است
 رسوال اطفال مشرکین را بنحیفه توقف کرده اند
 تمیض و کثرت

دو طریق است یکی آنکه وجود را در آنیم و گزین ایشان است در واقع است و در خارج موجود است
 ولیکن آن را چشم ندان دید زیرا که درین عالم چشم سر مشاهده عالم ملکوت هر کس نتواند کرد مگر کسانی
 که بدان عالم رسیده اند چنانچه انبیاء و بعضی اولیا آخر جبرئیل عم در واقع آنحضرت صلی الله علیه
 و آله وسلم دید و محکیم غیر آنحضرت و راهمی دید الامام شاع الد و این دیدن و نمودن را مخلوق وقت
 آهی است خواه اجسام بود یا ارواح اگر گوی در پیش کی باشد و دیده بکشاده بود و خدایش نمایه توان
 دید و اگر نمایه ارواح را توان دید امتحان ایمان و حجت اعتقاد و متابعت دایم است و طریق دانی
 آنکه اعتقاد کنند که درین این مار و گزدم بر مثال دیدن در خواب است چه مار و گزدم و گزین ایشان
 و مثال شدن نام نسبت بوی موجود و واقع است اگر چه در خارج نبود اگر چه مقصود اینجا نیز مثال است
 لیکن این اصغف الایمان است و الاول حکم و اسلام و الله الموفق و البعث حق بر آئینتن پروردگار
 تعالی مرد باران گور زنده گردانیدن خلایق بار دیگر حق است همانند قرآن و احادیث بدان نامع
 و مدار اعتقاد دین مسلمانی برین سلسله است کسی که اول از عدم صرف و نابود نمض پیدا کرد و از کرم عم
 بوجود آورد بار دیگر نیز قادر است که پیدا کند و هو الذی بید و الخلق ثم بعدی و هو اهلون علیه
 و بحقیقت تخمی از آدمی زاو که نمنا انبثا نشو و نمای او شود باقی دارند و آن را عجب لاینب گویند
 و در زمین پنهانش کنند چنانچه گیاه در صحرا بنزول باران بر وید آرمیان نیز بر وید و در انا و میش
 آمده است که بارانی از آسمان بارد پس موتی از زمین بر آید و حیوانات دیگر غیر انسان از قاصه
 بهائم و طیور و حشرات نیز مبعوث شوند تا حکیم مطلق قصاص شان از یکدیگر بگیرد و در حدیث احمد
 مسلم آمده است که فردای قیامت قصاص خلایق از یکدیگر بگیرند تا آنکه از گو سفند شایخ دار که گو سفند
 بے شاخ رازده است بلکه موجه از موجه که بناحق ریخته است قصاص گیرند و چون این قصاص
 بر کتابت و تمیز اختصاص ندارد بعضی علما گفته اند که فضل از فضل نیز قصاص گیرند و بعد از قصاص
 گرفتن حیوانات را معدوم سازند و آن حیوانات را که ماکول شده اند خاک بهشت گردانند و وجود
 بعثت و نشور بفتح صور و نفع صور اول در مبادی حال قیامت شود که بدان در اهل زمین و آسمان

هولى و دشتى پيدا آيد و خوى و خوشى راه يابد كه حضور و جمعيت از دلها زنت بر بند و تمامه جانداران
بميرند و هلاك شوند چنانچه فرموده و يوم نيفخ فى الصور ففزع من فى السموات و من فى الارض الا من
شاء الله و تيز فرموده و نفخ فى الصور فصعق من فى السموات و من فى الارض الا من شاء الله
و يوم يراى لعنت اى قنور باشد كه بدان مرده باز خاک بر خيزند و منتشر شوند چنانكه متصل بهن آيد
مى فرمايد نشه نفخ ففزع اخروى فاذا هم قيام ينظرون و جاى و گير فرموده و نفخ فى الصور فاذا هم
من الاجداث الى ربهم ينسلون و فاصله سيان و نغمه چهل سال باشد و تعمير من فى السموات و
من فى الارض معلوم شده كه اثر اين فرج و صعق شامل تمامه اهل زمين و آسمان خواهد بود از جن و انس
و ملائكه و باستانا، الا من شاء الله عز و جل و ميكائيل و عزرائيل و حور و خزنه و حله عرش و شندارا
اراده نموده اند و فائق نغمه جبار قياست گويند و زمان ممتاز داده كسند و از ابتداء امانت تا داخل حنبت
همه روز قياست گويند و بحقيقت اگر نيز نظر اعتبار در نكند هر روز اين احوال بر مردم مى گذرد و مردم هنوز
از روز قياست و رغبت اند و در خبر شاع واقف است كه دريك وقت كه شام در آيد فرعى و هولى و خوى
و خوشى بر مردم و تمامه جانوران راه يابد و همه در خانه ها و اشيا هناه و كنجها و خزندو چون شب شود بخواب
روند و بميرند و هلاك شوند انجما اثر نغمه اولى ظاهر شود ناگاه صبح دردم و همبى استيار بيدار شوند
و بر خيزند و منتشر شوند انجما اثر نغمه بعث و نشور بطهور آيد سبحان القادر الحكيم و ميت والى النشور و آل البيت
حق سبحان و بر كشيدين ^{اعمال} بندهگان روز قياست حق است اگر چه علم وى تعالى بر همه محيط است و لكن
در ضمن آن حكمتهاست تا بندهگان بنده و بر ليشان ظاهر گردد و حكمتهاى ديگر كه جز وى تعالى كس نداند و كيفيت
وزن و ميزان مفضول علم اوست تعالى اينقدر در ايمان كافي است و تحقيق آن است كه وى ميزان
حقيقى است او را و گفته است و لسان محسوس و مشاهد و هر كفه مقدار آسمان و زمين است از سلكان
رضى الله عنه روايت کرده اند كه اگر دريك پيلوى زمين و آسمان و هر چه در زمين و آسمان است نهستند
بگنجد و گفته حنات از جانب بين عرش مقابل حنبت باشند و گفته سيات از ديار عرش مقابل نار و بعضى گويند
مرا از ميزان چيزى است كه بوى مقدار اعمال معلوم شود و هر كعبه كه باشد شعرا و معنى عدل است و ميزان

تمثیلی است از برای آن اینها همه تاویل است و اصل همانست که بطاهر آنچه در حدیث است ایان آرند
 و بجدی گری عقل از جان و نرد و موزون یا اعمال است و حق تعالی قادر است که آن را متشکل با جسمم گردد
 حنات را اجسام نورانی کند و سیات را ظلمات یا صحایف لعمال که در آنهاست خفت و ثقل احداث
 فرماید و حدیث لطافه دلالت برین دارد که لطافه کاغذ پاره را گویند که در وی شش متاع نویسد و مراد اینجا
 آن است که چون کف حنات یکی سبک آید در کاغذ پاره لا الاله الا الله محمد رسول الله نوشته در آن کف
 اندازند و بدان راجع آید یا صحایف اعمال بعضی بحیث تطبیق احادیث بوزن اعمال و صحایف اعمال جمیعاً
 قائل شده اند و جمع مولزین در قول وی سبحانہ تعالیٰ و نضع للموازین القسط لیوم القیمة یا ما نبأ
 لقد اذ آن باشد یا هر است را یا هر بنده را یا هر نوع عمل امیزانی باشد یا باعتبار قعد او وزن بود یا از جهت
 کثرت اجزا و عظمت وی بود و وزن اعمال کسی که او را ذنوب نبود و آنکه او را طاعتی نباشد از جهت ثبات
 شرف و تعظیم یا افتخاری معصیت و قیض باشد و وزن اعمال کفار نیز مثل این حکمت بود چه کافر است
 نبود و تواند که صورت حنات در تخفیف عذاب وی کار گرفته و گویند که ثقل کف میزان آخرت بزرگ
 میزان دنیا است و علامت ثقل ارتفاع کف بود و علامت خفت انخفاض و **الکتاب حق لئلا یکف**
 اعمال بندگان از طاعت و معاصی در آن مثبت مکتوب است حق است مومنان را کتایبهای شان
 بدست راست دهند و کافران را بدست چپ از پس پشت باین نوع که دست چپ بیشتر پست است
 یا از سینه بجانب پشت بر آردنش از برای تمیز میان مومنان و کافران و عزت مؤمن و عوانی
 کافر و سخن در آن است که اعطای کتاب بهین مخصوص مومنین مطیع باشد یا شامل عصاة نیز بود یعنی گویند
 که عصاة را نیز بدست راست دهند ولیکن بعد از اجرای وعید و اخراج از نار یا بدست راست دست
 و خواندن بختند مگر بعد از اخراج یا بدست راست دهند و نه چپ بلکه از مولجه دهند یا اصلاً
 کتاب ندهند بلکه احوالش را برومی بخوانند و حق آن است که احوال عاصی درین باب موقوف است
 و نص قرآن از وی ساکت است و این همه احتمالاتی است که بطریق اجتهاد و استنباط ذکر کرده
 اند و الله اعلم و الحساب محقق مقصود از کتاب حساب است و چون کتاب حق است حساب هم حق باشد

وَالسُّؤَالُ الْحَقُّ پرسیدن وی تعالی از بندگان که چه کار کرده اید و از طاعت و معصیت و زریده ابر حق است
 و از کلامی که نیز حساب گیرند و در حدیث آمده است اول حساب از جبرئیل امین گیرند که چگونه امانت وحی را
 بانیار رسانیده و در بعضی احادیث آمده است که اول حساب لوح را بود و اول حاضر آرنه و وی امانت خطا و بی
 بلرز و فرمان شود که بتابع عالم جبرئیل که کردی گواهی گوئیست گوید گواهی من اسرافیل است اسرافیل را حاضر
 آرنه و همه را از عظمت و هیبت سوال و کبر بای ذوالجلال لرزه بر تن افتد پس پیغمبران را حاضر آرنه
 و از تبلیغ وحی و ادای امانت رسالت پرسند و اول آنچه از عبادات سوال کنند نماز باشد و از معاملات
 خون و سننک ظالم را محفوم دهند و سیات خصوم را ظالم در روایت آمده است که منتهی صدمه مقبول
 بمقابله و انگلی برود و بعضی روایات آن بکه مردی را اگر فرضاً ثواب بنفقا و بیع غیر بود و نصف دانگ یا
 نجا صحت افتد در بهشت نه در آید تا حضم وی از وی ارضی نشود این چنین روزی در پیش و خواص
 برست راحت افتاده است و میگوید آنچه من یافته ام دیگری نیافتم و آنچه من نهیدم ام هیچ کی لغت مید
 علوم و غفلت و علماء و گفتگو و صوفیان و طلمات و حقیقت خوانی پنج خبر ازین عالم اندازند که چه خواهند
 و چه روز در پیش است تمام روز با فسانه خوانی مشغول و یکدم متبصو و برگ و آخرت و احوال آن نه فانا
 لله و نالید را جمع کنون برمت خداوندی بنگر که اگر خواهی چندان را ارضی گرداند و بهشت برین را
 باوی بنماید و گوید که این بهشت را کنی خرد گویند و اوند که تواند که این را بخرد و شن آن کران است
 فرمان شود تو میثوانی خرید و شن آن در دست است اگر این حق که بزر برادر مسلمان داری بخشی
 و ایرای ذمه او کنی این بهشت ترا باشد پس وی را معنی شود و بخشد و نیز در حدیث آمده است
 که در وقت سوال مومنان را در ستر رحمت و کف مغفرت خود در آرد و چنان پرسد که کسی نداند
 و گوید بنیاد که در دنیا گناهان ترا پوشیدیم امروز برمت خود بخشیدیم و کتاب حسنات بدستش بند
 و کافران و منافقان را نصیحت کند و منادی در و مهند که الا لعنة الله علی الظالمین سبحان
 ذی العذل القوی و افضل العظیم سبحان افضل وی کار خود می کند لیکن ترس از عدل او است
 فر و اگر در دهر یک ساله کرم

عزازیل گوید نصیبی برم + این بیت را

خونمی دیگری را بخوان **بیت** بتهندید اگر برکت تیغ حکم بدمانند کرد و بیان صمم بگره و بجای منظره
 الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون و در جای دیگر میگوید لایسال عما یفعل وهم
 یسئلون جز بجز وحیرت و بیچارگی کاری نیست اما لایمان بهر دو باید آورد باقی حکم است والله علی کل
 شیء قدير و الحوض حق سید رس اصلی الله علیه وآله وسلم روز قیامت حوضی باشد که در احوض کوش
 گویند و آنرا گویند انا اعطیناک الکوثر ثم اعم بدان تفسیر کرده اند مسافت آن حوض یکماه راه باشد آبش از شیر
 سفید تر بود و بولیش از مشک خوش تر و کوزه های وی از ستاره های آسمان بیشتر و روشن تر هر که یکبار آنجا
 وی بخورد دیگر تا ابد تشنگی گزوی نگردد و در حدیث حوض سبب مسافت مکانهای مختلف در احادیث
 ذکر یافته است و سبب امتلاف رعایت احوال مخاطبان است چنانچه بابل بین فرموده من صنعاً
 الى عدن و بابل شام چیزی دیگر گفته و با هر کس مسافتی که معلوم و متعارف وی بود ذکر کرده و در بعضی
 احادیث تحدید میزان نیز رو یافته مثل مسافت شهر و غیر آن و خلاصه معنی بیان است و عظمت او
 و گویند که هر بنیابری را حوضی باشد بر قدر مرتبه وی و تقربش گویند که آنحضرت راهم دو حوض بود که نام هر دو کوش
 است و در خبر آمده است که ساقی حوض کوش علی مرتضی بود و حوضی الله عنده و کرم الله وجهه و ام و زهر که سیراب محبت
 و تشنه تقای او نسبت شکل که از آن حوض آبی خور و در روایات آمده است که علی مرتضی فرموده است
 که هر که محبت ابوبکر رضی الله عنه در دلش نبود قطره از آب کوشش ندیم و الصراط الحق پروردگار
 تعالی در روز قیامت بر پشت دو رخ ملی بنهد از موی بار یکتر و از تیغ تیز تر و جمیع خلایق را بنفر ما بیکه
 از وی بگذرند پس شهبان از وی عبور کنند و بی پشت در آیند بعضی چون برق خاطر و بعضی مثل
 باد وزنده و بعضی مثل اسپ تیز رو و کله او عبور هر کس بر حسب تفاوت مراتب عبور بر صراط مستقیم
 دین و عدالت بود که این صراط نمونه ازوست و در وزجیان بلخزند و در دو رخ افتند و ظاهر کتاب محیب
 که فرموده است و ان منکره الا قد ادها و ان است که این هر دو عبور که مستلزم ورود و حضور
 تادم است عام باشد هر تادم خلایق راحتی الانبیاء و سیدالارسل و صلوات الله علیه و بر همه جمعی و بعضی
 ارباب مواجیه گفته اند ما که حکمت در امر او گذر ایندن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از آن باشد

توضیح

توضیح

که بعضی عساة هست که روزی چند بشنوی غضب خود گرفتار باو بی نارمانده باشند نظاره جمال وی ایشانرا
 مایه غمزای و نلگسای ایام فراق گردد و در روایتی از ابن عباس آمده است که آنحضرت از عموم این آیت
 مخصوص است همه نظر وی بگذرند و وی در حضرت ایستاده باشند و الحق چنین بنزد اگر وی از بالای
 آتش بگذرد آتش گلستان گردد و آخر آتش بر بنده مومن فریاد کند که حرّ یا مومن فان لوزک اطفاهی
 ای مومن کامل زود از سرمن بگذر که نوز ایمان تو زبانه گشت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که نور
 انوار سونمان باشد آتش در فرخ در برابر وی کجا ایستد نوز وی که در ناصیه حال خلیل بود چه کار کرد اینجا
 که خود بیواسطه باشد تا بجا کند و انشفاً توحیح و روح ستن سل و انبیا و اولیا و اخبار و علماء ملائکه که ایشانرا
 در بارگاه عزت آبروی و راهن باشد گناه گناه گران را ز پروردگار تعالی حق است و اول کسی که فتح باب
 شفاعت کند محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود فردا ظاهراً بشود که او را در درگاه خداوندی چه قدر جاه
 عزت بوده است روز روز و اوست و جاه جاه و اللهم بحق جاه محمد اعزنا و تامله عالمیان چون از شدت
 هول موقف بجان آیند و حیران شوند بطلب شفیع بر آیت تادرد ایشانرا در امرانی کت را اول نبردیم
 صفی روند و گویند توان آدمی که پرتما آد میانی دپروردگارت بدست خود پیدا کرد و در پیشت برینت
 جایی داد و مسجود ملائکه گردانید و اسامی تامله اشیا را در آمنت شفاعت کن ما را که سخت روزی در پیش
 ما آمده است آدم صفی گوید که ایستادن درین مقام و دم زدن درین حضرت حد من نیست از من نبود
 آن شرمندگی که اکل شجره کردم و در فرمان الهی براه خطا رفتم ز رفتم است این کار مگر از نوح آید پس آدم
 حواله نوح کند و ایشان نیز نوح بیانید و نوح با برآهیم اندازد و ابرآهیم بوسی و موسی بعیسی تامله این
 سل اولوا العزم صلوات الله علیهم جمعین شرمنده زلات خود باشند و یکس از دشت این مقام تدم
 پیشین تواند نهاد و تاد حضرت خاتمه محمدیه که سید سل و شفیع روز محشر و مکرم بظاب لیغفرک الله ما
 تقدم من ذنبک و ما تاخراست بیانید و عرض حال خود تانید پس وی بر خیزد و در سر برده عنت
 و جلال درآید و در مقام محمود که در دنیا ش و عده کرده بودند که عسی ان بیغفرک ربک مقام محمود
 و جزا و را ایستادن درین مقام ممکن نباشد بایستد بسیده در رود و حکم شود که سران سجد بر در هر چه

خواهی بخواه و هر چه گوئی بگو پس از سجده بر در و زبانی که در آنوقت ذکر موزنش پروردگار خود را حمد و ثنا گوئی
و قسمی از عاصیان را بنجشاید با بسجده رود و قسمی دیگر از شفاعت کند و از سجده ثالث که سر بر درار گناهان
تمامه که گناهکاران را بنجشاید پس سجده باقی مانند آلا آنکه قرآن تجلوه دنا بر وی حکم کرده باشد یعنی کافران
و مستکران این معنون حدیثی است که در صحیح بخاری و مسلم مذکور است و از اینجا ظاهرست که گناهان
همه را وی درخواهد و احتیاج به شفاعت دیگر ندارد مگر آنکه گویند که این مخصوص بامتان وی باشد. یاد گیران
شفاعت در حضرت وی بود و وی را در حضرت حق تعالی و الله اعلم در حدیث دیگر آمده که بعد از شفاعت
اشحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کسی باقی نماند الا کسی که در ایشان جز لاله الا الله ذره نیکی نبود و سر سر
معصیت و گناه باشد پس اذن شفاعت ایشان درخواهد از گناه عزت حکم آید ای محمد اینها سخنان
من اند ایشان را من خود با خود شفاعت کنم و از آتش دوزخ شان بر آورم و با جمله روز روز محمد است
و جای جای اوست و تمام مقام او و سخن سخن او همان اوست دیگران طفیلی اند و در قرآن مجتلیب
میرود و کسوف کُفِطِطِکَ رَبِّکَ فَتَرَضِیْ تَرَا ی محمد ای محبوب من و مظلوم من ای
بنده خاص من چندان نعمت دهم و رحمت کنم که رضی شومی از من تاپنج آرزو در دل تو نشکنی
محمد نه کس رضای من طلبند و من رضای تو خواهم گفت من رضی نشوم تا یکبار از دست من نیامیزی
و گویند که آیت که میباید لا تَقْتُلُوا مَنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ أَنْ اللَّهُ یُعْطِی الدُّوْبَ جَمِیْعًا مخصوص باینست
است و با قوم نوح این چنین خطاب رفته که ایضا که من ذنوبم که گفت عده نحویه لفظ من افاده
بعصیت کنده ای بعض ذنوبکم ایشان کما فی فضل می رود و یاد گیران بعد از امت مذنبه و رب
عفو را این امید واری و بشارت گناهکاران را پس است چون همان عزیز است طفیلی نیز عزیز
خواهد بود و پیوسته نو میدباشی گرت آن یاریراند و گرت امرو ز بر اند که قودات سخواند و توتو
امت او باش از آن وی شود و خود را بوی بسیار همه آسان است مشکل تا آنجا است که این نسبت
درست نشده است بعد از وی هیچ مشکلی نیست صد هزار گناه در جنب ایمان محمد بر کای
نیز و خود اگر تو را ایمان در دل بنده در آمده است غفلت معصیت را در دل وی جای نخواهد بود

تفصیل مواعین شفاعت در انواع آن

نم ایمان باید خورد و دیگر غم نیست سفیان ثوری رض دیدند که تمام شب بش در گریه و زاری گذشت گفتند
 چه گری خوش باش که بارگناه بر گردن نیست گفت گناه الزکوی است نزد رحمت پروردگار بچکاهی
 نیز زد که بر ایزان است که ایمان بسلامت بریم یا نه **بیت** ایمان چه ملامت لب گور بریم و چه
 است برین چستی و جلالی ما نه سخن از باب شفاعت مانده است آن را تمام کنیم بدانکه
 شفاعت اموطن متعدد است اول در موقف عصمت از برای تخفیف شدت وقوف در آن مقام
 و هیت و دشت و از دوام دوم تیسیر سوال و رفع حساب یا عدم مناقشه در وی که من فوقش
 فی الحساب فقد عذب سیوم و عفو از اجزای حکم و مضای توفیق مذاب چنانچه مخرج ازها و به
 نار و در کات و دوزخ پنجم در رفع درجات و نیل ثواب شلکانه کاری را پیش پا دشاهی بیارند
 و در بارگاهش ایستاده کنند پس یکی از سقر بان در گاه بر خیزد و شفاعت کند تا عالم شود آن گناه
 کار را نباشد و پیر سند و حساب گیرند باز و شفاعت رود تا از وی حساب بگیرند و اگر گیرند با نفا
 گیرند و گاهی باشد که بعد از حساب و ثبوت گناه بر زندان حکم کنند و شفاعت ازان بگذرند و
 نفرستند و گاهی بعد از زندان فرستادن و عذاب کردن از بند بر آرند و بعد از بر آوردن منصب
 عطا کنند پس هر گز که راز در مانده را امیدواری است که شفاعت سید رسل صلی الله علیه و آله
 و سلم با علی مناصب قرب و درجات بهشت بر سر انشاء الله تعالی از اینجا ظاهر شود که چه بیگویند

بیت

لفییب ما است بهشت ای خاشناس بر و	که مستحق گرامت گناه کارانند
----------------------------------	-----------------------------

و آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم شفاعت بود عام بر جمیع امت بلکه جمیع سلفان را
 و خاص چنانچه اهل بدین دوزار قبر شریعت و مکثرین صلوات را بروی صلی الله علیه و آله و سلم
 و حقیقت شفاعت را محققان گویند که عبارت است از انعکاس اشنه انوار رحمت که در بل
 سید کائنات صلی الله علیه و آله و سلم از بارگاه قرب و عزت بتا بدیرو لهای که بصفت محاذات
 و متقابل قلب شریعت وی موصوف بر مثال انعکاس فروغ آفتاب که بر آب تابد بدیواری که

مقابل آن باشد و این مجازات و مقابله توبه و اتباع حاصل آید و لهذا اکثر آنچه از اسباب نیل این سعادت داشته اند از باب متابعت و موافقت سنت سنیند است این در شفاعت نفع درجات باشد و الا در اصل شفاعت مغفرت ذنوب مجازات و مقابلهت در اصل ایمان کافی است و موثرترین عبادات توجیحات درین باب کثرت صلوات بر حضرت سید کائنات است صلی الله علیه و آله و سلم لیل و نهار و طهارت و باطنی کما ذکره الذکرون و کما نقل عن ذکرة الغافلون و بالذکر التوفیق و الجنة حق و النار حق بهشت و دوزخ بران صفتی که در آیات و احادیث و وقوع یافته است حق است و در مکان جنت و نار اقوال است گویند که جنت در آسمان است یا در آسمان چهارم یا فوق سبع سموات و نار در زیر زمین و بقولی بالای آسمان و جماعه در هر دو توقف کنند و تعیین مکان هر دو بعلم الهی تعویض نمایند و در شرح مقاصد میگویند که لفظی صحیح در تعیین مکان جنت و نار و در دنیا فتنه است و لیکن اکثر بر آنند که بهشت بالای آسمان زیر عرش است و دوزخ زیر بفت زمین و مشکل آنست که در قرآن مجید میفرماید که *وَجَنَّاتٍ خضراء باهات السمووات* و اگر ارض پس وجود آن در مکان تعیین از زمین و آسمان چه صورت پذیرد حال آنکه این قدر برای کی از اهل جنت یا برای یک جنت باشد جوالش و تفسیر آمده است که عرض جنت مقدار عرض سموات و عرض بود قوی تر که بگوید که چیده و چسپیده فرض کنند و آن توجیحات آن است که چون نزد مردم واسع تر از زمین و آسمان چیزی نبود تمثیل و تصور بر دست جنت و نار بدان کرد و اصل مراد بمانند در بیان است است نه تحقیق و تمثیل و در حقیقت سمع جنات را جز پروردگار تعالی کس نداند کمترین خانهای بهشت مقدار دنیا و در مقدار دنیا بود و الله اعلم و اما آن نبی مکانیکه در بیان بهشت و دوزخ بود یعنی نه در نفس است و در بهشت و نه در حساست و محنت و دوزخ نقل صحیح و لفظ قطعی ثابت نشده است و از بعضی سلف منقول است که اول حق تعالی برای اطفال مشرکین و اهل زمان فترت و همی آفریده است و امام سبکی میگوید که بر من قول باعرف اندازم که در حدیثی روید یافته است تا پیچگی از علم بدان رفته باشد انتهی و آنکه در قرآن مجید میفرماید علی الاعراف رجال یعرضونکلا لیسما هه و اهدیه ان یمنیای حجاب و سورست که بیان بهشت و دوزخ زده اند باخبر و ان باشد مثل انبیا و شهیدان و بنیادین و علمای ملامکه در صورت

جنت و نار
در آسمان و زمین

مردان که اهل بهشت و دوزخ را بسیار علامت هر یک شناسند و خطاب کنند و هم مخلوقتان موجودتان
 بهشت و دوزخ الآن موجودند و مخلوق شده اند تا که روز قیامت شان سپید آرد و خلق کنند و قضا آدم
 و حوا و ایل آنست با قیتان و کلابینان و لایفنی اهلها بهشت و دوزخ و بهشتیان و دوزخیان و اهرم باقی
 باشند و فانی بر نشو ند یکبار که مرد و زن در گردیدند دیگر تا ابد حیات و بقا است و آنجا موت را موت است
 و خلقتهم لا ابد این باشد و کل ما اخبر به النبی صلی الله علیه و سلم من اشرط الساعة و لحوال
 الاخرة حق خبر نایله بجز صادق از علامات قیامت داده است مثل بر آمدن آفتاب از مغرب که روز سترتین
 درهای توبه است و خروج جلال و دواته الاض و نزول عیسی علیه السلام و فتح ضرور و مثال آن از احوال
 آخرت از ابتدای قیام قیامت تا دخول جنبت بلکه هر خبری که وی داده و هر شریعتی که وی نهاده است
 حق است حاصل کلام و قد الک کجاب این است و تفصیل این معانی از کتب اجماعیست معلوم گردد و
 الایمان تصدیق بالقلب و اقرار باللسان ایمان راستگو اعتقاد کردن بر سبب است و اذعان
 و قبول رسالت اوست بل و اقرار کردن بزبان و گواهی دادن بدان و حقیقت ایمان همان تصدیق
 قلبی است و اقرار سانی علامتی است بران تصدیق از برای جزای احکام در ظاهر چیز زبان جهان
 دل است و نیز اگر کسی گنگ باشد یا اگر آه کندش بر تکلم بگوید کفر یا فرصت نیافت تصدیق بدل کرد
 و جان و اقرار درین صورت شرط نباشد و ایمان بر مذسب اهل حدیث عبارت از تصدیق و اقرار
 و عمل است ایشان گویند الایمان تصدیق بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالاکادکان و بحقیقت
 اختلافی در میان نیست ایمان کامل همین است که ایشان میگویند ایمان بی عمل ناقص است
 و لیکن اصل ایمان همان تصدیق است ایمان را بشنا بدستی دان که تنه ذوی تصدیق است و اعمال و
 طاعات که ثمرات و نتایج آن تصدیق اند بمنزله شاخ و برگ و گل و میوه و درخت بی شاخ و برگ
 و میوه درخت است نام و دختی از وی بر سبقت ما درخت بر خوردار که کار آمدنی بود همان است که اینها
 داشته باشد همچنین ایمان کامل همان است که مقرر بعمل صالح باشد و بی عمل ناقص و لیکن اسم حقیقت
 آن از وی بر سبقت و دلیل برین سخن بعضی قرآن مجید است که می فرماید ان الذین امنوا و

ایمان

علو الصلوات یعنی آن کسانیکه ایمان آوردند و بان هم عمل صالح نیز کردند سیاق این کلام در آن نگر
 که اصل ایمان تصدیق است و عمل صالح علاوه او و کمال اوست بر مثال آنکه گویند فلان این را دارد و آنرا
 نیز دارد مفهوم سخن این است که آن دو چیز مغایر یکدیگر باشند و اگر هر دو یکی باشند پس سخن در آنها
 عرف راست نیاید و قال آن نسبت بخطاکند دیگر بدانکه ایمان مجرد علم بصدق معین نیست صلی الله علیه و
 آله و سلم تصدیق دیگر است و علم دیگر تصدیق عبارت از اذعان و قبول است که آنرا فارسی گویند
 گویند و آن در حقیقت التصباغ دل است برنگ قبول و تورا و بنور یقین و علم خرد استنی بیش نبود تا من
 آنهار عرب علی مخصوص بود با ظهور صدق پیغمبر اصلی الله علیه و آله و سلم میدانستند که کسی حقیقت پسر خود را
 داند که پیش چشم وی زاینده شده است ای رفون که کما ایرفون ابناءهم تا من جبار نشیت پیغمبر
 آخر الزمان و خصوصیت اوصاف و احوال صورت و سیرت و مولد و منشا و نام و نشان و وی صلی الله علیه و آله
 و سلم در کتابهای ایشان مسطور و بر زبانها نگو بود و چندین از پیروان از زبان موسی علیه السلام تا قرابت
 نبوت بشوق دریافت سعادت ایمان در مدینه منوره آمده توطن کردند و پدران مرسلان را وصیت میکردند
 که اگر شما دریافت زمان سعادت نشان پیغمبر آخر الزمان مستعد گردید سلام ما برسانید و پیغام ما
 عرض کنید و حقیقت دانان و سابق تر درین علم از پیوسته نبود و چون بافتاب نبوت طلوع کرد تفاوت
 ازلی در کارشده و برده خفاشی بر دیده بصیرت ایشان فرو نشست و بحد عناد و استکبار درها و کفیر
 و انکار در مانده نیاچایمان کرد و علم و عقل بی عنایت و هدایت ربانی کار گرفتند و اثری نیارند
 و بحد و ایما و استیقتها الفهم ظلما و علوا این است که گفته شده است فغزو بالمدین علم لا یغ
 و طلب لا یغنی علمی که ره بحق نماند چه حالت است و هو لا یزید و لا ینقص چون ثابت شد که حقیقت
 ایمان تصدیق قلبی است و آن خود یکی است و تدریجی راه نیست پس زیادت و نقصان در ایمان
 نبود چه زیادت و نقصان در عدد باشد که کثرتی و تعددی دارد و اگر با وجود تصدیق اعمال عمل
 ایمان میبود زیادت و نقصان عمل را نیز زیادت و نقصان عمل بدان راه میبود و پس فلیس پس این قول
 که الایمان لا یزید و لا ینقص که از امام عظم ابوحنیفه کوفی رضی الله تعالی عنه منقول است بی کمال

داشتند است آمد و بحقیقت آن اشارت است بکس مخرج عمل از حقیقت ایمان چنانچه مذکور است
 و جماعت است فافهم باله التوفیق والایمان والاسلام واجد ایمان و اسلام کسی است لیکن
 غالب در غیر ایمان تصدیق قلبی و حال باطن است و در اسلام خضوع و انقیاد ظاهر چنانچه آیت کریمه
 قَالَتِ الْاَحْمَرُ اَفُؤْمِنَا الْاَیةِ نَاطِرُ و ان است مقصود اینجاست که هر که مؤمن است مسلم است و هر که مسلم
 مؤمن معنای قرنی در میان نیست و لا ینبغی الاحد ان یتفکک انما مؤمن انشاء الله تعالی است لانی
 در میان علماء افتاده است که انما مؤمن انشاء الله تعالی توان گفت یا نتوان گفت علماء حقیقه ازان
 منع کنند و شافیعه سائز دارند و باید که خلائی در میان نباشد چه اگر در معنی تر و دو شک و تصدیق و ایمان مقدمه
 گستر و ران باشد چه شک و تردد منافی جزم و یقین است که حقیقت ایمان است و اگر که به تشریح و تفسیر ندرک
 آهوی و فنی عجب و تزیین نفس و بهیام ماقتب یا تردد در حصول ایمان کامل منجی که اولک هم المؤمنون حقا
 بدان اشارت می کنند گوید روا باشد و مع ندان گوید بهتر تا صورت شک و توهم و تردد در ایمان
 نبود بر زبان نرود و لایان الباس غیر مقبول باس در صل معنی شدت و عذاب آید و مراد در اینجا سکر است
 موت و معالنه احوال آخرت است که در وقت حضور موت حاصل گردد و در اینجا آمده است که هر کس
 در وقت موت جای خود را می بیند مؤمن در شبست و کافر در دروغ پس چون کافر درین حالت
 ایمان آرد این ایمان وی معتبر نباشد چه ایمان باید که لغیب و باختر یا رنده و قصد و تمثال امر مولی
 و اطاعت فرمان وی تعالی باشد و ایمان درین حالت ایمان لغیب نبود و منظر اسی بود چنانچه رو
 قیامت تمامه کافران فریاد بر آرد که رَبَّنَا الْبَصُرَ نَاوَسْمِعْنَا فَا رَجِعْنَا لَعَلَّ صَلَاحًا اِنَّا مَوْقُونَ خذ و نذا
 گوش باشند و آشت دیده ما بینا شد و یقین دانستیم که آنچه پیشین بدان تو خیر داده بود و نه و کتاب تو بدان حق
 بود حق است ما را بدینا باز فرست تا ایمان آیم و عمل صالح کنیم و سستی ثواب شویم این ایمان و استمرار
 و اعتراف بحق و در وقت فائده ندارد و تمامه اهل حق از اول تا آخر اتفاق دارند که ایمان باس مقبول نیست
 و در حدیث آمده است که ان الله یقبیل تو بنه العبد ما له لیرع عن غیره لکن است از حالت موت و شهادت
 سکرات و رسیدن روح در مخلوق است و در قران مجید میفرماید فَاذْکُرْ اَیَّامَ نَحْنُ اُنزَلْنَا رُوحًا اِلَیْکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ

یعنی ایمان و شهادت درین باس و عذاب آیهی نفع نکست و در جای دیگر می فرماید **وَلَيْسَتِ التَّقْوَىٰ**
لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا أَحْضَرَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ أَلَيْسَ لِلَّذِينَ تَبَتُّوا لَهَا مِن تَشَاطُرٍ فَسَادَ
بَابِ آيَةٍ صَحِيحَةٍ وَصَحِيحٌ نَزْرٌ باشد چه احتمال دارد که مراد برودیت باس در آیت سابقه شهادت باشد علامت
قیامت و طلوع شمس از مغرب باشد چنانچه بعضی مفسرین این آیه را تفسیر کرده اند و این آیت
آخر که ما بر خو انیم تعبیر نکرده ایم که بعد از قبول توبه و ایمان در وقت حضور موت کما لا یخفی و در آنچه در لال
و لغوص ذکر کرده ایم ظاهر است که توبه را از معاصی نیز در حالت باس و غرغره مقبول نباشد چنانکه ایمان
و مذبح اکثر از اشاعره و ماتریدیه و فقها نیز همین است و نزد بسیاری از علما توبه باس مقبول است
و لیکن ایمان باس با اتفاق و اجماع مقبول نیست اکنون لازم آمد که باجماع است ایمان فرعون که در وقت
ادراک غرق آورد مقبول نباشد چه زمان ادراک غرق زمان باس از حیثات است و وقت منظر است
نه محل اختیار و همین است مقتدا تمامه علماء و مجتهدین و مشایخ و معتقدیان است و لهذا می در زبان
شعرا همه جا مذکور و مقبول و ضرب مثل کفر و استکبار آمده و چندین آیات قرآنی ظاهر بلکه بعضی در غیر
و تعیین و جهت است فاخذ الله نکال الاحقره والاولی و جای دیگر می فرماید **يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ**
فَأَوْدَعَهُمُ النَّارَ لَمَّا كَفَّتْ عِبْرَةٌ لِّدَعْوَتِهِمْ که معنی **يَقْدُمُ قَوْمَهُ** آن است که او با قوم خود در آتش رود و وی
پیشوا و سردار ایشان باشد چنانچه در نامت امر القیس که در معتقدین شعرا می عرب است در حدیث
واقع شده است **يَقْدُمُ الشُّعْرَاءُ إِلَى النَّارِ** و جای دیگر می فرماید **وَأَسْتَبَكُّهُمُ وَجَنُودَهُ فِي الْأَرْضِ خَلْفَهُمْ**
وَوَظُّوا نَهْمَ الْبِنَاءِ لِأَيُّهَا جَعَلُوا اسْتَبَكُّوا که در لغت فرعون و لشکر او در زمین بناحق و گمان برد او و لشکر او
که مال و بارگشت آنها با که تبار و البطلش اشیدیم بخوابد و چنانچه کافران گمان می برند فاخذناه و جنوده
فنبذناهم فی الیم پس قهر و عذاب گرفتیم ما او را و لشکر او را و انداختیم شان در دریای نیل فانظر کیف کان
عاقبة الظالمین پس برین که عاقبت ظالمان و استکبران و کافران که با حسد او پیغمبر خدا را کفر کردند
و بجزای آن در دنیا و آخرت رسوا شدند چگونه است و جعلناهم ائمة یدعون الی النار و اگر در اندریم
ایشان را یعنی فرعون را و جنود او را اما ان و پیشوایان اهل و دین که دیگران را با آتش در دوزخ محوت

در بیان ایمان و توبه باس

در بیان این
موضوعات
در این کتاب
مورد بحث
است

گشود و یوم القيمة لا یبصر من در روز قیامت یاری نصرت داده نشود ایشان را بلکه مخذول
 و مردود باشند و اتبعناهم فی هذه الدنيا لعنة و یوم القيمة هم من المقبوحین در روز قیامت
 او وجود او از مذمومان و مقبوحان اند عالش این است که دیدی در وصف او این که از قرآن شنیدی می آید
 وی مسلمان و ظاهر و مطهر از دنیا رفته باشد هرگز او را اینچنین یاد نکند زندی اگر اوصاف دیگر از عسلو
 اسراف و ظلم و استکبار بر احوال ماضی وی که در حیات داشت عمل کننده صورتی دارد اما انجامی گوید
 و یوم القيمة هم من المقبوحین و هر که در سیاق این آیات منظر کند هرگز رواندارد که این بخاطر وقت
 را درین آیت مخصوص بخند او دارد و با وجود آنکه هر دو مذکور باشند و با جمله هرگز معقول نیفتند که وی
 نزعند مسلمان پاک و مؤمن صادق باشد و بیسج جابج او نگوید و بیان حسن تمامت و خیریت
 عاقبت او کند و خبر نهد که ما را بنده بود که در مدت عمرش کفر و عصیان و زریه و در آخر فضل و رحمت
 و سستیگی حال او گردد بلکه همه جاندمت و ملامت او کند و وی بیسج جابجست ایمان و عنوان اسلام
 فکورشده الادرین آیت که میفرماید حیث اذ اذکرک لا تعرف قال امثنت اذکرک لا اله الا الذی امنت
 یدبعوا سوا سئل و انما من المسلمین سیاق و سباق این آیت نیز بر مثال خبر معنی نخواهد بود
 که چگونه است ظاهر ادوی این سخن در آن است که آن ظالم تمام عمر خود کفر و اسراف و عتو و عسلو
 کفر و زریه و موسی و هارون علیهما السلام در حق وی و قوم وی و ما بهلاک و عذاب الیم کردند تا دم آخر
 که از حیات مایوس شد و مشاهده عذاب الهی کرد و زبان داد اسلام داد و فرمانان شد که اکنون
 ایمان و اسلام چه فایده دارد که عمنان خستیا را از دست رفته و چاره نماند آن همه کفر و فساد و توجبا
 رفت امر و زنیاد در دنیا نیز فضیلت و سوا کنیم و دره ترا از قعر دریا بر آیم و تماشاگاه کنیم و محل عبرت
 عالمیان سازیم تا بدانند و عبرت گیرند که عاقبت کفر و طغیان و تکبر با حقست و رسول خدا فضیلت و
 رسوایی است در دنیا و آخرت چنانکه فرمود فَاخَذَ اللَّهُ كَالَ الْحَبْرَةِ وَاذْهَبَ إِلَىٰ آتِ فِي ذٰلِكَ لَعْنَةً
 لِمَنْ كَفَرَ بَعْدَ مَا نَبَّأَهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَكُلَّمَا نَزَّلْنَا آيَةً عَلَيْهِمْ وَقَالُوا الْمَلَأْنَا لَكُمُ الْبِلْدَانَ كِبْرًا وَكَانُوا كَافِرِينَ
 آهی در وی آن بود که موسی علیه السلام باین گمان از دست ظلمت نالاس شود و هلاک نگر دو چنانکه

افعال

اطفال دیگر را میگردانند این جمیل و فریب بود از آسیر رضی در استخلاص موسی علیه السلام از دست اهل ظلم
 باطلاع وی بر عاقبت حال وی علیه السلام بفر است یا الهام آبی و عاقبت حال و عاقبت کار القاطط
 وی خود است که فرموده ان تقطع ال فرعون لیکون کله عدا و کذا و کذا ناظر بر آن است که هر دو حقیقت
 عدوت بود که در فضل لام و عاقبت حال باشد و هیچ پیغمبر یا مسلمان دشمن نبود اگر گویند که مقصود
 عداوتی است که در حال حیات داشت پس گویم پس قره عین بودن نیز بر این حالت تواند بود و آنچه مفهوم
 قرآن فیما بین است والله اعلم باقی وقوع مذمت وی در احادیث و اجماع است از صحابه و تابعین و
 علمای مجتهدین و شایخ متقدمین و متاخرین کمال خود است اگر مفهوم قرآن و اشارت و احادیث
 و متفقنای آثار سلف ایمان و اسلام حسن خامت بود این همه مشهور و ضرب ایش کفر و طغیان است
 روایتی که چون ابوجهل لعین در غزوه بدر کشته شد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودات فرعون بنده
 الامة اگر فرعون ظاهر و مطهر از عالم فنی تشبیه ابوجهل لعین که با قطع اهل جهنم است دست نبودی مگر آنکه
 گویند تشبیه باعتبار عدو است باری است که در حال حیات داشت و لیکن گوئیم در زبان شریعت
 و عرف دین هیچ جای نامه است که یکی را بعد از صحت توبه چون اسلام با اعتبار حالت سابق که در کفر و
 عصیان داشت مثل سازند و تشبیه بگرداندن الا ایمان بچند ماقبله و چندین از رؤسای قریش
 که مدت عمر در کفر و عداوت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بسر بردند و در آخر ایمان آوردند و ایمان رفتند
 هرگز در شرع باعتبار حال سابق مذمت و تشیع ایشان مذکور نشده خصوصاً در قرآن مجید که
 باین کثرت و اشتها و تعلیظ و تشیع که در باره فرعون واقع شده است و هیچ کس از شایخ
 طریقت نسبت ایمان و اسلام بوی نگرده مگر شیخ محی الدین بن عربی در کتاب فصوص و این قول
 یا مبنی است بر قبول ایمان باس و معلوم شد که این خلاف اجماع است یا لفظی باس از فرعون لعین
 است که حالت ادراک عرق حالت باس و طول موت است بخلاف سبادی عرق که آن را در ادراک
 عرق نتوان گفت و چون ثابت شد اجماع بر کفر فرعون فنی باس از وی از برای اثبات ایمان
 فائده ندارد و ایشان نیز در فتوحات کبیه او را عاقبت تشیع و اشته تکفیر کرده اند و فتوحات میگویند

که در پنج مرتبه و در کلمات است بعضیها شد در بعضی و در کلمات او است که برای اهل عقود و استکبار
 بر حضرت رب اعزت که شد و انظار انواع کفر است آفریده اند مثل سرعون و اشباه او اما درین
 کتاب یعنی مفروض خلاف آن گفته است میگویند که اینجاست مفقود میان محتمل آیت مستلانی
 است حتی اذا در که الفرق قال امت الایمانه تحقیق مذموب و معتقد ایشان همان است که در
 فتوحات بیان کرده اند و الله اعلم بر تقدیری که مذموب و اعتقاد ایشان ایمان فرعون بود دیگر بر چگونگی
 معتقد قلب بد صورت بند و با وجود مخالفت اجماع نامه است که دلیل قطعی است از دلائل شرعی بیجا
 مثل حیرت غایت کار تغافل و اغراض است و کلام در توجیه و تطبیق قول ایشان با مقتضای اجماع
 نه آنکه قول ایشان را مصادوم و معارض اقوال تمامه اهل دین و ملت دارند و همین لذمیب گیرند
 و اعتقاد کنند و دیگر هم بد و فتنار و در چنانچه از جمله اهل زمان مشاهده می افتد لغو یا الله بن الخلل
 و الزلل آخر عصمت در غیر نبی نیست اگر خطای در جهاد و در وجه نقصان دارد چندین ایام مذموب
 که معتقد یان دین و متبوعان اهل عالم اند چندین جا خطا در جهاد کرده اند اگر در یک سلسله ایشان
 نیز خطا در وجه شود حجت در آن است که با وجود اتفاق و اجماع است برخلاف آن حسیم و یقین
 بفرموده یکذات چگونه حصول پذیرفته است اگر اعتقاد آن است که حق از میان سایر است بران
 ذات وقف است بگو که دلیل بران چیست و اگر منخص تقلید و اتباع است تقلید و اتباع او اهل از
 اهل فتوی و جهاد و ایشان این مورد بهتر است و با احتیاط نزدیک تر اگر گویند که ایشان از ارباب
 اکتف و یقین اند و پسندان حقائق و دقائق و معارف و مواهبید ایشان نظهور آمده است
 که با وجود آن خطا در سلسله شرعی امکان ندارد هر چه ایشان دین کتاب گفته اند بی تفاوت
 و زیادت و نقصان از حضرت سالت پناه است صلی الله علیه و آله و سلم این حکایت دیگر است
 انجامد نمی توان زد و الله اعلم بحقیقه الحال حقائق و معارف ایشان بحال خود است که انجام
 است که در انجام زد حقائق و احوال و مواهبیدشان هیچ بران وجهی که در ساله سابقه تقریر کرده شد
 مسلم است این سلسله فقهی است سخن در وی از راه قیاس و دلیل رود و این قدر معلوم است

که آدمی از سهو و نسیان خالی نیست و غیر انبیا و صلوات الله و سلامه علیهم خطا و خلل معصوم نه آخر شیخ در توحیات
 میگوید و تابعان ایشان هر آن را نقل می کنند که در قرآن مجید آیتی در خلوه عذاب واقع شده
 است اگر هست و خلوه نارا است و دخول نارا مستلزم عذاب نیست لکن چون خلوه آن نیز مستلزم حنلو و
 این نباشد و حال آنکه چندین جا در قرآن مجید واقع شده است در سوره مائده سفیر مایدونی العذاب
 هم خالدون و در سوره فرقان میگوید و یخلفه فیه همانا پس با کفایت در فیه راجع لغذاب است و در
 سوره الم تنزیل السجده و ذو قوا عذاب اکسله و در سوره زخرف ان المحجرین فی عذاب جهنم خالدون
 با وجود آن علم و کمال متبع که ایشان دارند این غیر سهو چه باشد و الله اعلم و باجماله الضحی آن است
 که در معتقدات و احکام کفر و ایمان از سواد عظیم بیرون نباید رفت و تابع ائمه مجتهدین باید بود
 خصوصاً در ماده اتفاق و اجماع و در آداب و احساق تابع مشایخ باید بود و حسن ظن و اعتقاد ایشان
 باید داشت و توحید و تطبیق کلام ایشان با کلام علما و مجتهدین باید نمود و در ریاضات و عبادت
 قدم سعی باید نهاد و کار کرد اگر استعدا کامل است و مینت صادق و مجاهد قومی آنچه از احوال
 مواجید و انوار کشف و یقین است خود پر تو خوانندخت از تفسیر و تکلف و تعلیم درین باب
 ملاحظه باید کرد و حسیا باید نمود و الله الموفق و فقهنا الله و ایاکم للمحب و یرضی شیخ ابن حجر
 مکی هاشمی در کتاب زوایر ذکر کرده است که علمای است و مجتهدین ازین آیت یعنی قول و
 سبحانه تعالی فلن ینفعهم ایاهمه ملا و اباسنا اجماع کرده اند بر کفر سنیون و بر تقدیر
 منزل شک نیست و انعقاد اجماع بر آنکه ایمان با الله با عدم ایمان بر رسول وی صحیح و معتبر
 نباشد پس بر تقدیر تسلیم صحت ایمان فرعون باشد تعالی ایمان وی بموسی علیه السلام بود
 نیافته و درین آیت بدان تعرض نکرده پس این ایمان وی نفع نکند اگر کافر گنای هر بار با
 بگوید شهدان لا اله الا الذی امننت به المسلمون مؤمن نگردد و تا نگوید و ان محمد رسول الله
 و اگر گویند که سحر فرعون نیز تعرض با ایمان موسی علیه السلام نکرده و با وجود آن ایمان ایشان
 مقبول افتاد و البش است که ممنوع که سحر تعرض بدان نکرده هرگاه که گفتند آمانا بر رب العالمین

برب موسى و هرون و ضمن اضافت برب موسى و هرون ايمان نبوى نيز وجود يافت بجلان قول مشرعون
 كه گفت الذى امننت به بنوا اسرائيل يا انك ايمان بحره ايمان بحسب او معجزات موسى است و ايمان بعباده رسول
 عين ايمان برسول است پس ايشان مسيرجا ايمان نبوى آورده بجلان فرعون كه در كلام دى اسلا
 ايمان نبوى عليه السلام مذکور شده نه بصريح و نه باشارات بلكه ذكر نمى اسرائيل نه نبوى با وجود آنكه
 رسول اوست اشارت شده بآنكه دوى هنوز نبوى مكا فرست و اگر گوئيد كه از بعضى صوفيه نقل كرده
 اند كه ايمان نيز معنائى عذاب نافع است پس او عاى اجماع بر كفر فرعون جازي نباشد جو ايشان آنكه
 بر تقدير تيد صحت نقل اين سخن از صوفيه اهل جهاد كه بر قول ايشان اعتماد و تعويل باشد و
 مخالفت ايشان منع انعقاد اجماع كند بر او وارد نشود و بر قول ما بالاعتقاد اجماع است بر كفر فرعون
 مگر كند زير كه ميگوئيم كه حكم ما بكفر فرعون نه تنها از جهت عدم اعتبار ايمان باس است بلكه از جهت
 عدم اعتبار ايمان اوست بالله تعالى جهت عدم ايمان دى برسول دى موسى و اگر گوئيد كه اين سخن
 بصحت ايمان متطري قابل شده و با ايمان مشرعون رفته است جو ايشان آنكه اين سخن از ابن محنقر
 مسلم و قرئيت و صحت از خطا مخصوص با نيا است و آيت قرآن و حديث صحيح صحيح اند و بطران
 ايمان باس و بجز وجود آيت و حديث التقات بتاويل كسى نمواند كه در تفسير امير اصحاب و تابعين و مجتهدين
 كه بعد از ايشان از باهولفت حديث و اجماع كفايت ميكنند و مقصود ما و چون ثابت و واضح گشت كه ايمان
 باس صحيح نيت ثابت شده كه ايمان فرعون نيز ثابت نيت با وجود آنكه اگر تيد كنيم كه ايمان باس
 صحيح است عدم صحت ايمان فرعون باقى است از جهت عدم ايمان او نبوى و هارون عليهما السلام
 و اين ترجمه كلام شيخ ابن حجر است در كتاب زواجر باختصار و تلخيص و الله اعلم و هو الهادى بالبين
 و اسرر و الصلوة و السلام على سيد الصادق المصدوق محمد و آله و اصحابه و اتباعه اجمعين و الكليق
 كه تخرج العبد المؤمن من الايمان چون معلوم شد كه اصل ايمان تصديق قلبى است و عمل جو اسح
 داخل حقيقت ايمان نيت الا و ايمان كامل كه بى عمل نباشد لازم آمد كه اصل ايمان بى عمل باشد
 و ليكن بصفت لغصان و لغصان شئ را از حقيقتش خارج نكرد و اند بلكه از كمالش بر آرد پس بر كتاب

گناه کیوه بنده مومن را از ایمان کمال برآرد نازل ایمان گناهکاری و بدکرداری بنده را کافر کند از بندگی فاسق
 و ماصی سازد پس مومن دو قسم بود مطیع و فرمان بردار و آن مومن کمال بود و ماصی و بدکردار و آن مومن
 ناقص باشد و هلاک احم مومن و ورور خطاب لمائی و اسبیری احکام مسلمانان بر فاسق ماصی
 در کتاب و سنت بسیار آمده است و صحابه رسول عنوان الله علیهم اجمعین چرب است از فاسقان و گناهکاران
 نماز میسر کند و در مقابل مسلمانان دین شان نمی نمودند و ایشان را دعاء استغفار میکردند
 پس معلوم شد که فاسقان و گناهکاران جناح از دایره اسلام نمیتند و گناه دو قسم است کبیره و
 صغیره کبیره آنست که گناه بودن آن بدلیل یقینی معلوم شده باشد و بر خصوص آن وعیدی وارد
 چنانچه خون بناحق کردن و زنا کردن و لو اظمت کردن و زنا پارا را که در جلاله مقدر می در آمده باشد
 و ششام بزنا کردن و از جنگ کافران اگر زباده از دو چند مسلمانان نباشند که بختن و شکر کردن
 و مال میسیم بناحق خوردن و پیر و ملاز مسلمانان را بناحق بختن و در حرم مکه آسختن
 از کتاب آن دوزن مکان شریف منع آمده است از کتاب کردن و زین خوردن و در دوی کردن و شکر
 و هر چه میسر باشد خوردن و گوشت خوک خوردن و گواهی بدو بخ دادن و بی غدر گواهی پوشیدن
 در روزه ماه رمضان بی عذر شرعی خوردن و نماز ناگه امدن و نماز بی وقت کردن و زکوة مال ندان
 و بگویند در روزه خوردن و قطع حرم کردن و در کبیل و دوزن خیانت کردن و با مسلمانان بناحق محاربه
 کردن و سب صحابه کردن و مال پرشوت گرفتن و سعایت نزد سلطان کردن و آمر معروف و نهی منکر نمان
 قدرت بران ترک ادن و قرآن را بعد از تعلم فراموش کردن و جان داری را با تاش سوختن و زین را بی فرمانی
 مرد کردن و مرد را بر زین نسلم کردن و میان مرد و زین جنگ و صیالی انگل شدن و اول علم و حمله قرآن را نمانت
 کردن و از مغفرت خدا نا امید بودن و از عذاب او امین شدن این جمله را مولانا جلال الدین دوانی
 از روایاتی که از اصحاب شافعی است نقل کرده است و بعضی علما زباده بران نیز کرده اند و ضابطان
 است که هر چه در شرح بران وعیدی وارد شده و به یقین معلوم شده گناه کبیره است و گناه صغیره
 آنکه نه این چنین باشد و کار و بار صغیره چندان صعوبت ندارد چه اجتناب از آن دشوار است و نه بسبب

بر جنازه فاسقان ماصی تا نماز میسر شود

بیان گناه صغیره و کبیره و قصص آنرا

صاحب تالیف در بیان کبیره

مختار و رتقومی نیز معتبر نیست اگر اصرار و استمرار نداشته باشد و هر بار بر صغیره کبیره دیگر است و مترکیب
گناه کبیره هر چند منتقصان دین و ضعف ایمان موضوع است ولیکن با وجود آن مؤمن است و از طرف
اسلام خارج نه و تواجز ترک کبیره بلکه صغیره را نیز کافر گویند و بطلان این مذنب بوضوح پیوست
و نزد مقرر فاسق نه مؤمن است و نه کافر و این اول سئله است که در دین مسلمانان بحسب اختلاف اجماع
مسلمانان حادث شده و ایشان تیر اول فرقه اند که زینه و تباهی مسلمانان انداختند و بر او متابعت
عقل و پورا رفتند و نوا هر خصوص را تغیر و تاویل کردند و حد علم الله و این مذنبی باطل و لایحی حقیقت
است حق سبحانه تعالی تمامه بندگان خود را در دو قسم ساخته است و فرموده و هو الذی خلقکم
ثم کفر بکافر و متکبر مؤمن قسمی دیگر نیست و بحقیقت ایشان قدر تصدیق و ایمان محمد صلی الله علیه و آله و سلم
انتها نهند که در حجب توبت و نورانیت وی جمیع گناهان و معاصی مضمحل اند یعنی آنکه جنات با کفر خود
گناهات دنیاات بر ایمان نیز غالب نیاید و ضرر نکند الا کمال ایمان را که آنکه بطریق استحتمال در استخفاف
بود یعنی حرام را حلال دانند و گناه را سبک بنهند و در این خود عین کفر است و منافی تصدیق ولیکن اگر
حسرم را حرام دانند و گناه را گناه اتقا کند ولیکن حکم بشریت و غلبه شهوت بفرز و کافر و ذریه را این
منافات ندارد و بالتصدیق قلبی که حقیقت ایمان است دل وی ایمان آورده است و مسلمان شده
ولیکن جوارح و اعضای او بفرمان دل نمیرود و حضور صافقتی که مقارن باشد با خوف عذاب و مسیبه
معفرت و عزم توبه و با وجود این حضور نباید بود که شومی گناه صفائی قلبت تا نزدی ایمان را چنان
برد که نام و نشان از آن نگذارد و دل را سیاه گرداند و قساوت آرد و بکبر جدا کفر نزدیک سارد
و اگر عادت شود و دوام پذیرد و شکل که در ورطه کفر ننگیند و خیر است که چون گناه از بنده صاور گردد
سیاه بر دل وی نشیند و اگر تو بکنند مجال صلی باز آید و الا آن سیاهی شیوع پذیرد
و صفح اول را تمام در گیرد و اگر همچنین غلظت معاصی مترکم و متواتر گردد و خطیات و سیئات لحاظ
کند و سیاهی سویدای دل در رود دیگر قبول ایمان و استماع سخن حق را چنانکه مانده ختم و طبع
و این که گویند ایمان است کلاه بل از آن علی قلوبهم و طبع الله علی قلوبهم و ختم الله علی قلوبهم اشارت بدان

شومی گناه صفائی قلبت تا نزدی ایمان را چنان

است پس معصیت اگر چه مومن را از ایمان بیرون نیارد اما خوف آن است که رفته رفته آخر کفر گشته اصل سلامت در وقوف بر حد ضروری است و آن بیش از سه چیز نیست لقمه که سد جوع کند و نترند که ستر عورت شود و مکانی که در سرما و گرما بومی پناه گیرد و تاج و زان و ضرورت بتوسعه در مباحات کشته و توسعه در مباحات بوقوع در شجاعت و مکروهات آرد و وقوع در مکروهات باز کتاب محرمات رساند اینجا سر حد اسلام تمام شد ازان طرف دیگر و اگر کفر است لغو ذبائلمن ذلک و با جمله راه ترقی و تنزل بجانب کمال و نقصان باین طریق رود اول ایمان و واجبات و سخن و نوافل و استقامت و ثباتی ضرورت مسباح و مکروه و حرام و کفر حقیقت کار و سلامت حال در میان خوف و جرات است و الله الهادی و اهل الکتاب من اللی مین لا یخجلون فی الذلادوان صانقین غیر لقیه چون بنده بارتکاب کبیره کافر گردد و آیات و احادیث ثابت شده که همیشه بودن در آتش و زنج مخصوص کافران و منکران است لازم آید که گناهان کبیره و مرتکبان کبار همیشه در زنج نباشند اگر چه بی توبه از عالم رو نیست گناه که قادر حکیم جل شانه خواهد ایشان را در زنج بدل و پاک گرداند باز نشان بهشت درآرد و تا ابد الا باذن انجام بیرون نیایند و امام حکیم تر ندی در نوادرا لاصول در حدیثی که از ابوهریره آورده است گفته است بعضی از عصاة در روز قیامت ساعتمی پیش نباشد بعضی روزی و بعضی ماهی و بعضی سالی و بیشتر در درازترین مدت است عصاة در زمان قدر عمر دنیا بود که هفت هزار سال است لغو ذبائلمن ذلک و این ابی حاتم در این بابین مثل آن از حدیث امیر المؤمنین علی نیز آورده اند و الله لا یعفان لشرک به و لعیفها دون ذلک لمن یشکک حق سبحانه و تعالی خبر داده است که شرک را یعنی کفر را هرگز بخشد باقی در مشیت اوست از صفات و کبار توبه ولی توبه هر که را بخشد و هر که را نخواهد بگیرد لیفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید پس حال کلام آن آمد که آدمیان دو قسم اند مومن و کافر و مومن دو قسم است مطیع و عصی و مطعی نیست و عصی بود تا تب و غیر تا تب کافر مخلص است و در زمان اجتماع و طبع و تا تب مخلصند در حجت بالانفاق و عاصی غیر تا تب در مشیت پروردگار تعالی است اگر خواهد بقدر معصیت عذابش کند و بدو زنج فرستد بازش استسراج کند و هفتش درآرد و اگر خواهد عفویش کند بشفاعت یا بی شفاعت و بی سابقه عذابش بیشتر

محمود بن ابی بکر از رسول است

بعذب من لیشاء ویغفر لمن یشاء این بود و احادیث در باب عفو و مغفرت گناہکاران بسیارست کی بریت
آن بود که در باب سوال ذکر کردیم و نزدیک بآن حدیث است که اللہ تعالیٰ بنده را در حضرتش استیاده
کند و او را بر نامه اعمالش واقف کرد اندلیس به بنده که در آن جز سیئات چیزی نیست و بر شپت نامه
که بجانب خلایق بود همه حسنات نوشته تا دیگران از وی جز حرف حسنات نخوانند و سیئاتش
از نظر انبیا مستور مانده پس لغیر مایه وی سبحانه تعالیٰ ای بنده مومن در دنیا گناہان ترا پوشیدیم
و امر و زامر زبیریم دیگر چه بهشت رو که تا ابد جای تو آن است و این همه حکم است تعالیٰ عقل را در دنیا
مغلی نیست که گوید که چه اگر نبخش و چرا کی رنجش رود دیگری را بگیرد و یغفر الله ما لیشاء و من حکم ما ید
پس ظاهر شد که حکم او چنان است که در وعده خلاف نرود و وعید تواند که خلاف کند این مفضل کرم
اوست عادت کریمان این است اگر وعده انعام و احسان کند البتة وفا کند که الکریم اذا وعد وفا
و اگر بقره و عذاب نبرسانند بوجدیاریند و بعضی برین اند که خلاف در وعده و وعید او قطعاً نرود و الا
که بجز این لازم آید تعالیٰ عن ذلک جوالبش آن است که بقرنیة اقصیٰ کرم در اجبار و وعیدش ط
مشیت مقدر بود اگر چه تفسیر بدان نکرده باشد و خبر وعده تمام مقصیبا باشد و آیات و احادیث
که در اینجا تفسیر مشیتت وقوع یافته است نیز قرنیة آن تواند بود یا خود مردان اخبار و وعید استحقاق
عذاب است نه وقوع بالفعل یا مردان انشای وعید است نه تحقیقت اجبار پس کذب و تبذیل
لازم نیاید فافهم و اللہ لم یوق و هو اعلم و یجوز العقاب علی الصغیرة چون ماورای کفر از گناہان در مشیت
بروردگارانه و غیره نیز گناه است مواخذة و عقاب بران نیز جایز باشد و اللہ تعالیٰ ادرسل
من البشیر الی البشیر مبشرین و منذرین و مبینین الناس ما یحتجون الیه من امر الدنیا و الدین بر پر
تعالیٰ بیسبب چیز واجب نباشد بمعنی آنکه در فعلی از افعال لمجا و مضطر گردد زیرا که وی تعالیٰ فاعل
مختار است هر چه کند با رت و اختیار کند نه بضرورت و اضطرار و بمعنی آنکه عقل حکم کند بوجوب آن
بر وی زیرا که عقل محکم است نه حاکم الا آنکه وی تعالیٰ لفضل و کرم و ارفقت و رحمت خود چه
چند را که سبب تقیاسی عالم و کمال افراد انسانی و صلاح معاش و معاد ایشان باشد مثل رزق و ان

بندگان و هدایت ایشان و فرستادن پیغمبران بر خود لازم گردانیده و ضامن شده و این در حقیقت نه و جواب
 است بلکه اجزای سنت و عادت است که بفضل عمیم خود می گسترده و چون عامه خلق را استعدا و وقابلیت
 استفاضه از جناب قدس بواسطه حقوق و انصاف ملکوت اعلی نبود بعضی از آدمیان را بر برگزیده و مسلم
 ذات و صفات و افعال خود و آنچه صلاح مبدأ و معاد ایشان در آن باشد بیاموخت و بسوی خلق فرستاد
 تا دعوت شان کنند و هدایت نمایند و آنچه در دنیا و آخرت بدان محتاج اند از علم و عمل ایشان بیاموزند
 و نیز وی تعالی شستی آفرید و در وحی و بهشت را جای نیکی که کاران ساخت و در وضع اعمل بدانان معرفت
 کارها که به بهشت رساند و از دروغ باز دارد و بجز عقل ممکن نبود پس انبیاء را بر آن گنجینه تا آن کارها را احسب
 تعلیم کنند و بدان دلالت نمایند تا دیگر خلق را حجتی و عذری نماند چنانچه فرمود و لئلا یکین للناس
 حجة بعد الوسل و قوله تعالی و ما ادسنناک الا حجة للعالمین و حقیقت مواد و اصول جمیع علوم
 اصنی و سماوی و کمالات عملی و علمی بواسطه حضرات انبیا مخلوق رسیده است مبدأ و منبع علم جزوی
 آسمانی نیست و مانند علما و حکما استنباط و استنتاج علوم از آنجا نمایند و از آن سرچشمه آب خوردند و قوه
 که بقیاس و جهت و در ریاضات و نجاهات چیزی چند بر آن بنفیر اند و آن را شرح و تفسیر کنند و تفریح
 و تخریر نمایند سبب مخالفت و مباینت بعضی علوم بشر الی آن تواند بود که چون سنت الهی حکمت
 بالغه وی بر نسخ شریعت و تبدیل او بیان رفته است گروهی بر شریعت اولی و دین سابق مانند
 براه متابعت پنبیلاحق نه رفتند و فرقه دیگر به تخریف و تصحیف چیزها بر آن افزودند تغییرات دادند و
 جماعه دیگر تیز باشند که بحکم عقل بوالفضول و اوها م و خیالات باطله جمله از نهیانات و ابطال جزوی گما
 آورده البواب قیل و قال باز کرده باشند و اعتقاد آنکه حکما و عقلا بجز در ریاضت و استدلال
 بی آنکه مواد و مبادی آن منتهی تعلم و تلقی از مشایخ و اساتذ که نقل علوم و رواه اخبار انبیا اند ایجاد
 علوم کرده اند و رعایت بعد است طریق تحصیل علم تعلم است باقی فهم و استنباط است چنانچه در حدیث
 آمده است انما العلم بالتعلم و العلم بالتعلم اشارت می آید که طریق کتاب علم و عمل و خلق و تعلم آنها
 و مخلوق است و اید هم الله بالمعجزات الباهرة و الایات الساطعة المفیده للیقین چون هر دعوی را

برهانی باید و هر مدعی را دلیلی انبیا صلوات الله علیهم جمعین که دعوی رسالت و سفارت می کنند میان
 پروردگار و خلقت او برهان صدق ایشان معجزات است و معجزه عبارت است از خارق عادت
 که بر دست مدعی نبوت بر فوق دعوی وی ظاهر گردد و غیر وی از ایشان مثل آن عجز آید بخارق
 عادت یعنی حکیم مطلق تمامه امور را با سبب و اسبب ساخته است و سنت آلهی بر آن رفت که
 آن امر را بی آن سبب ایجاب نکند این معنی عادت است و گاهی بقدرت خود خرق این عادت
 کند و آن را بی سبب بر دست رسول خود پیدا آورد تا دلیل بود بر رسالت وی و معجزه فعل آلهی است
 نه فعل رسول زیرا که خرق عادت پروردگار تعالی از بنده ممکن نیاست و دلالت معجزه بر صدق نبی
 یقینی است و نزد مشایخ معجزه بی اختیار علم السبق نبی حصول پذیرد و نفس در تصدیق بی طاقت و بیچاره
 گردد و مجال انکار و روی تنگ آید این خاصیت نفس است و حیثیت اوست و چون دعوی ملیت بود
 برهان نیز بر اندازه او آید چنانچه از عالم قهر و قدرت است که در غلبه و سطوت آن پایی ثبات بجای خود
 نماند و عثمان استیلا ز دست رود و بخلاف دلائل عقلیه لفظیه که گری چند است که در رشته خیال و با
 هو افتاده و البته الزام حضم و اسکات وی بدان در غایت دشواری بود و هرگز راه نزاع و جدال را
 بر نه بند و چنانکه از دلائل کلام و فلسفیات ظاهر گردد و هر که بعد از معجزه دیدن کافر ماند کفر او سبب
 لعنت عناد و نالیقه شقاوت ازل نباشد و اول الانبیاء آدم علیه السلام و اخوه محمد صلوات الله
 علیه و سلم اول پیغمبران آدم است علیه الصلوات و السلام و آخر ایشان محمد رسول الله صلی
 الله علیه و آله و سلم بقول تعالی و لکن رسول الله و خاتمه النبیین چون مقصود از لعنت آن حضرت
 صلوات الله علیه و آله و سلم کمال دین و تمیم مکارم انلاق بود و بعد از حصول این مقصود بر وجه تمام و کمال
 بعد از وی استیلاج بر پیغمبر دیگر نباشد و بوجد علما و خائفان او که جاملان و حافظان ملت او میسر
 کفایت بود و الا اولی ان لایعین عدلهم باید که در تسمیه انبیا صلوات الله علیهم اقتضا بر عدد
 بعین نامسند اگر چه در بعضی احادیث وقوع یافته که تمامه انبیا یک لک و بیست و چهار هزار اند زیرا که
 و قرآن مجید میفرماید مِنْهُمْ مَنْ قَضَيْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَرِهْتَ لِقَاضٍ عَلَيْكَ مِمَّنْ فَرَّادُ فِئْتِهِ لَعْنَةُ نَبِيٍّ

بر تو خوانده ایم یعنی نام ایشان را بر تو بر زده ایم و احوال ایشان را با تو گفته ایم و توانم که این خبر در یک وقتی باشد
 بعد از آن گفته باشد اگر چه بعضی کتاب نباشد بر هر تقدیر احتیاط در ابهام و اجمال است و الله اعلم
 دیگر بدانکه در نبوت ذوالقرنین اختلاف است بعضی بر آنند که وی پیغمبر است و اکثر بر آنند که پادشاهی
 مسلمان عادل و حق همین قول است و منقول است از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه نیز پنجین است
 و بعضی او را از ملائکه دارند این سخن در نهایت بعد است و در نام وی نیز اختلاف است مشهور آن است
 که نام وی اسکندر است و عبدالله و مرزبان و مرزنی و هرس و غیر آن نیز گفته اند و این اسکندر ابن
 فیقوس رومی است و صاحب خضر است که طلب چشمه آجیبات کرد و نیافت و اسکندر یونانی دیگری است
 که صاحب اسطوخودوس بود یونان بن یافت بن نوح است که از قبیل و الله اعلم و ذوالقرنین بقول
 اکثر در زمان ابراهیم خلیل السد بود و بقول بعد از موسی عم و بقول ابن عباس سخن از ائمه علمای حدیث
 و تفسیر است بعد از عیسی علیه السلام بود گفته اند چنانکه کس مالک تمام دنیا در مشرق تا مغرب بوده اند
 دو مسلمان یکی سلیمان و دیگری ذوالقرنین و دو کافر نمرود و نخت نصر که بعد از نمرود بود و پیام امام محمد ص
 خواهد بود که در آخر الزمان پیدا شود و در تسمیه اسکندر بن ذوالقرنین اقوال است قول و سب بن سب
 آن است که وی مالک دو قرن بود یعنی دو جانب زمین که در مشرق و مغرب است یا روم و فارس یا
 روم و ترک و قول حسن بصری آن است که وی دو گیسو میگرداشت از آن جهت او را ذوالقرنین می گفتند
 و بعضی گفته اند که در سر وی دو شاخ بود مثل شاخهای گاو و بقول وی دو قرن پادشاهی کرد و موسی از
 امیر المؤمنین علی مرتضی که ام الله وجهه آن است که در جهاد بر دو جانب سر وی زخم رسیده از انش و
 القرین گفته اند و از این گواهی که از اصحاب علی مرتضی بود پرسیدند که ذوالقرنین چیست بود گفت لامردی
 صالح بود که بر جانب راست سر وی در طاعت خدا زخمی رسیده و بر مدق تعالی او را باز زنده گردانید
 پس بجانب چپ وی زخمی رسیده و بر دو بازنده زنده شد از آن باز نام او ذوالقرنین می گفتند و بعضی
 گویند که وی در خواب دید که بافتاب رسیده و دو قرن یعنی دو جانب او را گرفته است و این خواب را با قوم
 خود باز گفت ناسخ ذوالقرنین کردند و الله اعلم و در نبوت لقمان که گوید ابن اخط ایوب علیه السلام

ک
اتفاق
بیت
القرین

شاهان تحت علم

تکامل نبوت
تکامل

و بقول ابن خالده وی بود تیز اخلاق است صبح آن است که وی سیکم و ولی بود و بقول ابن تیمیّه بود آورده اند که وی نهرا بیعین حضرت کرده و تلمذ نموده بود و از ابن عباس منقول است که لقمان نمی نمود و ملک نبود بنده سیاهی بود که گو سفندی می چرخید حق تعالی او را برگزید و حکمت و فتوت و عقل داد و در کتاب خود که وی کرد و با حضرت علی علیه السلام اصح آن است که وی نبی است مسموم و محبوب از انصار و تار و تزیات باقی است از جهت شرب آب حیات را و بعضی پیرانند که وی ولی است و اما قول بانکه وی ملک است باطل است و وی بقول جما میر اهل علم و صلاح زنده است و وی نمیرد تا قرآن برداشته نشود و فقط این خبر در شرح صحیح بخاری گفته حق آن است که وی نبی است و سخاوی نیز موافق آن گفتند و مستطانی در شرح بخاری ذکر کرده است که حضرت یحیی خا و کسر ضا و کسر ضا و سکون ضا و نام او لیان بن مکان است و بعضی گویند که وی سپه فرعون است و این قول بیابیت غریب است و نادر و بعضی گویند که ابن مالک است که برادر لیان بود و بعضی گویند که سپه صلی آدم علیه السلام است و الله اعلم و باجماع ائمه شیخ تصوفیه و بقول جما میر علما حضرت در حیات است و جماعه او محمد بن مثل امام بخاری و ابن المبارک و عربی و ابن جوزی الحاکم حیات او می کنند انتهی و تمسک بنکران بان حدیث است که آن حضرت قریب زمان رحلت خود فرمود که پیچ جان داری که بروی زمین است بعد از صد سال باقی نماند این را تا ویلات است و ملاقات او مراد لیا، الله را شهرت رسیده است و وی آنحضرت را ملاقات کرده و تبرکات صحابا بعد از فوت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمده و قول آنحضرت لو کان الخضر حیا لوالدنی پیش از ملاقات بود و بنای این ملازمت بر عرف و عادات است و وی نقل احادیث از آن حضرت کرده است که بعضی مشایخ آن را از وی شنیده اند و در نبوت مریم و آسیه و سارا و باجره و حوادم موسی و نام او یوحنا است علیه السلام تیره قولی آمده است و صحیح آن است که نبوت مخصوص مردان است و در نص قرآن مجید میفرماید و ما ارسلنا من قبلك الا رجالا فوحی الیهم اگر چنانست و حی یا ذکر بانیا بن انسانی فیکورات واقع شده باشد اما از آنجا جزم نبوت نتوان کرد و مراد از وحی اعلام و الهام است چنانچه فرموده است و اوحی ربك الى الغل و ذکر بانیا از جهت تشریف و اکرام است و الله اعلم

در تصوف علی السلام

و کلهم کافر ابلغین عن اللہ صادقین معصومین غیر عززولین انبیا صلوات اللہ وسلامہ علیہم هر چه گویند راست گویند و هر چیز که در میند از جانب خداوند و هر امر و نهی که کنند بفرمان وی نقای گنند و از گناهان معصوم باشند چو تکلم معجزه دعوی رسالت ثابت شد لابد بر همه قبول گوید از قرسل گوید یا علی الرسول الا البلاغ و اگر دروغ گویند حکمت ارسال باطل گردد و اگر خود میفرمائی حق کنند و محصیت و عزت مردم نفرت گیرند و امر نصیحت و ارشاد و شیت نیاید عصمت ایشان از دروغ و از کبار مطلق است لعین علی و سوسه و از صفای زهد او نیز بعضی صد و کبیره سوسه و صغیر عمده اجازت باشد که آنچه موجب نفرت و دال خیرت باشد مثل مشرب لقمه و تطیف و جبه و فتار نزد جهو را ل سنت آن است که ایشان معصوم اند از کبار عمد او سوسه و این البقی است انظمت مضرب و علوم مرتب ایشان صلوات اللہ علیہم جمیع کند و ذکر بعضی فقها و محدثین من اهل المذنبه فی شرح القصة الامالیة و انما وقع سوسه و لیان بر ایشان در آنچه متعلق بر رسالت و بلاغ حکام است اجازت نیست و در غیر این سوسه در فعال جانز است چنانچه در باب سجود سوسه معلوم شده است و آنچه از خطا و زلات از حضرت انبیا منقول است بعضی از آنها صحیح نیست و بعضی که صحیح است آنرا محال است تا اول است که در کتب مذکور است و ظاهر آن است که تصدق نباید بود و انبیا مغرول نشوند و مرتبه نبوت و رسالت که حقاقت بفضل گرم خود بخشیده است از ایشان باز نگردد و مقام نبوت و رسالت بعد از موت ثابت است و خود انبیا رسوت نبود و ایشان حی و باقی اند و موت همان است که یکبار پیشیده اند بعد از ان ارواح را با بدان ایشان اعادت کنند و تحقیق حیات بخشند چنانچه در دنیا بود و مکمل تر از حیات شهرا که آن معنوی است و نسخ شریعت عزل نبوت نیست و اولیا از خوف عزل و خوف خاتمت در دنیا ایمن نباشند و بعد از موت اگر بر ایمان رفتند مؤمن اند و ولی چنانچه در حالت منام مثلا و در وقت و استمداد از قبور فقها را سخن است ایشان گویند که زیارت قبور در غیر انبیا علیهم السلام از برای عبرت و اعتبار و تذکر موت بود یا از برای البیبال نفع و استغفار برای موتی باشد چنانچه فعل آنحضرت در زیارت بقیع بصیحت رسیده است و شایخ صوفیه قدس الله سره هم گویند که تصرف بعضی اولیا در عالم برزخ دائم باقی است و توسل و استمداد با ارواح مقدسه ایشان ثابت و موثر و امام حجت الاسلام

صدور کل از انبیا نیست

در استمداد از قبور

محمد خدای بیسگویی که هر که در حیات وی بوی توسل و تبرک جویند بعد از توش تیر توان بست و این سخن موافق
 دلیل است چه بقای روح بعد از موت بدالات الحادیت و اجماع ملایمان است و متصرف در حیات و بعد از
 حیات روح است نه بدن و متصرف حقیقی حق تعالی است و ولایت عبادت از فانی الله و بقا بدست و این نسبت
 بعد از موت اتم و اکمل است و نزار با بکشف و تحقیق مقابله روح زیر بار و احوال مزبور موجب تکلیف است
 انوار و اسرار شود و در رنگ مقابله مراتب برات و اولیا را بدان کمترینه مثالی نیز بود که بدان ظهور نمایند
 و اولاد و شایگانان کنند و منکران را دلیل و برهان برانکار آن نسبت کی از شاخ گفته است که چار کس از
 اولیا را دیدم که در قبر خود تصرف می کنند مثل تصرف ایشان در حالت حیات یا بیشتر از آن جمله شیخ معروف
 کرخی و شیخ عبدالقادر جیلانی و دو دیگر را از اولیا نیز شنیده و شرح این سخن لسطی طلبد اگر خدا خواهد
 در رساله دیگر تفصیل ذکر آن تقریباً گفته از آن در کتاب خدایا قلبوب لی دیار المحبوب که بیان
 احوال مذنبه منوره میکند نیز مذکور شده است و الله اعلم و افضل لا ینبئ محمد صلی الله علیه و
 آله و سلم نبوت آنحضرت بمعجزات باهره و آیات سالعه اوست که بتواتر منقول شده و هر چه چیزی را
 سخره مخصوص بود از یک جنس یا دو جنس و آن حضرت را معجزات از هر جنس بود و فرسار او آن بود
 و از نیجاتی است هر شود که اول در جمیع اجزای عالم از ارض و سما و ملک و ملکوت تصرف بود و جمیع کمالات که
 در ذوات مقدسه انبیای سابق موعود در ذرات شریف او باز یافتها موجود بود و آنچه جزو آن همه ازند
 توتهما داری چه چنانچه موعود انا سید ولد آدم و لا خسر ولد آدم و نبی آدم در عرف معنی فوج انسان آید
 تا آدم نیز در مفهوم آن داخل بود و حدیث آدم و من در ذلت لولای و مقصود نظر هر ترو صریح تر است
 فضیلت بعد از آن حضرت بر این خلیل الله راست و بعد از وی موسی و عیسی و فوج راست و این پنج تن اولو اعظم
 اند که بر گترین و فاضلترین رسول اند و صبر محابه ایشان در راه حق از همه بیشتر است و اعظم معجزات و
 صلی الله علیه و آله و سلم قرآن مجید است که در صفات الهی و کلام قدیم است عز و علا باقی است بر مرد و پسر
 و اعصار و معجزات دیگر ظاهر شده اند و گذشته اند لافضل منواتر که در حکم مشاهده است از انما باقی است
 واضح بر این و مینات بر صدق آنحضرت و قرانیت قرآن این آیت است که بر ملا بر روی تمامه ضعیف

تبعه تعالی ترین رسول

و بیانی قریش که افصح فصیحی عرب و الاخصاص دین و استعدای سید سلیمان بودند بزبان کنتم فی
 دیب مما نزلنا علی عبدنا نافعاً و اوسعاً من مثله لظاهر ارضی لفظ و کلام ایشان بود و بانگ دعوی ایشان
 در فصاحت و بلاغت بفلک بر میرفت و لهذا منجزه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از جنس آن شد چه که
 معجزات بیچشمیان از جنس آن بود که تفاخر و تفاضل اهل زمان بدان بود چنانکه سحر در زمان موسی و طب
 در زمان عیسی علیهما السلام و بر وجدان عیب و اثبات نقصان و اتیان معارضه غایت حرص و نهایت
 نهایت است مانند چو یکی از ایشان سوره یا ایتمی مثل آن نیاورد و کار از پیش نبرد اول بحث خود همین بود
 و احتیاج جنگ جمل و محاربه و قتال نبود قدرت نگر که همین حروف و الفاظ و همین کلمات که زبان
 زده خاص و عام و صغیر و کبیر ایشان بود هیچ کی از قدرت نشد که کلمه خنجر بر هم تو است سبست و کلامی مثل
 قرآن تالیف تواند داد و اعجاز ازین نمی گذرد نقل است که چون سوره افتخار باسم ربك که اول آیت
 قرآنی است نزول یافت آنحضرت فرمود تا بر عادت فصیحی عرب که در باب سخن تعصب و تفاخر داشتند
 آن را نیز بردر کعبه میخوانند دیگر هر که نظر بروی می افتاد و در مناسبت کلام و طرز سخن می نگریست چنان
 میگشت و اظهار میکرد که این کلام سخن آدمیان نمی ماند و اتیان مثل آن از قدرت بشر بیرون است
 قومی از معتزله گویند که تالیف کلامی مثل قرآن در قدرت ایشان بود ولیکن قدرت با بهره الهی صرف
 همت ایشان از معارضه آن میکرد و هر می برد بان ایشان نهاد و نگذاشت که روان بگردند و از آن روی
 و مژمند اصل مقصود با این قدر نیز حال است چه صرف همت ایشان با وجود قدرت و حرص معارضت نیز
 اعجاز است ولیکن قائل این سخن کوتاهی کرد و سخن توهم و زعم خود گفت بهره میگوید و سستی میکند
 بچه دلیل است که اتیان مثل قرآن در قدرت ایشان بود حق آنست که پیش کس از ماسوی الله قدرت
 بر اتیان مثل قرآن نسبت آآن چه شد مگر اعلامی دین و مدعیان فضل و بلاغت از عالم رفتند قرآن خود
 بیانگ بلند میگویی بشنوید قل لئن اجتمعت الالسن و اللجن علی ان یاتوا بمثله القرآن لایاتون بمثله
 ولو كان بعضهم لبعض ظمیراً دیگر سخن چیست و اگر بتبع سیر و صفات سینه و شمائل رضویه و اخلاق عظیمه و
 صلی الله علیه و سلم مکتب مذبح لغین معلوم شود که وجود تشریف وی از سر تا پا آیت اعجاز و حسن ناز است صلی الله

علیه وآل سلم قطعه هر جلوه جمال تر تا زود گیر است بد
اعجاز حسن رسجن نیست استیلاج

هر نغمه نکمال تر سازد دیگر است
هر غزوه ز چشم تو اعجاز دیگر است

وهو مبعوث الی کل ذر الخلق اجمعین وی صلی الله علیه وآله وسلم مبعوث است به کافه جن و انس و لهذا
اور رسول الثقلین خوانند و آمدن جن بحضرت وی و ایمان آوردن ایشان و قرآن شنیدن و بر قوم خود
باز رفتن و دعوت کردن مخصوص قرآن مجید است و نزد اکثر علماء عموم بعثت بجانب جن و انس مخصوص آنحضرت
است صلی الله علیه وآله وسلم شیخ جلال الدین سیوطی گفته که شک نیست که جن مکلف اند در امر ما ضمیمه تکلیف
نیاست مگر لسمع از پیغمبر یا از صادقی که از وی روایت کند با اتفاق بر آنکه از جن جن پیغمبری مبعوث نشده
و در قرآن مجید نقل از جن میکنند که می گفتند انما سمعنا کتابا انزل من بعد موسی یهدی الی الحق و الی صراط
مستقیم ظاهر این آیت کریمه آن است که ایشان هوس بشریت موسی و ممتدی بهدایت وی بودند پس آنچه
مخصوص آنحضرت باشد آن بود که انبیای دیگر را دعوت و خطاب بجن مشافهه نبوده چنانکه آنحضرت را
صلی الله علیه وآله وسلم بلکه ایشان بسماع کتاب بعد و اطلاع بر احکام شریعت وی عمل میکردند با شدت قال السیوطی
هذ لما ذهب الیه الضعاک وهو الظاهر انتهى و بقول شاذ از بعضی علماء بدت و رسالت آنحضرت
ملائکه را نیز شامل است و نزد اهل تحقیق وی مبعوث است تمامه اجزای عالم و جمیع قسم موجودات از جمله
و نباتات و حیوانات و مرئی و مکمل ذر را بر موجودات و سایر مکونات است و هلاک اجبار و سجده اشجار
بر وی و شهادت حیوانات بر سالتش چیست غیر آنکه جن و انس را چون مرید و مختار آفریده اند کفر و عصیت
از ایشان سر برزند و از بواقی اقسام جزایمان و اطاعت نیاید چنانکه از ملائکه و دلالت نص قرآن و مسا
ارسلناک الی ارضه للعالمین نیز هم بران است چه یا نون درین صیغه خبر حقیقتش نیست چنانکه در رب
العالمین و مع له جدر فی الیقظه لیسفنه الی السماء فنه الی ماشاء الله تعالی حق امتحان ایمان و یقین
قضیه معراج است که در ساعت الطیف در بیداری بحسب شرفیه تا آسمان و عرش عظیم بلکه بالای عرش تا احدی
بآن حکایات و خصوصیات مذکوره در احادیث صحیح و اربع شده و تحقیق این نسبت بمعرفت عالم اله
و روحانیات شود که از مضیق حجت و زمان و مسافت بیرون است و ارباب کشت و شهو و آنرا بیان

کرده اند و ایمان آن است که بجز دشمنیدن تخم کربلای توفیق بر تحقیق و کیفیت آن در دل نشیند و تردد و خلبان
 بدان راه نیابد و اگر بر درک آن حالت و دریافت آن مرتبه اطلاعی بخشند آن خود یابی دیگر است او را
 خاصگان درگاه از اهل معرفت و تجردان از جلیاب بشریت دانند در عالم محبت و تسلیم و ایمان کجا فرست
 لغور و تکلف تا مل است اینجا سخن شنیدن و ایمان آوردن تو امان است ابو بکر را رضی الله عنه
 صدیق از آن روز لقب شد که تصدیق قضیه معراج کرد و بی توقف و تامل رایان آورد و چندان از مسلمانان
 درین واقعه در شک افتادند و براه از انداختند ایمان آوردن وی رضی الله عنه در اول کار بی معجزه و طلب
 دلیل تیر ازین باب بود اگر چه انوار معجزات و آیات سالح بود وی بطلب پیش نیامد و توفیق نمود چون آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم از معراج باز آید از دیدن پروردگار تعالی پرسیدند بعضی اصحاب جواب گفتند
 حقیقت داد و باد دیگران سخن در پرده مجاز گفتند با هر کس بقدر حالت و استعدادی سخن کرد ازینجا معلوم
 میشود که هر کس قابل خطاب حقیقت گوشت اسرار نیست سخن کمی است ولیکن تفاوت در لفظ و عبارت است
 و حق آن است که وی صلی الله علیه و آله و سلم پروردگار خود را چشم مهر دید و صوابه برین اندوالات دیدن بدیو دل
 در جمیع احوال بود خصوصیت بحالت معراج ندارد و بعضی گویند که دیدن بدل غیر دانستن بدل است و العظم
 و امتد خیر الهم است محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بهترین است چنانکه وی منته و جبهه نیزه
 است صلوات الله علیه و علیه هم جمعین در قرآن مجید میفرماید که تم خیر امة اخر حجت الناس و
 آمده است که ت عمر و لقای شما نسبت بزمان بقا و اعمار اهل سابقه حکم بعد از عصر تا مغرب دارد و با وجود آن تو
 تان بیشتر از ایشان دهند و قضاة حال شما نسبت بایم و در نقاری علم آن وارد کرد وی سه کس جبر گرفت یکی را
 بر عملی که آن صبح تا نصف نماز کند قیامی تعیین کرد و دیگری را از نصف نماز تا وقت عصر تیر قیامی قرار داد و دیگری
 را از وقت عصر تا مغرب دو قیامی کرد چون شام درآمد و وقت اجرت دادن شد آن دو طاعت اول یکجان
 یکجان قیامی داد و باین دیگر دو قیامی آن دو گروه منسوب آمدند و نزاع کردند که آخرین تفاوت
 چیست با آنکه عمل با بیشتر اجرت باشد اگر چه گفت آنچه با شما شرط کرده و قرار داده بودم دادم باقی فضل من
 است هر که را خواهم بدیم اول اشارت بحال میبود است و ثانی به نصاری و ثالث باین است موعود منفور

و در فضائل و کثرت ثواب این است متقدم و متاخر احادیث بسیار آمده است و تحقیق است آنچه از علوم و معارف و حقائق و دقائق و عجایب و غرائب که از افراد این است بطور کماله است از بیخ استی لظهور نیامده و ندانها هر و شریعتیه اکمل الشرائع و دیندنا سخا لادیان شریعت محمدی کمال تر و جامع تر شریعتهای مابقیه است و دین وی ناسخ جمیع ادیان است و چون وی صلی الله علیه و آله و سلم خاتم انبیا و آخر رسل بود و لاسبب بعد از او دینی و شریعتی دیگر نباشد و کمال دیگر مترقب نبود بعثت لانتهم مکام الاخلاق اشارت بدان است شریعت موسی علیه السلام شریعت قهر و جلال بود و امر بقتل نفس و تحریم طیبات و منع عنایم و تعجیل عقوبات ناظر بدان است و موسی علیه السلام تیز عظمت و مهیبت و شدت و غضب و بطش اعدای دین بر تیز بود که بحسب راسخ نظر بطلعت مبارک وی نبود و عیسی علیه السلام بنا برت مظهر لطف و رفیق و جمال بود و شریعت وی شریعت فضل و احسان بود که اصلا در وی و بانی و قتالی نبود بلکه قتال بر ایشان حرام بود و کلامی از بحبل نقل کرده اند که ترجمایش این است که هر که بر یک خساره تو پیاپی زنده شود خساره دیگر پیش وی نه و هر که بگوشه جانمانه تو دست زنده تو در ای خود را بوی خوشی و هر که با تو یک میل تخیر تو کند تا دو میل با وی برود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تمام ظاهر کمال و جامع صفت جمال و جلال و لطف و قهر بود هم قوت و صلابت و عدل و شدت موسی علیه السلام داشت و هم لین و لطف و فضل و رافت عیسی فرموده است انما الفخوک المقول فرمودن همیشه و رخنه باشم و در عین خنده گذشته کمال جامعیت این است

بیت

مخنده کلین دل بری و جان بخشی | تبارک الله آنچه خنده و چه لب است

قوله تعالی و جعل لهم الطیبات و یحرم علیهم الجنائت نیز اشارت بعدالت و توسط شریعت اوست و تحقیق حال بعد از متع سیر و شمائل و معرفت احوال آنحضرت و وضع شرائع و احکام وی صلی الله علیه و آله و سلم ننگش گردد و با الله التوفیق و اصحابه خیار الامته و اصحاب پیغمبر رضوان الله علیهم جمعین فضلتر و مهتر و بهتر از باقی است اند که ایشان را پروردگار تعالی برای محبت و نصرت و اعانت رسول خود برگزید و اختیار نمود و تقویت این دین تویم و اقامت این ملت عظمی با ایشان کرد قال الله تعالی و کانوا

احق لها واهلها وکان اللہ بكل شیء علیما چندین جناب آثار در مدح و فضل ایشان واقع شده است
 که بنظروران حسبم کرده شود که ایشان افضل و اکثر ثواب اند از سایرست فرموده است که اگر کسی از شما مقدر
 جبل حسد طلا در راه خدا اتفاق کند نیم پیمانہ جو که یکی از ایشان کند بر بری نکند و حدیث خیر القرون
 قوی نیز از دلائل این معاست و غیر آن دلائل بسیار است و خود که لم دلیل واضح تر ازین که بخواهیم بحال مصطفی
 را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دیده و با وی صحبت داشته و دین و قرآن از زبان وی شنیده و بی واسطه با وی
 بنی آہی نماز گشته و صرف مال و جان در راه وی نموده و صحابی نمونی بود که آنحضرت را در بیان دیده و از دنیا
 با ایمان رفته اگر چه خود یک نظر دیده باشد و بعضی شمس را کرده اند که مصاحبت و مجالست وی آنحضرت
 ممتد بود و در جهاد و غزوات در خدمت وی حاضر شده و قبل آن شش ماه داشته اند چنان را که کنیز دیده و
 یک ساعت در مجلس نشسته در عرف مصاحب گویند و گویند خیریت و افضلیت که مذکور شد مخصوص
 باین جماعت از اصحاب است نه عام و مختار نزد جمہور آن است که این افضلیت آن را که یک نظر
 بر جمال مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انداخته نیز شامل است و تحقیقت یک نظر بحال وی دیدن و یک
 ساعت در مجلس نشستن و سخن از وی شنیدن چیزی نماید و کاری کشاید که دیگران را بخوات و ار
 بعینت نه نماید و کشاید که اتفی قوت القلوب در افضلیت صحاب نسبت بجمع است کسی که سخن کرده
 ابو عمرو بن عبد البر است که از مشاهیر علمای حدیث است و وی تجویز کرده که تواند بعد از ایشان کسی
 بیاید که در مرتبه با ایشان برابر یا بهتر بود و حدیث مثل اہنی کمثل المظاہل ایدی اولہ خیر اوم اخرا است
 کرده و نیز در حدیث آمده که پرسیدند یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پس کی از ما که ایمان تجا آورده ایم
 در همراه تو جہاد کرده بهتر باشد فرمود و نعم نومی که بعد از شما بیایند و نادیده من ایمان آرند بهتر از شما باشند
 و ابن مسعود رضی اللہ عنہ فرموده است که امر محمد علیہ السلام ظاهر و روشن بود بر هر که او را دیده است ایمانی
 تا ضلته از ان نباشد که در غیبت بوی ایمان آرند و بعضی مفسران یونعون بالقیب را هم بین منی تفسیر
 کنند و نیز در حدیث آمده است که در آخر زمان چنان شود که تنگ بدین و منت مثل گرفتن است گرسوزان
 باشد بہت ہر کہ در ان زمان متمسک بود و ہر وی مقدر اجر پنجاہ کس باشد پرسیدند

یا رسول الله چنانچه کس از ایشان یا از نامورده اند بلکه زشتا و مثال این احادیث و دیگر نیز آمده است ولیکن تحقیق
 و مختار همان است که جمهو ر علمای بر اند و مراد از این خیریت که پسینان را اثبات کرده اند از وجه خاص است
 که ایمان لعینیب باشد ولیکن فضل کلی صحابه راست و فضل حسرتی با فضل کلی منافات ندارد و ما ناگزیر
 این عبدالمیر و صحابه یعنی مسلم است که بیک نظر در ان اتفاق کرده اند نه بمعنی خاص که مصاحبان و پیشینان
 و امی آنحضرت اند و با وجود آن هیچ فغضلی و هیچ مزین و هیچ کراتی با فضیلت نظر بر جمال مصطفی صلی الله
 علیه آله و سلم نرسد اگر چه او را اهدا رحمت معنوی با آنحضرت حاصل است و الله اعلم و الخلفاء اولاده افضل
 الاصحاب چهار بار با صفا کتلفای راشدین و جانشین مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و رضی الله عنهم
 نامشهرترین اصحاب و نزدیک ترین جهاب او نید و مناقب و محامد و سوابق و آثار ایشان در اسلام از این
 است که هیچ کس از اصحاب با ایشان در آنجا مشارکت و مسامحت نبود چنانکه بنظر در احادیث و
 اخبار و آثار روشن گردد و فضلهم علی قریب السخلافه و المراد بالا فضلیت اکثریه الثواب بدانکه آنجا
 دو مقام است مقام اول آنکه خلیفه برحق بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ابو بکر صدیق است بعد از او
 عمر فاروق بعد از وی عثمان ذوالنورین بعد از وی علی مرتضی رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و این
 مسئله نزاهل سنت و جماعت از یقینیات است لطریق ثبات خلافت ابو بکر رضی الله عنه نیز و بعضی منس
 صبیح و حدیث صحیح است و نزد جمهو ر علمای سنت و جماعت اجماع صحابه است یعنی صحابه به
 همه اتفاق کردند بر خلافت ابی بکر و اطاعت و انقیاد وی نمودند و در احکام دنیا و آخرت بر او موافقت
 و متابعت او قند و حال آنکه در ایشان بود و عمار و سلمان و صهیب و مثال ایشان بودند که کمال ایثار
 میل و بهرنت در دین اصلا راه نداشتند و در شان ایشان وارد است لا یخافون لوجهه کاهم و اگر چه
 امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و عباس بن عبدالمطلب و دیگر از اصحاب مثل طلحه و زبیر و مقداد بن الاسود
 که از اعیان و اکابر صحابه بودند در حین عقد بیعت اصحاب بیعت نکردند لیکن بعد از ان وقت دیگر ایشان
 نیز بیعت کردند و در اطاعت و انقیاد وی درآمدند و بر او موافقت رفتند و ابو بکر ایشان را نیز خود
 طلبید و دیگر اصحاب را نیز حاضر آورد و خطبه خواند و گفت این علی بن ابی طالب است و من اورا بیعت

فضل صحابه را علمای کبریا در مقام

خطبه خواندن ابو بکر کفایت بیعت از ان ایشان را

خود را از امر نمی گزید اختیار او بدست اوست و شمار نیز اختیار بدست شماست اگر دیگری از زمین اولی داند و مصلحت
بینید اول کسی که با وی محبت کند من غلامم بود پس علی و هر که با وی بود گفتند غیر از اولی ندانیم ترا پیغمبر حسد
صلی الله علیه وآله وسلم در آمدن ما پیش کرد و دیگر که تواندت پس انداخت اشارت با امر امامت نماز کرد که آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم در روز آزار حیات او را فرمود چه آنکه ما را آن گران آمد که ما از اهل بیت پیغمبر وارباب
مشاورت و اجتهاد بودیم بی سابقه مشاورت ما چون کردند اکنون ما می دانیم که اولی و احق با امامت تویی
پس علی و هر که از اصحاب با وی بود ندانند رضی الله عنهم با وی علانیه علی رؤس الاشهاد بیعت کردند
و اجماع منعقد شد و تاخیر ایشان در بیعت جهت تامل و اجتهاد و محترمانه صواب قاضی در انعقاد اجماع
نباشد و بعضی گویند که سبب تاخیر و عدم حضور علی رضی الله عنه در وقت بیعت اشتغال بکعبه و نیز
آن حضرت بود و بعد از آن سبب حزن و مصیبت آنحضرت خود را در خلوت انداخت و بجمع قرآن مشغول
شد و از اینجا امتداد مدت توقف و نزد فهم گرد و حتی که گفته اند تا شش ماه بود و اجازت فاطمه زهرا
رضی الله عنها بیعت کرد و صحیح آن است که این قدر نبود در آخر همان روز یا بر روز دیگر بود و الله اعلم
و با جمله علی رضی الله عنه و سایر و متمثل امر ابو بکر صدیق بود رضی و در نماز قرص و جبهه و عیال فاطمه ابوی میگردد
و در غزوه نبی حنیفه که سبیله که اب در آنجا کشته شد با وی بود و جاریه را که از غنائم آن غزوه پیوستی
برگرفت اگر غزایم حق نبی بود تقرب در غنائم آنجا جایز نمی بود و هیچ عاقلی رو داد که علی رضی الله عنه
شیر خدا و امام اولیا و مرکز دایره حق بود و قرآن با وی بود و وی با قرآن چنانچه در حدیث آمده است
که القرآن مع علی و علی مع القرآن مدت عمر در نماز و جمیع طاعات بدنی و مالی تابع نظامی باشد با وجود آنکه
داند که حق بجانب است و از رسول خدا رضی الله عنه در شان خود شنیده باشد طلب حق نبی را آید
سکوت و زرد مدت عمر خود زبون و اسیر اهل باطل و ارباب هوا بود و آخر با معاویه که با حق با وی در نزاع
بود و براه خلافت وی میرفت چرا جنگ کرد و بخت بر آمد و از وی کرم الله وجهه نقل کرده اند که فرمود سوگند
تجاری که پدید آید نفس و رویاننده داند است که اگر پیغمبر خدا با من عهد کرده باشد و امری فرموده
و بر من جز این ردای من نبود نگذارم ابن ابی قحافه را که برادری پایه بنبر مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم

برآید و لیکن چون آنحضرت باوچه حضور من و معرفت موضع من ابو بکر را امر کرد که امامت کند و با مردم نمازگزار و در
 مجال نزاع در آن نبود چون آنحضرت او را در زمین مانتیبا کرد و ما امتیبا کرد و در کار دنیا اولی باشد و شیعہ
 گویند که این بجز از بیت تقیہ بود و کشفیت این تفسیر کشفی است و اتفاقاً و کذا اگر بنظر انصاف درنگرند عین عمیب
 و غیر منقصت است یعنی علی مرتضی که طلب حق نکرد و سکوت و زریه و طلب حق برخواست از آن بود که از ائمه
 تر رسید تا او را بکشند و هلاکش کنند این چه سخن است مثل علی مرتضی با آن کمال ایمان و یقین که لو
 کشف الفطامه از ددت یقیناً از پیغمبر شنیده باشد که خلیفہ بعد از من تویی و این بشارت غیر معنی
 ندارد که محکم شدت و اجرائی احکام دین بعد از من تو خواهی بود دیگر وی از مردم تبرسد و دانند که اگر
 طلب خلافت کنم ششم و تیر تقیہ و خوف و رجای بود که صاحب حق ضعیف و منسوب و زبون بود و این جانب
 چنین است علی مرتضی با آن شجاعت و صلابت در دین و توکل بر خدا که وی داشت و فاطمہ بنت رسول
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم با آن عظمت و علو منصب و زوجه وی و حسن و حسین سبط رسول اللہ و محبوب ترین خلق
 نزد وی و عباس بن عبدالمطلب عم رسول اللہ با آن رفعت محل تابع وی و زبیر بن عمو رسول اللہ با کمال
 شجاعت و شہاست که داشت با وی و بنو ہاشم با آن شوکت و عزت و شجاعت برادران وی دیگر
 ضعیف و زبونی چه سستی دارند و روایت کرده اند که عباس در مدت توقف با علی گفت دست برآر که با تو بیت
 کنم تا اهل عالم گویند که عم رسول اللہ با بن عم وی بیعت کرد و چکیں اجمال خلافت با تو ماند و ابوسفیان اسموی گفت
 چه شد شما را ای سپهران مبدعات که در منی شدید که تہی بر شما والی گردد و دل بیت من قریش اشارت بود
 صدیق کرد که زنی تیم بود اگر شما دعوی کنید من پیاده و سوار چندان بیت کنم که تمام وادی برگردد و دو مار از
 روزگار ایشان برآرم پس علی مرتضی او را منع کرد و زبیر فرمود که باید و اهل اسلام آنچه سخن است که تو بگوئی
 میخواهی که فتنہ برپا شود و این شیخہ تقیہ را بر سچہ این جایز می دارند بلکه واجب و بیگوئی که انہار کفرند
 انبیاء صلوات اللہ علیہم در مقام خوف و تقیہ جایز باشد حتی که گویند کہ آنحضرت علی مرتضی را امامت در نفس
 خود تعیین کرده بود و لیکن باطل از انہار خوف و تقیہ شدہ گاہ اشغال این احتمالات شیعہ را در جناب
 سید المرسلین صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم راہ دہند دیگر کسی با ایشان چه گوید بچشم اللہ ما اجملا و لولہ اعتقاد ہم

خواب شد و انقضای واقع یافت
 در روز شنبہ ۱۱ شعبان ۱۱۰۰
 حضور استغاثہ علی را در بیعت و فاطمہ مدنی

اگر نبیا اخفای حق کنند و دیگر ظهور حق کجا باشد مستکبر تر از قوم فوج و متهم تر از زور و دو ظالم تر از فرعون
 که خواهد بود با وجود آن فوج و ابراهیم و موسی علیهم السلام اظهار حق کردند دیگر تفتیح چینی دارد پس ثابت شد
 که صحابه رسول صلی الله علیه و آله و سلم همه اجماع کردند بر خلافت ابی بکر و هر چه صحابه بگفتند سازند و مجتهدان این
 امت مرحومند مغفوره بران اجماع کنند حق باشد و ثابت بود بیقین اگر چه هر یک از افراد آن حکم
 الجهد میخطی و لیبیب و احتمال خطا دارد و لیکن اجماع و اتفاق ایشان (خاصیتی است که جز بر حق و صواب
 نبود و احتمال خطا ندارد حکم قرآن لتکونوا اهل بیت علی الناس و قوله تعالی و یتبع عیسیٰ بنی الامینین این
 و حدیث نبوی لن یجمع امتی علی الضلالة هر چه ایشان کنند و اتفاق نمایند حق بود و اگر او بودی که شما
 صحابه یا اکثر ایشان در خلافت و اختیار بیت ابوبکر بعد از راه خطا رفتند و انکاب ظلم کردند و خلاف حکم پیغمبر
 و زید ندوئی صریح پوشیده ندهند فسادین سخن و نتایج آن در تائید دین و ملت سرایت میکنند و در پیسج جا
 و در پیسج حکم شرعی و ثوق نماید چه وصول قرآن و شریعت با منقل ایشان ثابت شده است و ایشان
 خود بر علم شما فاسق و ظالم و فاجر و سارت حق بودند پیسج قباحتی و شناسمعی بالاتر ازین نباشد حق
 بالله من الجملات و الضلالت و العباقة و امام نخر رازی در بعضی مصنفات خود استنباطی عجیب نموده است
 و گفته که حکم قرآن مجید که فرموده است لا یحیطنکم سلیمان و جنودک و هم لا یشعرون معلوم میشود که غله
 سلیمان ماقبل تر از رفیعی بود زیرا که مورچه با مورچه های دیگر گفت که در خانهای خود بخیزد تا تشک سلیمان
 بشیور و نباد استند پایمال تان نمکنند پس غله تجویز نکرد که از جنود سلیمان که اصحاب پیغمبر اند پایمال کردن
 مورچه ها و ظلم بر ایشان دیده و دانسته بود وجود آید ایشان یعنی افضیال میگویند که اصحاب سید المرسلین
 عمدت علی ایپایمال ساختند و ظلم صریح بر اهل بیت پیغمبر کردند و این قدرند استند که از صحابه رسول اتفاق
 بر ظلم درست نباشد و با جمله پیسج دلیلی به تحقیق به از اجماع صحابه که حل و عقد دین و ملت بدست
 ایشان بود و احکام شریعت و سنت با ایشان سپرده شده است نباشد پیسج الزامی قومی تر از اعدا
 و انقیاد علی نفسی مرابو بکر در احکام دین و دنیا نخواهد بود و بحقیقت هر دلیلی که بر فضل و کمال علی رضی است
 کرده اند و وجه برهان صحت خلافت ابوبکر صدیق است یعنی علی با آن فضل و کمال و ایت و حقانیت و تائیدین

مخالفت او کرد و با وی بیعت نمود و بالاتر ازین دلیل مبرهان چه خواهد بود و آخر همان حکایت آمد که نقل کرده اند که از امیرالمؤمنین علی پرسیدند که سب چیست که از خلافت آن سرخلیفه منتظر و ملتمس و بی خلافت آمد و در عهد خلافت شما این همه هرج و مرج و بطور رسیدن فرود ناصر و حسین و تقوی و موسی الشان ما بودیم و ناصر و حسین ما شما اید و دیگر چه حال باشد و بحقیقت فطرت سلیمه بیخوب است بر قبول آنکه اجماع و اتفاق اصحاب محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جز بصواب نبود و بر آنکارا که محمد رسول الله که پیغمبر آخر الزمان و هادی این جهان بیعتش بکافران معلق باشد از وی همین ده دوازده تن از اصحاب بر هدایت و بر حق بوده و راه درست یافته باشند و دیگرانی مانند اصحاب و یاران او که مدت عمر در صحبت او بوده و فضائل و کمالات اکتساب نموده بر باطل و ظلم و ضلالت با او بعد از وی در کاری که مدار نظام تمامه هم دین و ملت بران بوده همه خطا کرده بطولم و بی فضیلت فرستاده اند و این منقصدت بسید کائنات و دین اقوام وی سرایت می کند پس یقین معلوم شد که خلافت ابو بکر صدیق صدق و صواب بوده نهایت منزل و تساهل درین مقام آن است که فرقت زیدیه که ایشان را عدل فرقه شیعه میگویند بر آنند که خلافت بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حق علی بود و لیکن در نصب ابو بکر مصلحت بود زیرا که تنبیح علی مرتضی هنوز از خون و شمنان دین خشک نشده بود و تقارها و عداوتها در او لها متمکن گشته اگر وی را کرم الله وجهه خلیفه میساختند شاید که باعث هرج و مرج و عدم نظام مهابام دین و ملت میشد و در نصب ابو بکر ستمگین نازده فتنه و فساد بود و منجی و مدار این مذاهب بر فضیلت علی مرتضی و وجوب نصب افضل و کمال است و علمای سنت را در هر دو جاسخن است میگویند که واجب است که خلیفه افضل و کمال از اهل زمان خود باشد بلکه بودن او از قریش و عالم بجلال و درام و مصالح و مهابام دین اسلام و ورع و عدالت و شهامت و کفایت و ولایت است و استحقاق خلافت کافی است و وجود این صفات در ابو بکر شهادت نقل آثار و سیروی رضی الله عنه مقطوع به است و نصب علی اثبات خلافت ابی بکر رضی الله عنه است و گویند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تنصیب کرده است بطلایه وی و مختار نزدیک تحقیق آن است که در هیچ جناب یعنی نزد خلافت ابو بکر و نه در خلافت علی رضی الله عنه انصاف قطعی از پیغمبر واقع نشده اگر چه هر یک از فریقین ادعای انصاف بر مذهب خود کرده

است و از مضمون حضم جواب داده زیرا که اگر لرضی بر خلافت علی کرم الله وجهه میبود مخالفت اصحاب آن رضی را
و عقدا جماع بر خلافت رضی صورت نمیست و سکوت وی کرم الله وجهه از آنها آن رضی و سکوت از حق و ترک
طلب خلافت امکان نمی داشت چنانچه سابقه شرح بر یافت و اگر لرضی بر خلافت ابو بکر وجود میداشت تقاؤل
مهاجرین و انصار که مناصب را میبردند در دست نبودی و برد و بدل آن را استیجاب نمی شد چنانچه در
قضیه نصب خلافت در کتب مذکور است و اگر گویند تو آنکه این تقاؤل و مخالفت از برای تحقیق محبت
و تقویت رضی بود از جهت خفای آن و عدم علم بعضی از اصحاب بدان پس تنزل ابو بکر از آن مقام و غیر
وی علی را و سایر اصحاب را در بیعت چه معنی دارد چه در امر واجب مخصوص تنخیر و تو وضع گنجایش ندارد
و نیز نقل کرده اند که ابو بکر صدیق دست عمر بن الخطاب و ابو عبیده بن الجراح که چه چیزند او را امین
است خوانده است بگیرفت و با انصار گفت که امامت حق قریش است و جز قریش کسی را نرسد که دعوی
امامت کند شما این دو کس هر که را خواهد چندانستیار کنید اگر لرضی درین باب از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
بودی اختیار عمر و ابو عبیده درست بودی پس حق آن است که نصب خلافت با جهتا اصحاب و اجماع
ایشان بود و اجماع را سندی باید و رضی ظنی غیر قطعی در سندی آن کافی است چنانچه در علم اصول
فقه مقرر شده است و دلائل جانبین و نزاع و جدال و قتل و قاتل ایشان در کتب مبسوطه مذکور
است و چون آن خارج از وضع رساله بود ترک آن لازم وقت افتاده موقوف بر تالیفات کتابی دیگر افتاد
و الله الموفق و چون خلافت ابو بکر با جماع ثابت شد و تمثال امر او بر کافه مسلمانان لازم گشت و وی
در وقت حلت خود و تقوی رضی امر لعبر فاروق کرد و او را خلیفه نمود و عهدنامه بنام او نوشت و مردم را بیعت
هر که در آن نامه است امر کرد و تمامه اصحاب با وی بیعت کردند و علی رضی نیز بیعت نمود و فرمود با لعنا
لمن فیده و ان کان عس خلافت عمر نیز با جماع ثبوت یافت و عمر در وقت شهادت خود امر خلافت را میان
شش کس عثمان و علی رضی و عبدالرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص رضی الله
عنهم مشترک گذاشت و ایشان تفرقی برای عبدالرحمن بن عوف کردند و وی عثمان را اختیار کرد پس
علی رضی و تمامه اصحاب با عثمان بیعت کردند و مناقدا امر وی شدند در احکام دین و دنیا او را امیر صلوات

دانستند خلافت عثمان نیز با جماع ثبوت یافت و بعد از وی علی مرتضی رضی خود متعین بود و کمال و فضل از آن
 خود بود پس وی کرم الله وجهه با جماع اهل بل و عتقا خلیفه برحق و امام مطلق شد و فراموشی که از مخالفان
 در زمان خلافت وی بوجود آمدند در استحقاق خلافت و حق امامت بود بلکه نشان آن یعنی حسن روح
 و خطا در جهاد که تعجیل عقوبت قاتلان عثمان باشد بود و مقام ثانی آنکه افضلیت خلفای الرب
 نیز تزیین خلافت است یعنی افضل اصحاب ابو بکر است ثم عمر ثم عثمان ثم علی و مراد از افضلیت اکثریت
 ثواب است عند الله تعالی و تشریح چنانکه بعضی علما کرده اند آن است که قول با فلان فاضلتر است
 از غیر خود زیادت و رجحان آن فلان را طلبند نسبت بآن غیر و این رجحان نواند که بجمع وجوده
 در جمیع صفات باشد یعنی در هر صفتی که تصور کنند و موازنه نماید آن فلان را حج آید و کامل بود
 یا در مجموع صفات و فضائل من حیث المجموع و این بیان جمیع شود که در مفضل صفتی از صفات کمال
 باشد که در فاضل نبود و تواند که آن رجحان از وجهی خاص صفتی مخصوص بود و محل خلافت درین
 مسئله رجحان باین وجه خاص است یعنی اکثر ثواب عند الله نبوده و دیگر مثل زیادت علم و شرف
 و قوت ملکات نفسانیه مثل شجاعت و شهامت و امثال آن از آنچه عقلا آن را در عرف و فضیلت محسوب
 و مخصوص جواهر نفس و لازم وی بود و این منافات ندارد بر رجحان آن غیر در احاد و فضایل دیگر
 یا در مجموع فضائل من حیث المجموع و سبب اکثر ثواب تأخر و فضایل بود که منافع و نتائج آن برین سلام
 راجع و متعدی گرد و مثل سبقت ایمان و نصرت دین و تقویت اسلام و امداد مسلمانان و کثرت خیرات
 و صلوات و مبرات و هدایت ناس و امثال آن و می گویند که این صفات در ذات ابو بکر بیشتر است
 چه از کتب سیر معلوم شده است که وی رضی الله عنه از انگاه که ایمان آورد در کار وی دعوت اسلام
 و نصرت دین بود و عثمان و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و عثمان بن مظعون که از اکابر صحابه
 روسا مهاجرین اند بر دست وی ایمان آوردند و دائم در دفع منازعت کفار و اعلامی اسلامین
 بود و در حالت حیات آنحضرت وجه بعد از فمات وی صلی الله علیه و آله و سلم در صحیح بخاری آورده
 است که وی رضی الله عنه در مبادی ایام بعثت که در آنها شعا ر دین و شکر ایچ کسی را مجال نبود

مسجد برود خود بنا کرده بود و در آنجا نماز میگرداند و قرآن میخواند و نساء و اطفال و جوانان تشریف گردمی آمدند و قرآن می شنیدند چون تحریر میطلب کرده شد شروع در تفسیر آن کنیم و هر چنانچه احوال علماء در آنجا آمده است نقل نمایم بدانکه جمہور اہل سنت و جماعت برین ترتیب اندک مذکور شد و مروی از امام مالک و غیر وی توفیق است میان عثمان و علی رضی اللہ عنہما از مالک سرح پرسیدند کہ افضل است بعد از پیغمبر کسیت گفت ابو بکر ثم عمر گفتند علی و عثمان را چگونگی گفت متقدمین دین از آنها که ما دریافته ایم پیش کی را نیافته ایم کہ تفضیل کی بر دیگر میگردانند و ازین دو مذہب امام الحرمین نیز توفیق است میان این دو منقول از ابو بکر بن حزم نیز تفضیل علی رضی اللہ عنہما است بر عثمان و در جواهر الاصول میگوید یک منقول از اہل کوفہ تقدیم علی است بر عثمان و مختار ابن حزم نیز همین است و در مقدمہ شیخ ابو عمرو بن الصلاح نیز مذکور است کہ در مذہب اہل کوفہ تقدیم علی است بر عثمان و سفیان ثوری نیز ہمین قائل است و از علمای حدیث آنکہ تقدیم علی بر عثمان کرده است محمد اسحق بن خزمیہ است و امام محمد الدین نوادی در شرح صحیح مسلم میگوید کہ بعضی اہل سنت و جماعت از اہل کوفہ تقدیم علی بر عثمان رفته اند و قول صحیح و مشہور تقدیم عثمان است بر علی و ہم امام نووی رحمۃ اللہ علیہ و اصول حدیث میگوید کہ افضل اصحاب علی الاطلاق ابو بکر است بعد از آن عمر با جماع اہل سنت و خطابی کہ از علمای اہل سنت است از اہل کوفہ تقدیم علی بر عثمان نقل کرده و ابو بکر بن حزم ہم نیز بران فرستہ است و مظالمی در شرح صحیح بخاری میگوید کہ بعضی از سلف بتقدیم علی بر عثمان رفته اند و سفیان ثوری از ایشان است و بعضی گفته اند کہ وی و آخر از آن رجوع کرده است و اللہ اعلم و بہیقی در کتاب الاعتقاد میگوید کہ ابو ثور از شافعی روایت میکند کہ پیغمبر کی از صحابہ و تابعین تفضیل ابو بکر و عمر و تقدیم ایشان اختلافی نکرده و اختلافی اگر هست و علی و عثمان است و با لحاظ اقراء و اشتیاج اہل سنت بران است کہ در تقدیم ابو بکر و عمر بر سایر صحابہ و رعایت ترتیب میان ایشان اختلافی نیست و لیکن بعضی از فقہای محدثین در شرح قصیدہ امالیہ نقل کرده اند کہ فضیلت خلفای اربعہ مخصوص است باعلی او لا بد پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و ابن عمر البصری کہ از مشاہیر علمای حدیث است در استیجاب ذکر میکند کہ سلف اختلاف کرده اند و تفضیل ابو بکر و علی و دیگر گوید کہ مروی از مسلمان و ابو ذر و

و جناب و جابر و ابو سعید خدری و زید بن ارمم آن است که علی مرتضی اول کسی است که اسلام آورده و لیکن از جهت خوف ابوطالب کتمان نموده و گفته است که این جماعت از صحابه علی را تفضیل دهند بر هر کس غیر او این کلام ابن عبدالبر است ولیکن بگویند که این مقاله از ابن عبدالبر مقبول و معتبر نیست زیرا که روایت شافعه که مخالف قول حمپور است معتبر نباشد و جمهور ائمه درین باب جماع نقل می کنند و بر تقدیر تسلیم این روایت وی از ان جماعت صحابه که تفضیل علی مرتضی نقل کرده و امثال آن روایات نیز آنچه خطابی از بعضی مشایخ حدیث نقل میکنند که میگویند ابو بکر خیر من علی و علی من ابی بکر و اما تمام الدین سبکی که از اعظم علمای شافعیه است و تطبیقات کبری از بعضی متاخرین نقل کرده است که ایشان تفضیل ختمین مسکنند از جهت ثبوت زوجیت با بضعه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و شیخ جلال الدین سیوطی در کتاب حصائص از امام علی بن اترقی نقل کرده است که فاطمه و برادر وی ابراهیم با اتفاق افضل اند از خلفای اربعه و از امام مالک آورده اند که گفت افضل علی بضعه نبی صلی الله علیه و آله و سلم احد فرمود من بیح کلمی را بر آنکه بگر یا نه رسول الله است تفضیل نه نهم این تفضیل نسبت به دیگران است نه بالیشان میگویند که این همه روایات ضرر مقصود ندارند و منافعی مدعیان نیست مدعیان اینچنانچه تحریر کرده اند اثبات افضلیت بوجهی خاص است و آن مفضولیت بوجهی دیگر منافات ندارد و این فضائل که ذکر کرده شد راجع بکثرت ثواب و نفع اهل اسلام نیست بلکه بمنزله شرف و کرامت جوهر ذات است چه شک نیست که در اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که اجزا او نیز شرفی شانی است که در ذات شیخین نیست بیچکس اورانجامال توقف و انکار نخواهد بود و با وجود آن ثواب شیخین اکثر نفع ایشان در اسلام و اهل آن عظم و او فرست یا نکه قول خطابی که از بعضی مشایخ خود نقل کرده است نیک در توان یافت که چه مقصود دارد خیریت چیست و افضلیت کدام است که گفته است که ابو بکر خیر من علی و علی افضل من ابی بکر اگر در خیریت ابو بکر از بجهی است و افضلیت علی از بجهی دیگر پس این سخن است بیرون از ماده خلاف و خارج از محل نزاع و اگر مراد از خیریت کثرت ثواب است و از افضلیت و جوه دیگر مثل شرف ذات و کرامت است و امثال آن پس منافات

مقبوض مدار و اگر عرضی دیگر و مرادی دیگر وارد میان کند تا معلوم شود که حقیقت حال چیست و الله اعلم کنون سخن در آن مانند مسئله ترتیب فضیلت یعنی است که برهان قاطع بر آن گذشته چنانچه ترتیب خلقت یا ظنی است که دلیل آن امارت و قرآن است که بر حجتان و اولویت رسانند بعضی بر آنند که قطعی است و محتار نرزد اکثر محققین آن است که ظنی است امام احرارین در شراد بعد از اثبات خلافت علی از مرتب بطریق سوال میگویند کنون چه میگویند بعضی از صحابه را تفصیل می دهند بر بعضی دیگر یا از مسئله تفصیل و تفصیل آن سکوت و اعراض میکنند جوابش میگویند که بنا بر مسئله تفصیل بر آن است که امامت منقول است از نبی و افضل جایز نباشد و معظم اهل سنت و جماعت بر آنند که امام فضل باید ولیکن اگر نصب وی موجب سولان برح و مرج و بیجان فتنه و فساد گردد و نصب منقول بر تقدیر ایهیت و استحقاق او و امامت را باجماع صفات و شرائط آن از قرشیت و علم بجلال و سلام و مصالح و دین و اسلام و دوع و عدالت و شهادت و کفایت جایز باشد و میگوید که نزد من این مسئله یعنی اولویت نصب افضل قطعی است و جز اخبار احاد که در غیر این امامت کبری که سخن ما در آن است یعنی امامت نماز که امامت صغراش گویند وارد شده است این است مثل قول آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بفرمودم که اقرأکم یعنی باید که امام در نماز کسی شود که قرآن خوانده تر و علم فقه داننده تر باشد و این خود لقطع نمی رساند پس صحیح آن است که در امامت و خلافت فضیلت شرط نیست پس امامت دلیل فضیلت نتواند بود و نزد ما دلیل دیگر نیست که قاطع بود و دلالت کند بر تفصیل بعضی امام بر بعضی چنانچه در بر حقیقت آن ره نیست و اخباری که در فضایل ایشان ورود یافته متعارض اند پس جز توقف و سکوت سبیلی نباشد ولیکن غالب بر من چنان آید که ابو بکر افضل خلائق است بعد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم بعد از وی عس و ظنون در علی و عثمان متعارض است و میگوید که از علی مرتضی نیز روایت کرده اند که فرموده است بهترین مردم بعد از رسول علیه السلام ابو بکر و عمارت بعد از آن حسد و انانیت است بآنکه بهتر است این ترتیب کلام امام احرارین است در شراد و میگوید که این قولی است که ما بر روی خود اختیار کرده ایم و از راه تقلید مجانبت نموده براه حق و اصح رفته ایم اتهمی و بعضی از

فقهای محدثین از اهل مدینه در شرح مقیّد الیه نقل میکنند که شیخ احمد زروق که از اعظم علمای
 فقها و شایخ مغرب است در شرح عقیده حجت الاسلام میگویی که علمای اخلاف است در آنکه تفصیل قطعی
 است یا قطعی میل شهری بابل است و مختار باقلانی تانی و نیز این تفصیل در ظاهر و باطن است معاً
 یا در ظاهر فقط اینجا نیز در قول است انتهی و قاضی عضد در موافق بعد از ایراد تفصیل فضایل علی رضی
 که شیعه بدان استدلال بر افضلیت وی کرم الله وجهه کرده اند و جواب از آن محل افضلیت بر کثرت
 میگویی بدانکه مسئله افضلیت از آن قبیل است که در وی جزم و یقین راطع نتوان داشت و عقل را غیر
 افضلیت نمی کثرت ثواب بطریق استدلال راه نیست و مستند آن جبر نقل نتواند بود و این مسئله
 نیست که متعلق لعل باشد تا بحجرتن در آن باب اتفاقاً تواند کرد بلکه این مسئله از باب علم و اعتقاد است
 که مطلوب در وی جزم و یقین است و لغوص مذکوره از طسرفین با وجود لغراض دلالت آنها
 قطعی نه و غایت آنکه دلالت آنها بر اختصاص اسباب کثرت ثواب باشد و وجود کثرت اسباب
 ثواب موجب زیادت ثواب قطعاً نبود چه اجر و ثواب لفضل خداست و وابسته بسببی نه و می چانه
 تعالی اگر خواهد غیر مطیع را ثواب دهد که مطیع را ند به چنانچه ما سبق در بیان عقاید معلوم شد و نبوت
 امامت اگر چه قطعی است ولیکن از اینجا قطع با افضلیت لازم نیاید الاغالبین چه امامت بمفضول
 با وجود فاضل نزد اهل سنت و جماعت جایز است و عدم جواز آن قطعی نیست لیکن ما شایخ
 سلف را چنان یافتیم که میگویی افضل ابو بکر است ثم عمر ثم عثمان ثم علی و حسن بن علی ما
 بر ایشان اقتضای آن کند که اعتقاد کنیم که اگر ایشان در سبلی بران نمی داشتند حکم بران
 نمیکردند و اتفاق بران نمی نمودند و مادرین مسئله اتباع ایشان میکنیم و برهه تقلید ایشان می رویم
 و حقیقت امر را عالم الهی تفویض نمیایم و آدمی که از اعظم علمای اصول فقه و کلام است میگویی
 که مراد تفصیل اختصاص یکی از دو شخص افتد لفضل و صفتی که در دیگری نباشد خواه اصل افضلیت
 و صفت چنانکه عالم فاضل تر است از جا بل لصبفت علم که در وی موجود است و در جا بل نه و خواه
 زیادت و کمال آن افضلیت و اصل افضلیت مشترک بود چنانکه یکی را علم گویند از دیگری

که صفت علم در وی زیادت و کمالی دارد که در دیگر نیست اگر چه اصل علم در هر دو مشترک است و باین معنی نیز در صحابه قطع نتوان کرد هر فضلی که در یکی از ایشان اثبات کند دیگری شریک در آن باشد اگر شریک نباشد بفضیلتی دیگر مخصوص بود که در مقابل آن افتد و بکثرت فضائل ترجیح نتوان کرد چه یک فضیلت بجهت زیادت شرف و نفاست لرج تراز صد فضیلت آید چنانچه یک گوهر بقیامت زیاده تراز صد هزار در هم بود پس تواند که صاحب آن فضیلت لرزه آید لکن تالی اجری و توانایی بود که ارباب فضایل کثیره را نبود پس بسزما بفضیلت بمعنی کثرت ثواب نیز منقطع بدنبال این ترجمه کلام موافقت و شرح اوست انتهی و مولانا سعد الدین آفتابزانی در شرح عقاید نسقیه نیز سخن باین طرز گفته است میگوید که ما سلف را بر این یافتیم و ظاهر آن است که اگر ایشان را دلیل بر آن نمی بود حکم بر آن نمی کردند ما خود دلایل جانبین را متعارض یافتیم و این مسئله را از آن قبیل یافتیم که چیزی سه از اعمال بدان متعلق باشد و توقف در وی مخفی بچیزه از واجبات گردد انتهی و بسر بیان کلام محقق دوانی در شرح عقاید عضدیه نیز هم برین سخن است و شیخ ابن حجر مکی در صواعق محرقة که در رد شیعه باو کرده و او باشد طرق کرده و داد آتش و نقصب داده است میگوید که شیخ ابوالحسن شعمری تصریح بدان کرده که تقضیل ابوبکر بر سایر صحابه قطعی است و قاضی ابوبکر باقلانی میگوید که ظنی است و مختار امام الحرمین و رازشاد نیز همین است و صاحب مفهم در شرح صحیح مسلم نیز بطنیت آن کرده و ابن عبدالبر در استیعاب ز عبدالرزاق نقل کرده است که معمر گفته که اگر مردی گوید که عمر افضل از ابوبکر است من منعی نگویم باو بی درستی نکنم و اگر علی را افضل تراز ابوبکر و عمر گوید نیز باو بی درستی نکنم و اگر تقضیل شیخین معترف آید و با ایشان محبت دارد و داد حق و فتاوی ایشان بدینچنین ایشان اهل و مستحق آید و پس عبدالرزاق میگوید که این سخن از معمر بوجه نقل کردم و او را نیز خوش آمد تحسین کرد و شیخ ابن حجر مکی میگوید که لخط و مبنی این عدم من و درستی جز آن نیست که تقضیل مذکور ظنی است نه قطعی و اگر گویند که ظنیت تقضیل مذکور بر قول کسی که دعوی اجماع نکند و گوش بر آید شافیه که جانب خلافت نقل کرده شده بنده مظهر است و لیکن بر تقدیر دعوی اجماع بر فضیلت

مکروه چنانچه راجح و معتاد هم آن است حکم لطینت آن درست نباشد چه اجماع از لایم قطعیه است جوش آن است که در علم اصول فقط مقرر و مبرهن شده است که اجماع دلیل قطعی است و لکن نیز جمیع انواع و اقسامش بلکه قطعی آن قسم است که در آنجا اختلاف اصلا نبود و آنکه در وی خلائی بود اگر چه نشا و نوادر باشد ظنی بود و از قطعیت برآید هر چند آن خلاف جهت شذوذ و ندرتش معتدیه نبود و مانع از انقضا و اجماع نیاید و لکن در اخطاط در حسب وی از مرتبه قطعیه بی تاثیر نبود با آنکه اجماعی که در آنجا است بر همین افضلیت ظنیه است و اهل اجماع نیز قطع آن نکردند آنچنانچه از عبارات ائمه اشارات ایشان مفهوم میگردد پس منفعت ظنیت درین سنه فیه محکوم به است نه عارض حکم بعد از اجماع و مستندش بجز آن نیست که چون بدلیل قطعی ثابت شد که خلافت برین ترتیب است نظا هر آن است که فضیلت نیز بر همین طریق باشد و لکن از ترتیب خلافت ترتیب افضلیت بر وجه قطع و یقین لازم نیاید یا یعنی بینی که اهل سنت بر حقیقت عثمان رضی الله عنه خلافت اجماع دارند و در افضلیت او خلافت پس معلوم شد که از قطعیت خلافت قطعیت افضلیت لازم نیاید و ظنیت افضلیت ظنیت خلافت را مستلزم نگردد و نیز حقیقت فضل همان است که نزد پروردگار تعالی است و اطلاع بر آن حسرت باخبار روحی ممکن نه و اخبار در مع و شنائی همه ایشان ورود یافته و متعاضد آمده است آنها که ادرک زمان وحی و مشاهده احوال آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نموده باشند بقرائن و آثار دریافته باشند و لکن دیگران که نظر بر صرف دلیل و مفهوم کلام اوست و مفهوم کلام متعاضد آید دلیل ایشان سبب تقلید و اتباع پیشینان حسن ظن با ایشان نبود و لکن نظر بر احادیث و اخبار که در فضایل و کمالات اصحاب ورود یافته جز توقف و امساک نیارند و این همه ترجمه صواعق محرقة و حاصل آن بود در وی آنچه از شرح مواقت نقل کرده شد نیز تمامه مذکور است و نیز در صواعق میگوید که ما اهل سنت و جماعت میگوئیم که مسئله افضلیت برین ترتیب ظنی است و لکن بر شیعه لازم آید که قطعی گویند و قابل شوند با افضلیت ابو بکر و عمر رضی الله عنهما و یقیناً زیرا که معتقد ایشان در علی و لعنی و ائمه اثناعشر سلام الله علیهم جمیع عصمت است و خبر معصوم با اتفاق

قطع و یقین است چه کذب بر معصوم جایز نباشد و بصحت رسیده و بتواتر کشیده است
 که علی مرتضی در زمان خلافت و جلوس بر کرسی سلطنت و ایالت علانیه بر ملا در حضور
 شیعه خود مدح و ثنای ابوبکر و عمر رض و بیان افضلیت ایشان می کرد و ذمهی از شهادت
 و دو نفر با سائید صحیحی اثبات آن کرده است و در صحیح بخاری آمده است که آنحضرت
 یعنی علی مرتضی کرم الله وجهه فرموده است امیر الناس بعد النبی صلی الله علیه و سلم
 ابوبکر ثم عمر ثم رجل آخر پسش محمد بن حنفیه رضی الله عنه گفت ثم انت فرمود من مردی
 ام از مسلمانان و این حدیث بطرق متعدد بصحت رسیده است و در بعضی طرق آمده است
 که فرمود انا و اگاه با مشید که بمن رسیده است که جمعی از مردم مرا تفضیل می کنند
 بر ابوبکر و عمر و بر که مرا تفضیل کنند بر ایشان وی منقری است و هر چه بر منقریان می کنند
 بروی گردنی است مالک از امام جعفر صادق دوی از حضرت امام محمد باقر روایت
 میکند که علی مرتضی عمر بن الخطاب که بردای حمیده افتاده بود بگنجهت و ایستاد و فرمود که تکلیس
 را ندانم مجید تر نزد من که برودگار تعالی را بنائند اعمال وی ملاقات کنم الا این مرد حمیده
 بردار او در قطنی روایت میکند که ابوجحیفه که علی مرتضی را افضل است اعتقاد میکرد جامع می روایت
 که مخالفت او میکند پس بخالفت ایشان سخت مخزون شد و پیش حضرت امیر رفت پس
 آنحضرت دست او را گرفته بخانه درون برد و پرسید که یا اباجحیفه سبب سزای تو و لگیر
 تو چیست وی حقیقت حال را عرض کرد فرمود یا اباجحیفه چند دهم ترا که بهترین این است
 کیت گفت بگو فرمود بهترین این است ابوبکر است ثم عمر پس ابوجحیفه گفت عهد کردمندی را
 که این حدیث را پوشیده ندارم که از حضرت مرتضی منشا فرموشیم و هم از ابوجحیفه روایت
 کرده اند که گفت شنیدم علی مرتضی را که بالای منبر کوفه میگفت بهترین این است بعد از پیغمبر
 صلعم ابوبکر است ثم عمر و امثال این اجبار و آثار در غایت شیوع و اشتها آمده بلکه بسبب حد
 تواتر رسیده است و شیعه گویند که این و هر چه ازین باب از ائمه اهل بیت آمده است از باب

خوف و تقیه است یعنی مع ابو بکر و عسکر گفته اند از جهت خوف و ششمان و ترس جان خود گفته اند که اگر
چنین اظهار کنند دیگر ایشان را جای نماند و سلامت از حال ایشان بر خیزد و صمیم قلب و مکنون ضمیر
ایشان بر خلاف آن بود این سخن در غایت بعد و رکاکت است و از اینجا لازم آید که علی مرتضی شیر خدا
و مرکز دایره حق بود چنان و ذلیل و مغلوب و مقهور باشد و از آنها حق و در باطن عاجز و ضایع
است و الله لقب او و لایخافون لوجه الله صفت او و علی مع القرآن و القرآن مع علی منقبت او و دیگر
عجز خوف و کتمان حق را چه محل بود و لشبهرت رسیده و بنوا تر آمده است که وی کرم الله وجهه
در اظهار حق و اقامت لایحیت از پیش احدی خوف و مبالات نداشت و از امام شافعی
رضی الله عنه پرسیدند که علت نفرت خلفا و عدم اجتماع ایشان بر علی مرتضی کرم الله وجهه
چیه باشد گفت آنکه وی در اظهار حق بروی بیچکس یعنی دید و از پیش احدی مبالات نداشت
و مداهنت نمیکرد و شافعی گفت زیرا که وی زاهد بود و زاهد را یا دنیا و یا اهل دنیا مبالاتی نباشد
و عالم بود و عالم را مداهنت نبود و شجاع بود و شجاع را ترس از کس نبود و شریف بود و شریف را پر و ا
کس نباشد و اگر نیز تقیه باشد تقیه در ملا و در غیر او ان خلافت صورت امکان دارد و وی کرم الله
وجهه در خلوت با خلص اصحاب و اتباع خود می گفت و در زمان خلافت غلبه شوکت و نفاذ او مز
بالای منبر بر سر ملامی فرمود و این با تقیه جمع نمی شود و از امام محمد باقر رضی الله تعالی عنه و عن آیات
و اولاده الکرام پرسیدند که ابو بکر و عمر رضی الله عنهما چگونه میگوئی فرمود بخت دوستدارم من ایشان را
گفته مردم چنان گمان برند که توانی مرا از روی خوف و تقیه میگوئی و معتقد باطن تو خطلان این است
فرمود خوف از اجایی باشد نه از اموات بعد از ان بندهت و کموش هشام بن عبدالملک بن مروان
در آمد که امیر وقت و سلطان عهد بود یعنی اگر ما در مع و شنای ابو بکر و عمر خوف و تقیه در نظر باشد
چیز نیست و تقیبه حال هشام بن عبدالملک کنیم که بالفعل امر سلطنت و حکومت بدست تصرف و اختیار
اوست و هر گاه که حال امام محمد باقر که از اجزای علی مرتضی است این بود حال وی کرم الله
وجهه که در اقام و قوت و شجاعت و شدت باس و کثرت عدالت کل کل است قیاس توان

کرد و اگر خود تفسیه بودی با مساویه و بی مروان که میان قریش در جاهلیت و اسلام در غایت کثرت و شدت
 بودند و با بغات و خوارج میگرد و انجام خود او حسب و قتال و اطهار حق و قایم دین بر وجهی نموده که بالاتر
 از ان مقصور نباشد و این نمود مگر از جهت آنکه تا مردین از دائره حق و اعتدال خارج نیاید و وی کرم الله وجهه
 ساکت بود و چون مشاهده کرد که حق تفسیه یافت و کار زین سستی گرفت دیگر رد و ابطال را واجب دید
 و بسا بودی که بعضی از شیعه خود را جهت غلو و افراط و فقه لیدرین شان اخراج میکرد تا عبد الله بن
 سبار بدان فرستاد و شرط کرد که دیگر با وی در یک شهر سکونت نکند و این سبها بودی بود که برت
 وی اظهار اسلام کرد و سب صحابه میکرد و سردار طائفه از روافض بود که در شان علی مرتضی
 ادعای الوهیت میکرد و او را خدای می پرستیدند پس وی کرم الله وجهه ایشان را از پیش خود
 براند و سزا داد و اسراج کرد و چندین نخطب و فضول از علی مرتضی در مدح و ثنای ابوبکر و عمر
 رضی الله عنهما نقل کرده اند که بعد از اطلاع بر آن طاعنی را مجال دم زدن نبود و اگر علمای سنت
 و جماعت در افضلیت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بلکه در قطعیت آن جهان اکتفا نمایند و استدلال کنند کافی
 و وافی بود از سن و اسی که بعضی از اهل تشیع که از جاده الصاف و اعتدال بیرون نبوده اند کرده است که
 عبد الرزاق که از اهل روایت و مشاییر علمای حدیث است گفته است که من افضیل شیخین میگویم
 بجهت تفضیل علی را ایشان را و اگر علی تفضیل ایشان بر خود نمی کرد من نیز نمی کردم گناهی بنظیر تر ازین نبود
 که من سبلی را دوست دارم و مخالفت وی کنم این تمام تر نمیه کلام شیخ ابن حجر بود اگر بیده انصاف
 نگزند اند که در کتب دیگر سخن باین تفضیل کمتر مذکور شده باشد و باید که آخر کلام را با دلیل ضم کرده
 بگرد و اضطراب و استعجال نمایند و الله اعلم و منه التوفیق فبانتة العشق المشق ابعاد خلفا
 اربعة فضل مر باقی عشره مبشره راست و عشره مبشره نام آن ده صحابه است که پیغمبر صلی الله
 علیه و آله وسلم ایشان را بشارت بهشت داده و فرموده ابوبکر فی الجنة و عمر فی الجنة و عثمان فی الجنة
 و علی فی الجنة و طلحه فی الجنة و الزبیر فی الجنة و عبد الرحمن بن عوف فی الجنة و سعد بن ابی وقاص فی الجنة
 و سعد بن زید فی الجنة و ابوعبیده بن الجراح فی الجنة و این ده تن خیار امت و افاضل صحابه و اکابر

قریش و قدوه مهاجرین و اقارب مصطفی اند علی الله علیه وآله وسلم و رضی الله عنهم و مر ایشان را سوابق
و آثار در اسلام ثابت است که دیگران از نیست و شستی بودن ایشان قطعی است و لیکن این قضیت
بشارت مخصوص باب ایشان نیست بلکه غیر ایشان نیز مبشر اند مثل فاطمه و حسن و حسین و خدیجه
و عائشه و حمزه و عباس و سلمان و صهیب و عمار بن یاسر رضی الله تعالی عنهم مثلاً و شهرت این
ده تن بیان لغت بحیث وقوع بشارت ایشان است در حدیث واحد در وقت واحد و ذکر آن در
صحن عقابیکه بیست اتهام بشارت ایشان است و در بر مذیب اهل نزاع که در شان این اکابر تقییر
کنند و براه سواد برونند و عوام خلق پندارند که بشارت بدخول جنت و قطع بدان مخصوص این
عشره است و این گمان غلط محض و جهل میریج است و بعضی از طالب علمان هر بیت خوان که نیم
گامی از جمله عوام بالاتر ندانند که دیگران را نیز بشارت هست و لیکن بشارت این عشره قطعی است
و ازان دیگران قطعی و غیر بالغ بر حسب بشارت این عشره در قوت و شهرت و تواتر است و منشا
این زعم عجم متبع احادیث و تفسیر در خدمت این علم شریف است و تا زمانه غنیم و ما این سبب را
درین روزگار در کتابی مستقل مسمی بحقیق الاشارات فی التیمم البشارت تفصیل تحقیق بیان نموده
و اسامی اهل بشارت را از آنچه در کتب احادیث در نظر آمده ذکر کرده ایم و حق آن است که بشارت
خلفای اراجه و فاطمه و حسن و ائمه را ایشان مشهور است و اصل سجد تواتر معنوی و بشارت
باقی عشره نیز حدیث رسیده و بشارت بعضی دیگر احادیث با تفاوت مراتب آن و حکم در غیر پیشین
آن است که گویند مومنان از اهل جنت اند و کافران از اهل نار بی حسد و قطع در خصوص کسی
سجده یا بنا بر تمام تحقیق آن از کتاب مذکور باید است و با الله التوفیق فاهل بدد بعد از عشره
مبشره فضیلت مر اهل واقعه بدر است که در سال دوم از هجرت واقع شده و باعت ظهو و غرت
اسلام و انجام و عده پروردگار عزرا سمه که بر سول فختار خود کرده بود گذشته و اعدای دین از صنادید
قریش مثل عقبه و شعیبه و ابوجهل و اشعیه ایشان لعنة الله علیهم جمعین در آن غزوه بجهنم رفتند
و بیخ نهار ملائکه موسومین بنصرت مومنان در آنجا غزوه کرده و عشره مبشره هم از اهل بدر اند

الا عثمان رضی اللہ عنہ کہ بحسب تمريض رقیه بنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در بینه مطهره مانده بود
 و آنحضرت اورا نیز از اهل بدر شمرده در سنت غنایم آن شریک گردانید و اهل بدر سیصد و سیزده تن
 اند و بمجمل شبست از قطعا در شان ایشان واقع شده است که ان المدقه طلح علی اهل بدر فقال علما
 باشندم فقه غفرت کم در جای دیگر فرموده که لکن بیضل المدان رجلا شمد بدر او احد میبته و در حدیث آمده
 است که آن لاکه که در غزوه بدر حاضر بودند فضل و غنی در درگاه الهی دارند که دیگران را نیست فاحدا
 بعد از اهل بدر فضیلت از اهل غزوه احد است که در سال چهارم واقع شده و ابتلاسه و شدتی باهل
 اسلام رسیده و دندان مبارک محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در آنجا مجروح شده و خیال نکند
 که دندان مبارک شریف تمام از پنج برآمده و افتاده بودند بلکه گوشه از دندان و پاره از وی شکسته بود
 و سید الشهدا حمزه بن عبدالمطلب از شهدا احد است و هنگام دقن از صحابه کرام در آنجا بشرف
 شهادت رسیدند و عشره مبشره نیز داخل اهل احد اند و سر گروه شرکان در غزوه احد ابو سفیان
 اموی بود که بعد از غزوه بدر سوگند خورد و جماع زن و ادا بان بدن بر خود حرم کرده بود تا انتقام
 خود را از سید المرسلین صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و اصحاب وی بگیرد و اسلام ابو سفیان و معاویه بن ابی سفیان
 بقول مشهور در عام فتح مکه است فاهل بیعتنا الرضوان بیعت الرضوان نام آن بیعت است که
 که مسلمانان اهل اسلام صحابه یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نمودند چنانچه در قرآن مجید
 میفرماید لقد رضی الله عن المؤمنین اذ بايعوا نكحت البطحه و در حدیث آمده است که لایزال
 انرا احد با این نخت الشجره ایشان نیز بهشتیان است قطعی و این ترتیب مذکور در فضیلت مجمع علیه
 است که ابو منصور مرتبی نقل کرده و بعد ازین مذکورین سایر صحابه نیز بحسب فضایل و آمزشی که ایشان
 راست در درجات و مقامات متفاوت خواهند بود و لیکن از علما تصریحی بدان منظور دیگر درود اللہ
 اعلم و بعد از صحابه فضل و کرامت بعلم و تقوی است که ان اگر مکه عند الله اقتداه و بعضی اولاد اصحاب
 را نیز ترتیب فضل آبا ابناء فضیلت کنند الا اولاد فاطمه که از جمده فاضل تر اند رضی اللہ عنهم جمعین
 و فاطمه سیده النساء اهل الجنة و الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة این مسلک را

در بیان اهل بیت الرضوان

علمیه در مقابل ذکر کرده ایم زجت تطیعت می برزعم این نادان که قطعیت بشارت را مخصوص بعشره
 مبشره دارند و چنانکه علما بر عزم رفته اتهام بشان عشره کرده و تخصیص ذکر کرده اند اگر بر عزم تمام
 اتهام بزرگ این است تن پاک و ذکر فضایل اهل بیت نبوت کنند نیز مناسب باشد و این حدیث
 دلالت دارد بر فضل فاطمه زهرا رضی الله عنها بر تمامه سادات و مومنات که عنوان لسانا اهل الحجة شامل الشیخ
 است حتی از مریم بنت عمران و عایشه و خدیجه که ذکره اسپطی و در بعضی احادیث تفصیل فاطمه زهرا
 مطلق واقع شده است چنانچه این حدیث و امثال آن و در بعضی احادیث مریم را رضی الله عنها
 از عموم نسائ که زهرا رضی الله عنها برایشان تفصیل داده است اشتنا کرده و این احتمال مساوات عکس
 نیز دارد و در جانی دیگر فرموده که افضل نسائ فاطمه و خدیجه و عایشه و مریم و آسیه است
 و ظهیر این حدیث مساوات یا توقف است و در حدیثی دیگر آمده است که فاطمه درین است
 مثل مریم است در قوم خود یعنی فاضل تر از غیر خود تو اند که اختلاف این اخبار بحیث تدرج اطلاع
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر فضیلت فاطمه بوحی و سلام پروردگار تا آخر عموم افضل و
 بر تمامه نسای عالم ثابت شد و الله اعلم و بعضی از علما عایشه را افضل بنهند بر فاطمه از جهت
 آنکه وی با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در بهشت باشد و فاطمه با علی و لا بد مقام و مکان چنانچه
 اعلی و ارفع و اشرف باشد از مقام علی و لیکن در احادیث واقع شده است که با فاطمه خطاب
 کرده که من و تو و علی و حسن و حسین در یک مقام و یک مکان خواهیم بود و نیز میگویند که عایشه
 مجتهده بود و در زمان خلفای اربعه فتوی میداد و اجتناب میکرد و گویند که عایشه بعد از خدیجه
 افضل نسائ عالم است و سیوطی در فتاوی میگوید در اینجا سه نذهب است اصح نذهب آنکه
 فاطمه رضی الله عنها افضل است از عایشه و بعضی مساوات رفته و بعضی در توقف مانده و بسیاری
 از علمای حنفیه و بعضی از شافعیه متوقف مانده و چون مالک اند چون مالک را از ان پسندید
 گفت فاطمه نصفه من البنی فاطمه بزرگ پاره پیغمبر است و لا افضل علی نصفه من رسول الله احد
 من بر بزرگ پاره پیغمبر هیچکس را فضیلت ندهم و امام سبکی فرموده که آنچه مختار ما و دین ما است

فانوسی را اولاد او است و فاضل تراند

آن است که فاطمه افضل است و بعد از وی مآورش بحکیم بعد از آن عالیه رضی الله عنهن جمعین بود
میگویند که افضل انسا مریم و فاطمه است و افضل امات المؤمنین خدیجه و عایشه است و در خصایص
خیزی مذکور است که در ترکیب و عالیه نیز اختلاف دارند و جماعتی متقدمین بقریب کرده اند که
خدیجه افضل است و در بعضی احادیث آمده است که افضل و اکمل انسا عالم مریم بنت عمران
و فاطمه بنت محمد صلعم و آسیه امه فرعون است و در بعضی روایات بجای لفظ آسیه امه
فرعون بنت مزاحم واقع شده شیخ ابن حجر عسقلانی میفرماید که در اینجا تصریح است بافضلیت
فاطمه زهره از عالیه صدیق رضی الله تعالی عنهما و مراد به انسا در حدیث افضل عایشه علی انسا افضل
الشریه علی غیره من الطعام که دلیل افضلیت عایشه است غیر انسا اربعه مذکور باشد جمعا بین
الاوله انتهى قال البیهقی الضعیف اصلح الله حاله که حق آن میباشد که وجود افضلیت مختلف است
ولیکن از احادیث چنان معلوم میشود که فاطمه اصعب او لا بود نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم و بعد از خدیجه عالیه اصعب از ولج و اگر نه در وجه فضیلت و محبت مختلف دارند شکل شود با
در بعضی احادیث دیگر آمده است که محبوب ترین مردم از جنس زنان پیش پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم عایشه بود و از مردان پدرش و در جای دیگر آمده که محبوب ترین انسا فاطمه و محبوب ترین آن
علی بود بلکه بعضی علما گفته اند اگر چه سختی است در رعایت شدن ذکاء عایشه افضل تر است از هر که
غیر اوست حتی از پدرش که ابو بکر صدیق باشد پس اگر نه حیثیت مختلف اعتبار کنند این سخن معنی
ندارد و نیز افضلیت بمعنی کثرت ثواب حقیقت حال آن نزد باری تعالی است و بحسب شرف
ذات و طهارت طینت و پاکي جوهر بیکس لفاطمه و حسن و حسین و دیگر اهل بیت زهد و الله اعلم
و الخلافة بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم ثلاثون سنه ثم بعد هاملک و امامة و در
حدیث آمده است که خلافت بعدی ثلاثون سنه ثم لعیبه بعدا لملکاء و مناصبهم ما یدرک خلافت پس از سن
سی سال است و بعد از سی سال خلافت نباشد بلکه ملکی گزیده بود که از انبیا و پیغمبر است
مانند تمامی سی سال بشهادت امیر المؤمنین علی مرتضی شد و تحقیق آن است که شش ماه

مجموعه کتب معتبره در علوم دینی و تاریخی و فلسفی و فقهی و طب و هنر و ادب و غیره
در دسترس است و در صورت نیاز می توان به این مجموعه مراجعه کرد

از سی سال باقی بود که امام المسلمین بن علی بن ابی طالب روی خلیفه بود و تمامی خلافت بموت وی شد پس معاویه رضی الله عنه و بعد از او خلیفه بنیامی شد بلکه ملوک و امرا و پادشاهانند و آنکه امرای عباسی را خلفا گویند بجز وقت با ظاهر است و محقق حنفیه شیخ کمال الدین بن همام در مسأله میگوید که تمامه اهل حق اتفاق دارند بر آنکه معاویه رضی الله عنه ملوک است نه از خلفا و شاخ اهل سنت را خلاف است که وی بعد از وفات امیر المؤمنین حضرت علی امام شد یا نه بعضی گویند شد و بعضی گویند نشد و آنها که گویند شدند مراد ایشان آن است که امام شدن وی بعد از تسلیم امام حسن است امر را بوی ائمتی و نکت عن ذکر الصحیح الاخییر سوش اهل سنت و جماعت آن است که صحابه پیغمبر را جز بخیار بیاوردند کنند و لعن و سب و شتم و اعتراض و انکار بر ایشان نکنند و با ایشان براه سودا و بزرگواری و مدارج بیت گناه داشت نسبت صحبت با آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دور و در فضایل و مناقب ایشان در آیات و احادیث عموما مثل محمد رسول الله و الذین معه الایه و مثل رضی الله عنهم و رضوعه و صحابی کالجوم باهم اقتدیتم و اهدتیم و اگر موالصحابی فانهم خیارکم و الله الدقی صحابی الله الدقی صحابی لاتخذوهم غرضا من بعدی فمن اجهم و منی اجهم و من الغضبه فی بعضی الغضبه و من اذا هم فقد اذنی و من اذا انی فقد اذنی الله و من الله فیو شک ان یاخذوه و اکتیاز بعضی ایشان در مشاجرات و محاربات تصدیق و حفظ حقوق اهل بیت نبوی و رعایت ادب با ایشان نقل کنند بعد از تسلیم صحت آن اخبار از ان اغماض کنند و فائض و رزق و گفته نا گفته و شنیده ناشنیده انکارند زیرا که صحبت ایشان با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یقینی است و اقلدای دیگر ظنی و ظن با یقین معارض نگردد و یقینی ظنی متزوک نشود و با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و سنت با معاویه و عمر و بن عاص و مغیره بن شعبه و شباه و مثال ایشان است هر که براه اتباع مشتای سنت و جماعت رود گو زبان را از سب و لعن ایشان بر بندد و اگر چه جهت بقول بعضی امور که قد متزوک از ان سب حد تو اتر رسیده است و ارباب سیر و تواریخ نقل کنند باطن را در حشمتی و خاطر را که دورتی دست دهد با وجود آن سلامت در اغماض و کف لسان است و آثار آمده است که

در غزوه صفین شخصی را از جانب معاویه نیز دایره اسیر کرده آوردند یکی از حاضران بر حال وی ترجمه آورد و گفت سبحان الله من میل نم کردی مسلمان بودی و مسلمان خوب بودی حینت که آخر حال و اینچنین شد حضرت علی فرمود که چه گوئی وی هنوز مسلمان است و بالجمله سب طومن در ایشان اگر مخالف دلیل قطعی بود کفر است چنانچه قزن حضرت عائشه بزمانه اذ الله من ذلک که چهارست ذیل وی از ان مخصوص قرآنی ثابت شده و الایعت و نسق بود و علمای سنت و جماعت گویند که نهایت کار معاویه و امثال وی بونی و حسرت و رج است بر امام برحق و خلیفه مطلق که علی رضی یا شت چنانچه در حدیث عمار بن یاسر که بسیر حدیث است و قوا از معنوی رسیده است تفشک الفتنه الباغیه تدعوهم الی الخبیثه و یعدو علی النار الثبات آن میکنند و آن موجب کفر و سب است و بیعت نکرد و او را سب کجی از علمای مجتهدین و سلف صالحین بمن بر ایشان منقول نشده است و در اصل عاوت و شبیهه ایل سنت ترک سب و لمن است که المؤمن لیس طبعان لعنت بر خصوص شخصی اگر چه کافر بود حسب این نزد چه دانی که عاقبت کار او با یان و سعادت بود مگر آنکه یقین معلوم شود که موت وی بر کفر و شقاق است تا آنکه لعنتی در زیر شقی نیز توقف کنند و بعضی براه غلو و افراط در شان وی و موالات وی روند و گویند که وی بعد از ان که اتفاق مسلمانان همیشه اطاعت وی بر امام حسین و اشیب نمود با بعد از انکه قول دین نه الا اعتقاد که با وجود امام حسین امام و امیر شود و اتفاق مسلمانان بروی کی شت جمعی از صحابه که در زمان او بودند و اولاد و اصحاب هم منکر و خارج از اطاعت او بود و نیز جماعت از مدینه طهره بشام نزد وی گریه و جزیر رفتند و او جانیزهای سخی و بایه های نبی نزد ایشان نهاده اجد از آنکه حال قباحت مال او را دیدند بدینیه باز آمدند و حمله جمعیت وی کردند و گفتند که وی عدو الله و شراب خمر و تارک صلوة و زانی و فاسق و مستحل محارم است و بعضی دیگر گویند که وی امر قبضت آنحضرت نکرده و بدان راضی نبود و بعد از قتل وی و اهل بیت وی سرور و مستبشر نشده و این سخن نیز مردود و باطل است چه عداوت آن بی سعادت با اهل بیت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم

بجای آنکه
در سعادت
نرسد

و استبشار روی تقبل ایشان و اذلال و اهانته او را ایشان را بدرجه توانتر منموی رسیده است و آنکه آن تکلف و مبارزه است و بعضی دیگر گویند که قتل امام حسین گناه کبیره است چه قتل نفس مومن بناحق کبیره است تکفر و لعنت مخصوص بکافران است و لعنت شعری که از باب این اقاویل با جادیش نبوی که ناطق اند با آنکه بغض و عداوت و ایز او اهانته و اولاد او موجب بغض و ایز او اهانته رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است چه میگویند و آن سبب کفر و موجب لعن و مخلوق از جهنم است بلاشک بوجوب آیه ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخرق و اعداء له و عذابا مبینا و بعضی دیگر گویند که خائنت وی معلوم نیست شاید که او بعد از ارتکاب آن کفر و معصیت توبه کرده باشد و در نفس خیسر بر توبه رفته باشد و میل امام محمد غزالی در احیای العلوم باین حکایت است و بعضی از علمای سلف و اعلام است مثل امام احمد حنبل و اشمال را بر روی لعنت کرده اند و این جویزی که کمال شدت و عصیبت در حفظ سنت و شریعت دارد در کتاب خود لعن وی را از سلف نقل کرده است و بعضی منع کرده اند و بعضی متوقف مانده اند و با جمله وی بنحوض ترین مردم است نزد ما و کابالی که این بخت بی سعادت درین است کرده پیم کس کرده بعد از قتل امام حسین و اهانته اهل بیت لشکر تخریب بدنیه مطهره و قتل اهل آنجا فرستاده و بقیاده اصحابه و تابعین را بر تقبل کرده و بعد از تخریب مدینه امر با بنهدام که معطره و قتل عبداللہ بن زبیر کرده و هم در اثنای این حالت از دنیا بجهنم شتافتند دیگر احتمال توبه و رجوع او را خداوند حق تعالی در لهای ما را و تمامه مسلمانان را از محبت و موالات وی و اعوان و انصار وی و هر که با اهل بیت نبوی بر بوده و بداند تشیده و حق ایشان را پایمال کرده و با ایشان براه محبت و صدق عقیدت نیست دزدوده نگاه دارد و ما را و محبان ما را در زمره محبان ایشان محشور گرداند و در دنیا و آخرت بر دین و کیش ایشان دارد بجزرته البنی و الالاحقاد و بینه و کرده و هو قریب مجیب امین و المجتهد یخطی و لیسب نذیب منتاران است که مجتهد گاهی خطائیز کند و وی در خطائی که کند معذرت است بلکه ما جو چه آنچه در وسع وی بود از نبل مجبور کرد و افاضه ثواب بدست حق تعالی است و در

حدیث آمده است ان خطا فلک ستوان هبت فلک ستان و بعضی گویند که هر محتبه
 مصیب است و حق در شان وی همان است که موادی اجتهاد است و این اختلاف در فرعیات
 و عملیات و احکام فقه است چه اولی و اخری بغالب ظن درین باب کافی است و جزم و یقین در کما
 نه و الا در اعتقادات مسایل کلامیه حق یکی است چه آن خبر است از واقع و نفس الامر و واقع و
 نفس الامر سبب یکی نباشد و شراطلا اجتهاد و احکام آن و تعلیه غیر مجتهد را و التزام آن مجموع
 ازان و محل خود معلوم است و لکن احدی من اهل القبلة اهل قبله یعنی آنها که نماز بجانب قبله
 مسلمانان کنند و کتاب و سنت تمسک نمایند و تلفظ بشهادتین کنند کافر بناگینت اگر چه از
 بعضی کلمات ایشان کفر لازم آید ولیکن باو ام که التزام آن نکنند یا لزوم در رعایت نمودن نمود
 تکفیر نباید کرد و تا ممکن است توجیه و اصلاح حال مسلمانان باید کرد و مبارزت ب تکفیر و تعلیه نباید کرد
 و در حدیث آمده است که هر که دیگری را کافر گوید یا کفر وی در نفس الامر کافر نبود قائل بافضل کافر گردد
 و حکم نیز همچنین آن است اگر آنکس ستمی نیست نمودن او و قائل عاید گرد پس عیاد در منزل من تکفیر باشد و الله اعلم
 و رسول البشر افضل من رسول الملائکه و عامه البشر افضل من عامه الملائکه و الوصل الملائکه افضل من عامه البشر
 انبیا و رسول نافع صلترا انداز خواص ملائکه که پیغمبران و رسولان ایشان باشند و عوام بشر که را اولیا
 غیر نبیاء انداز او لیا و اقیافا صلترا انداز عوام ملائکه و خواص ملائکه فاضلتر انداز عوام بشر و حجاب
 اجماع است که اصلا خلاقی در آن نیست و دلیل بر افضلیت بشر از ملک این گفته اند که حق سبحانه
 و تعالی امر کرد ملائکه را بسجود آدم و سجود عظیم و انهر انواع خدمت است و مقتضای حکمت امر ادنی است
 سجدت اعلی و چون افضلیت آدم ثابت شد افضلیت قائم انبیا به ثبوت پیوست عدم القائل
 بالفعل و این سخن از ایشان لغایت غریب است حکمتیهای پروردگار تعالی را که احاطه تواند کرد
 که بصیحت حکمتیهای او را و دانند گاهی اعلی را که سجدت ادنی تا کمال قدرت خود ظاهر کنند
 بیفعل الله ما یشاء و حکم مایر میز تا آنکه غریب است و جماعت رعایت حکمت بروی تعالی
 نیز واجب نیست مگر آنکه این دلیل را الزامی دارند بر مقرر که قائل اند بافضلیت ملائکه و دلیل

بیان آنکه اول اعتبار آنست که در زمان وجود تعالی و کما فی سابقه

در بیان آنست

دیگر آنکه طاعات و عبادات تحصیل کمالات با عملاتی و عموماً شوق و همبست است و در جزالت ثواب
 و خیریت جزا اتم و داخل اگر مراد با تفصیلت کثرت ثواب است این دلیل تام است ولیکن نزا است
 و تجرد از عموماً جسمانی و کدورت هیولانی نماند در جانب افضلیت ملائکه است و لهذا بعضی اهل تحقیق
 بر آن رفته اند که حیثیت مختلف است و نزاع لفظی است از حیثیت صعوبت عبادت و شدت
 مجاهدت بشر افضل است و از جهت قرب بمبدء او نزاهت و محبت و نورانیت ملائکه و کمال
 انسان و ترقی او در آنست که بقرب ملائکه برسد و بملکوت اعلیٰ ملحق گردد و باز اگر جمیع اینان
 در منظریت او مراد است و صفات الهی را در استملاک الهی تعالیٰ مراد و نظر افتد اینجانب راجح آید گفته
 اند که دلیل متقاض است مسئله ظنی است و یقین را بدان راه نیست و الله اعلم و با وجود آن
 اعتقاد باید کرد که سید رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سید کائنات و افضل مخلوقات
 است من الهین و الانس و الملائکه و ید آنکه تفضیل انبیاء بر ملائکه چنانچه تقریر یافت مذنب جمیع
 اهل سنت و جماعت است و نزد معتزله و بعضی اشاعره ملائکه افضل اند از بشر و منقول از امام عظیم
 ابو صفی کوفی درین مسئله توقف و تردد است از جهت تقاض اوله و گویند که وی اول قائل
 بود با فضیلت ملک از بشر و در آخر از آن رجوع کرده با فضیلت بشر آمد و منقول از قاضی ابوبکر
 باقلانی نیز توقف است و در حقیقت جهل باین کیفیت قاضی در ایمان و کمال آن نیست و از
 امام تلج الدین سبکی که از مشاهیر ائمه شافعیه است نقل کرده اند که وی گفته است اگر کسی
 مدت عمر او بگذرد و در خاطرش تفضیل انبیاء بر ملائکه خطور نکند امیدوارم که روز قیامت از آن حال
 نگذرد و انچه بعضی گفته اند که ظاهر در آنست که مسئله تفضیل در هر جا که باشد همین حکم داشته
 باشد و حال کلام اختلاف حیثیات و تقدیمات است و الله اعلم و کلمات اولیاء حق
 ولی سبابت است از شخصی که بجز بر معرفت و تکریم طاعات و تقنات معاصی و اعراض از
 آنهاک در لذات و شهوات مباحه موصوف باشد اگر از وی خلاق عادی بوجود آید و یا باشد
 و این در حقیقت معجزه نبی است که این ولی از امت اوست مثلاً معجزات آنحضرت صلی الله

بیان کرد تا در اول تفسیر این مباحث امام معجزه

علیه و آله و سلم انواع از بعضی از آنها پیش از بعثت و وقوع یافته و آنرا ارباصات گویند و بعضی بعد از بعثت
 در حالت حیات و دیگر بعد از طاعت و می از تابان وی که اولیای امت باشند بوجود می آید این تیز از معجزات
 اوست که دلالت بر صدق وی و صحت دین وی میکند و وجود کرامات از بعضی صحابه و اولیای امت
 بطریق شہرت و تواتر ثبوت یافته است که تردد و انکار در اینجا مجال نباشد خصوصاً از بعضی
 اعظام و اولیای مثل غوث اشعلین شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی و مثال ایشان امام عبدالله
 یافعی حجت الله علیه گفته است کرامات بلغت حد التواتر و معلوم بالاتفاق مابقت مثلها من
 احدین شیوخ آفاق و بعضی گویند که کرامت ولی از جنس معجزات نبی نباشد مثل شوق فخر
 و سلام حرم و سجده شجره مثلاً و بعضی گویند که صدور کرامت از ولی تعلق و اختیار بود و البته
 بی مقارنت دعوی ولایت و کرامت بود حق آن است که هر چه از نبی بطریق معجزه صادر گردد
 جایز بود که از ولی بطریق کرامت ظهور یابد و تخصیص و تعلق عدم استبداد صحیح نیست هم با اختیار
 بود و هم بی اختیار و گاهی از بعضی اباب تکلیف که قدم صدق ایشان در مقام ولایت راسخ و ثابت
 است بدعوی صادق نیز مقرون گردد و در حقیقت این دعوی راجع بدعوی صادق نبی و صحت
 نبوت است قالوا و کان الشیخ محی الدین عبدالقادر کثیر الدعوی بجنس الحق فی حق و آنچه منافی است
 دعوی نبوت است و معاذ الله از ادعای دین و مستحق امانت و ولنت گردد و وجود کرامت شرط
 ولایت نیست ولی باشد که از وی هرگز کرامتی ظاهر نگردد و اصل ولایت استقامت بر دین
 است که الاستقامت فوق الکرامه و حکمت در اظهار او در ابتدای تریب سالک و تکمیل یقین است
 تا در جد و جهت و سلوک حسیت و چالاک تر گردد و در آنها برای تربیت مردمان و از اهل تردد و انکار
 ایشان بود و جمله اقسام خوارق چهار است اگر مقرون با ایمان و عمل صالح نیست آن را مکر و استلحاح
 گویند و اگر با ایمان و عمل صالح و کمال معرفت و تقوی بود آن را کرامت نامند و اگر مقرون بدعوی
 نبوت بود آن معجزه است و گاهی از عوام مؤمنین و اهل صلاح نیز خبری از این باب ظهور یابد
 آن را معونت گویند و بجز حقیقت بحر و طلسمات و شعبده از خوارق عادت نبوده چه آن بدخلت

ملامت خوارق چهار است

عمل و اسباب بود که هر که مباشرت آن اسباب کند بحکم جریان عادت بران مترتب گردد و چنانچه
 مترتب شفا بر علاج طبیب حاوی عادت آن است که نه این چنین بود و لا یبلغ ولی در حجت الا نبیاء
 و نبیح ولی بر جبرینی برسد زیرا که انبیا معصوم اند از معاصی و مأمون اند از غزل و خوف خاست
 و مکرم اند بوحی و مشاهد ملک و مأمورند به تبلیغ احکام و ارشاد انام بعد از انصاف بحالائی که اولیا
 دارند و بالجملة افضلیت بنی اذ ولی امر متیقن و قطع به است و هر که بر خلاف آن اعتقاد کند
 کافر است صرح به العلماء و آنکه گفته اند که الولاية افضل من النبوة ترجیح و تقفیل ولایت کند بر نبوت
 نه تقفیل ولی بر نبی چه ولایت نسبت قرب مع الله است و استفاضت از جناب اقدس وی
 و نبوت انبیا و اخبار بخلق و اقامت کمالات بر ایشان و لا بد لکن نسبت شریف تر و فاضل تر ازین
 نسبت بود و نبی جامع هر دو نسبت است پس فاضل تر بود از ولی که صاحب نسبت اولی است
 و بس و با وجود آن این سخن موهوم خلاف مقصود است اطلاق ان جایز نباشد و قال آن نیز معلوم
 نیست که نسبت اگر مراد بدان ترجیح و تقفیل ولی بر نبی است باطل و واجب المراد است هر که گفته
 باشد و لا یصل العبد الی حیث سیقط عنده الامر و النبی بنده تا عاقل است بجای نرسد که کالیف
 شریعی از وی سقوط پذیرد چنانکه اهل الحاد و اباحت گویند که چون بنده نهایت محبت رسیده
 و صفائی قلبش حاصل شد و ایمانش راسخ گشت امر شریع از وی ساقط گردد و پروردگار تلقائی
 باز کتاب یکبارش به روزی نفرستد و عذاب نکند و این سخن کفر و ضلالت است این از خلیفان
 چه میگویند هر گاه که محبت غالب آمد و قلب صافی شد و ایمان راسخ گردید باید که طاعت و بندگی
 بیشتر و کامل تر گردد نه آنکه نقصان پذیرد و ساقط شود مگر فتن بران و عذاب کردن در مشیت است
 تعالی اگر خواهد بگذرد و اگر خواهد بجزید و اما سقوط تکلیف صورت ندارد و بالا تر از انبیا صلوات الله و سلامه
 علیهم جمعین در محبت و ایمان کسیت و حال آنکه تکلیف در حق ایشان اتم و کامل است انجا گویند
 که فعل انبیا علیهم السلام برای توضیح و تشریح احکام است پس ترک آن از ایشان لائق نباشد
 اینقدر نفهمند که سنتی تشریح حسبیت تشریح برای آن است که تا مردم بدان عمل کنند و راه سعادت

ایشان بر زمین مردم باید که عمل بکنند تا مصلحت تشریح باطل نگردد پس معنی تشریح معین
 ایجاد آمد و سقوط تکلیف بآن منافات دارد و الذی خصوص عجل علی ظواهرها آیات و احادیث
 را بر ظاهرش باید گذاشت و بی ضرورت تاویل نباید کرد و تحقیق این مقام و شرائط تاویل مجوز
 و عدم جواز آن از کتاب التفیقه بین الکفر و الزندقه که از مصنفات امام حجه الاسلام است با طلب
 داشت و الله الموفق والهدی و عبدالمعتمد علیها اهل الباطن الحاد فرقه باطنیه و طایفه
 گویند که از قرآن و احادیث معانی ظاهر و در نیست مراد از ان رموز و اشارات باطن است که هیچکس
 بدان پی نبرد مگر معلم و معلم امام معصوم را گویند که معرفت حق بی تعلیم وی حاصل نگردد و این سخن از
 زندقه و الهیاد است اگر معنی ظاهر مراد نیست چندین ناز و روزه و طاعات و عبادات از شرایح
 و احکام از کجا ثابت شده و بچه چیز معلوم گردیده و اگر هیچکس راه و موصول بدان نیست پس تزل
 کتب و بیان شرایح چیست و معلم که ایشان میگویند بالاتر از پیغمبر و صحاب و اتباع وی
 که خواهد بود و ایشان خود معانی ظاهر را اراده می نمودند و لفظ ایران امری موجودند و بحقیقت بمقتضی
 این ملاحظه الباطل شریعت و انسا و دین است قد علم الله و لعنهم و اهل تحقیق از ارباب
 اشارات گویند که مراد بمقصود معانی ظاهر است قطعا و با وجود آن در آن رموز و اشارات است
 که با ظاهر منافات ندارد مثلا فرعون و موسی در خارج هستند و قضایا و وقایع که میان ایشان
 وقوع یافته ثابت است و با وجود آن اگر آن را اشارتی بقضیه روح و نفس مثلا دارند صورتی
 دارند آنکه گویند اینجا نه موسی است و نه فرعون مراد همان روح و نفس است فقط فاعل شکلی
 امر است موسی علیه السلام که زمین بود ای مقدس بره ادب رود و نعلین خود را بکشد
 و پایی بر تنه بیاید و با وجود آن اشارت است با سراج کوشین و اسقاط آن از لفظ در مقام
 تقدس قرب و محبت مولی تعالی نه آنکه اینجا نه وادی مقدس است و نه موسی و نه نعلین
 لغوی یاوه تر و نامعقول تر ازین نباشد لسان الله العاقبه و فی دعاء الکلیه اللهم

بسیار از کتب باطنیه و طایفه

نفع عظیم است مردم را و احادیث و آثار درین باب بسیار است و نماز جنازه نیزین باب است که در حدیث آمده است که بر جنازه که صد کس از مسلمانان نماز گذارند و شفاعت طلبند البته مغفور است سعد بن عبادہ را رضی اللہ عنہ مادرش فوت کرد از حضرت پرسید که افضل صدقات درین باب چه باشد فرمود دادن آب مرثیگان را بهترین صدقات و افضل ترین خیرات است پس سعد رضی اللہ عنہ چاہی کند و گفت ہذا لام سعد و در حدیث دیگر آمده است کہ الدعای برد البلاء و الصدقة تطفی غضب الرب و عار د بلا کند و صدقة آتش ششم الہی را سرد گرداند یعنی از جیسا و اموات در دنیا و آخرت و نیز در حدیث آمده است کہ عالم و متعلم چون بر قریہ بگذرند تا جہیل روز عذاب از مقبرہ آن قریہ برگزینند ازینجا افضل علم تعلیم ظاهر شود کہ سیت و نیز ثابت شود کہ نصب محافظ و مدرسین در مقابل مجرم بود و اللہ الموفق و اللہ العجیب الدعوات و قاضی الحاجات حق سبحانہ تعالی بکرم و فضل خویش قبول کننده دعاها و برآورنده حاجتهاست بندگان است دعا اگر بصدق توجه و حضور دل و تضرع و زاری بود البته مستجاب است یاد در دنیا یاد در آخرت و اجابت دعا را اثر الطوموانع است و اکثر الطوموانع حضور قلب و اکل حلال است و اشد موانع استبطا و استجمال یعنی گوید بسیار دعا کردیم نتیجہ مستجاب نشد و با وجود عدم شر الطوموانع فضل و کرم و رحمت پروردگار تعالی باقی است و با جملہ دعای عبادت است کہ الدعای صحیح العبادۃ همچنانکہ عبادت در اوقات مخصوصہ با سبب خاص واجب بود دعای نیز در وقت نزول بلا و وجود عنال لازم گردد و مشروع و مندوب باشد فرمان باری تعالی است ادعونی استجب لکم یعنی منوای ای منی دست ارد دعا کردن مدارد با اجابت بار و امیت چهار یس دعاها کان زیان است و وبال ہذا کرم می نشنودشان ذوالجلال ہذا

شکلا فرامی در حضرت سلطان بیاد اسپ تازی طلبید و سلطان در بیلان گاو زراعت بومی عطا فرماید
 این در صورت منع است و در معنی اجابت بطریق احسن و انفع چه آن اسپ تازی سرگردان او شکست
 منقش از آن عین مصلحت و محض لطف است اگر بفرهنگ گاو زراعت در حق او بهتر از اسپ تازی است
 و منع و توقف اجابت دعای و قبول دنیاوی و شبهوات نفس که از درگاه قرب دور اند از دولتند
 آخرت کشید هم ازین باب است و کسی که فهم عن الدجوس اظنن بالمدحال و نت او شود منع و
 عطا در حق او یکی ابا باشد از نجاست که گفته اند العطاء من خلق حرمان و المنع من لعم
 احسان و دعای کافر مستجاب نبود و مواد جاء الکافون الا فی ضلال مگر در امور دنیوی
 و دعای منظم مستجاب است اگر چه کافر بود و الله اعلم و یجوز الصلوة خلف کل بدو قاجو
 جماعت در نماز دست نیاید داد و عقیده با امام متقی و متورع نباید بود و بجهت آن فضیلت عبادت
 که بی شبهه از سنن موهکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ترک نباید کرد و آن قدر که آن
 حضرت را تا نکند در اکثر جماعت و اجتماع و ایلاف بود در جای دیگر نبود و نم اگر مرد
 صالح و متقی برای امامت پیدا شود بهتر و الا هر که باشد نماز جماعت باید که از دو هر چند که فاسق بود
 بشتر بلکه فسق و فجور وی بیشتر گردد و علم با حکام و ارکان نماز و قدر مایه جزیه الصلوة از قرآن
 یاد داشته باشد و نوزی المسیح علی الخفین فی الحضرة السفر اعتقاد مسیح موزه از علامات
 سنت و جماعت داشته اند و حضرت یک شبان روز و در سفر سه شبان روز و گفته اند که علامت
 سنت و جماعت سه چیز است تقبیل الشخین و محبة الخفین و المسح علی الخفین ابو بکر و عمر را قبال
 دانستن و علی و عثمان را محبت داشتن و جواز مسح موزه را اعتقاد کردن این سه چیز نشانه اهل
 سنت و جماعت است که اهل بدعت بدان قایل نیستند و امام حسن بصری گوید هفتاد تن از صحابه
 را در یافتم که مسح خفین را می داشتند و از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه از آن پرسیدند
 فرمود مسافرا سه شب و روز و مقیم را یک شب و روز بود این چنین شنیدم از پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم در جائی دیگر فرموده است که اگر دین و شریعت بقیاس و عقل بودی

بهر که در مسیح موزه را اعتقاد صحیح است او را نکند در آن دست است بشکرت است

پایان موزه مساولی بودی ولیکن ماروین هر کس که شرع است و مسح در شرع بر روی موزه آمده است
 دیگر بدانکه اگر چه عزیمت در شستن باها است و مسح کردن بر موزه خضت است ولیکن جواز آن را
 مستفاد باید بود و محل تهمت اگر اختیار هم بر خضت افند بمصلحت قریب تر باشد و استیصال
 العصیة صغیرة کانت او کبیرة و استغناء کفرا گناه رصغیره باشد یا کبیره خلال دانستن و بسبک
 داشتن کفر است اگر چه غلبه شهوت و علم بشریت با تکاب آن مبتلا گردد ولیکن باید که آن را
 گناه داند و تفسیر خود مستوف آید و سبک پنداشتن صغیره بآن نوع بود که آن را بیسبک ندانند و صلا
 مستوجب عقوبت نه پندارد و الا ظاهر است که صغیره سبک تر از کبیره است و اثر وی کمتر
 از دست و الاستغناء علی الشریعة و لا استمانتها من کفرا استثناء آخرت و امانت شریعت کفر است
 چه آن خلاصت کذب و انکار است و الهزال بالکفر کفر اگر تلفظ بکلمه کفر بطریق نهرل کسب بی آنکه
 معنی او مراد دارد و اعتقاد بدان کس کافر شود چه نهرل موجب استخفاف است و هر گاه
 استخفاف معصیت کفر بود استخفاف کفر بطریق اولی کسب باشد هر چند قدر اندک آن
 کلمه کفر است زیرا که جهل درین باب ندر نبود و نیز بعضی علماء اگر کفر بودن آن ندانند مغذور است
 و این بر تقدیری است که تلفظ بدان عمداً است اما اگر بطریق خطا و سهو و سبقت لسانی بر زبان
 آید کفر نبود و جماعاً و لا ینحکم بکفر الشکون است طالع که زائل العقل است و زمام اختیارش بسته
 و ندیان میگوید اگر کلمه کفر بر زبانش آید اعتبار ندارد و حکم بکفر نباید کرد اگر چه دیگر تصرفاتش مثل طلاق
 و عتاق و بیع و شرا و اقرار را جایز دارند حکمت ندر و توینخ وی و اسلاست که در حالت
 مستی آرد نیز جایز بود فرق آن است که کفر و ردت امری مذموم واجب الایعاد است و زوال
 عقلی عذر آن تواند بود و حیالات اسلام که مطلوب و مرغوب است بهر نوعی که باشد اثبات آن واجب
 بود و نزد شامی و برواتی از ابوحنیفه کفر سکران کفر است و تصدیق الکاهن با خیبر بن عین
 الغیب کفر کما هن که دعوی عالم غیب کند تصدیق کردن و راستگو دانستن او را کفر است و در
 حدیث آمده است که هر که پیش کاهن رود و گفته او را تصدیق کند تحقیق کافر گردد یعنی که

کفر بیک چیز است

است و آنرا کفر است

میجصلی المد علیہ آیه وسلم آورده است و گمانان در عرب بسیار بوده که دعوی علم غیب میکردند و بنی
 شیطان خیر با ایشان میکنند و نجوم حکم گاهن است هر که تصدیق نجوم کند و گفته او را یقین
 دانند نیز کافر است و باطله تاثیر کواکب و اجرام علوی و خلقت اوضاع و احوال آنها را در حرکات
 و بیرون و بطار و مساک و نفضج آنها را ندانند که و اشغال آن معلوم است قطعا و در حاد و اشغال آنها
 اگر نیز هست و شریعت منهی است و اگر در شریع دیگر فرضا درست بود درین شریعت
 غرمانسوخ بود این قدر در امتناع ازان کافی است لئال الله العاقبه و الیاس من الله کفر و
 نایمیدی از رحمت خدا کفر است و لایاس من روح الله الال العقاب الکافرین مسلمان جزیه
 گناه کند و بر او معصیت رود از جهت آهیش نایمید نیاید بود که تنبؤ نبی شد و اگر تو به هم نکند نشاید
 بفضل و کرامت انان و رگنده و الا من من الله کفر الیمن بودن از غراب آهی تلمانی نیز کفر است
 لایاس من مکروه الله الال العقاب الخاسرون که در لغت پوشیدن و فریب دادن بود و کرامت انان
 که بنده را در معصیت گذارد و ابواب ناز و نیت بر روی او بکشاید تا مغرور شود و مغافل گردد
 تا گاه بگیرد و ش از ان جا که گمان ندارد و لایمان بین الخوف و الرجاء گفت اندامید
 واری چنان باید که اگر بشنود یک کس در بهشت خواهد رفت و بس امیدوار که آنکس من
 باشم و ترس کاری بجای که اگر بداند که جز یکی تن بدو رخ در زود و تبرسد که آن یک تن
 من باشم قطعه آنها که خواص در که تکریم اند و هشت زدگان عالم تسلیم اند
 نو میدمشو که رحمت حق عام است مغرور شو که خاصگان در بیم اند
 و نیز گفته اند که در حالت حیات خوف غالب باید و چون وقت رحلت در رسد رجائش آید
 علامت سعادت این است و در تاخیر جا گفته اند الایمان بین الخوف و الرجاء و فری
 بین معنی نوانه بود یا اشارت نبویه خوف بر رجاء عملوا ان الله شدید العقاب
 وان الله غفور رحیم ه الله الحمد که ختم رساله بر رجاء و مغفرت آمد
 عاقبت بحسب الجور

راست یقین و در علم غیب با اشیاء کفر است

خاتم‌الطبع

شکر و سپاس مراز و تعالی و تقدس را سزاوار که عروس معالی را در مجال الفاظ از نظر عالمیان محبوب
ساخته و حور و روان مطلب را پس پرده عصمت حردت انداخته و قیاس شتاق جمال مضمون
بلی تمثال را بهر ارجان نثار می و برادر سیت جمال یا کمال او قره عین فرموده و لغت بی نیایات آن
جهان جهان را شایان است که باعث انهار خزان مکتوم و دفا ن نامعلوم حکام جهان گردیده جهان
کشای فرمان روا سه ملک قلوب و چهره نمای عروس محبوب دین حق خوش سلوب
گردیده - اما العکس بر ضمیران روشن روشن باد که سزا که کبیل الایمان لازم الایمان
که قبل ازین که جناب قاضی ابراهیم صاحب مرحوم نبرار کوشش و جانفشانی
تجاریله چیده نشود قلمی از نثره مطبوعه نگاشته تبصیر جناب فیض آب مولانا عبدالمجید صاحب
سهبانچوری از طبع آراسته بود لیکن بوجه کثرت شائقین دست
بست فرخت شده حال که جناب قاضی عبدالکریم و قاضی
صحت الد صاحب مجرم اشتیاق قدر دانان و دیگر
اندا تبصیر جناب تولوی سمیل صاحب رسیده
مجموعه علی صاحب ایمان نسخ ممتیاج
گمانیده در سطح شتاق قلم
واقع بمبئی از طبع
طبع
است

